ابو عبد الرحمن الكردي

مفتاح النجاة

ویژه اهل سنت

کلید نجات

شیخ الاسلام و المسلمین احمد نامقی جامی (رح)

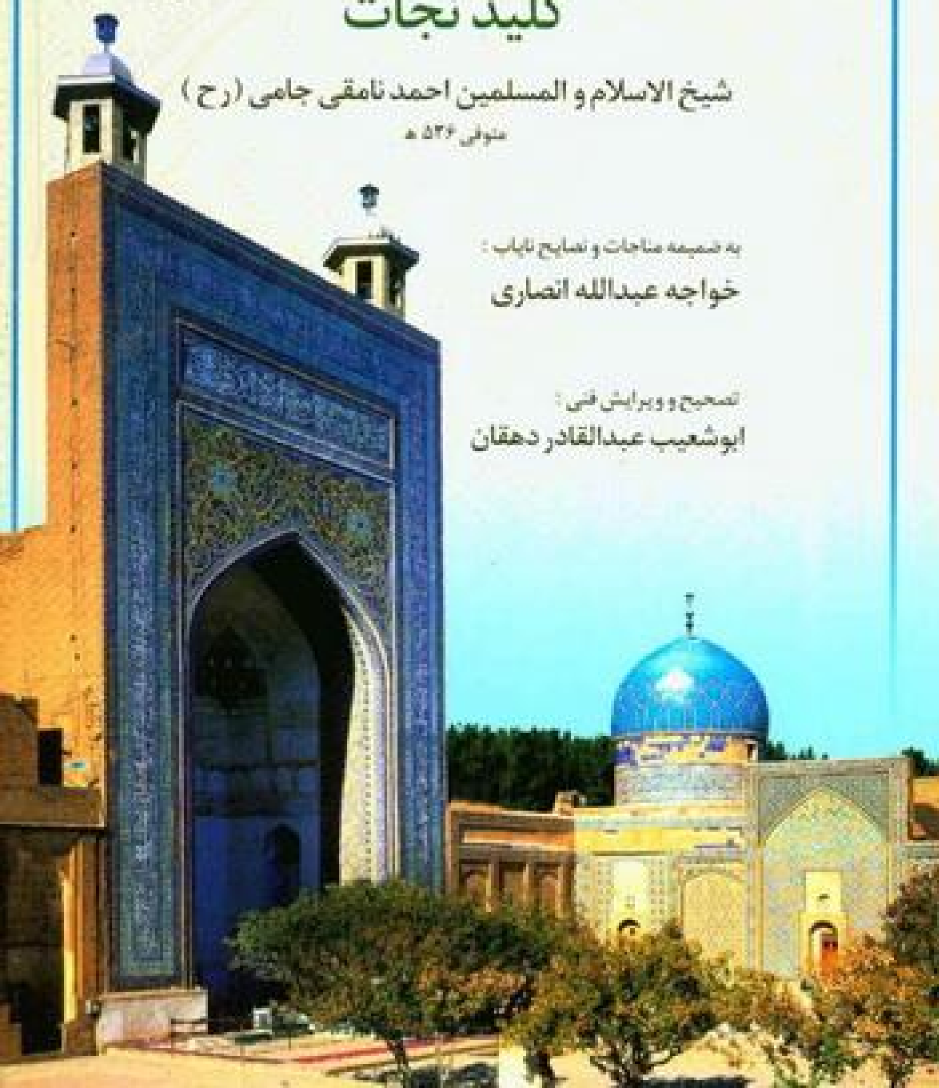
متوفی ۵۳۶ ه

به ضمیمه مناجات و نصایح نایاب :

خواجه عبدالله انصاری

تصحیح و ویرایش فنی :

ابوشعیب عبدالقادر دهقان



«مفتاح النجاة»

کلید نجات

شیخ الاسلام و المسلمین احمد نامقی جامی رحمه‌الله
متوفی ۵۳۶ هـ

به ضمیمه مناجات و نصایح نایاب:
خواجه عبدالله انصاری

تصحیح و ویرایش فنی:
ابوشعیب عبدالقادر دهقان

سرشناسه	:	زنده پیل، احمد بن ابوالحسن، ۴۴۱-۵۳۶ق.
عنوان قراردادی	:	مفتاح النجاة.
عنوان قراردادی	:	مناجات نامه.
عنوان و نام پدیدآور	:	کلید نجات: مفتاح النجاة شیخ الاسلام والمسلمین احمد نامقی جامی رحمة الله به ضمیمه مناجات و نصایح نایاب خواجه عبدالله انصاری/ تصحیح و ویرایش فنی عبدالقادر دهقان.
مشخصات نشر	:	تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	:	۱۸۰ ص.
شابک	:	978-964-8688-96-2
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	:	عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴.
موضوع	:	تصوف -- متون قدیمی تا قرن ۱۴.
موضوع	:	مناجات.
موضوع	:	نثر فارسی -- قرن ۵ ق.
شناسه افزوده	:	دهقان، عبدالقادر، ۱۳۴۱- ، مصحح.
شناسه افزوده	:	انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۶ - ۴۸۱ ق. مناجات نامه.
رده بندی کنگره	:	BP ۲۸۲/۷/ ۹ ک ۸ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۸۳
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۲۶۵۷۴۹



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

مفتاح النجاه (کلید نجات)

تصحیح و ویرایش فنی: ابوشعیب عبدالقادر دهقان

ناشر: انتشارات شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸-۰۵۲۸

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۸

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲

شابک: ۲-۹۶-۸۶۸۸-۹۶۴-۹۷۸

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه مصحح.. ۵

شیوه تصحیح.. ٦

مفتاح النجات.. ۸

باب اول: در بیان کردن توحید و ایمان و معرفت حق سبحانه و تعالی ۲۵

باب دوم: اندر بیان کردن سنت و جماعت و شناخت آن ۳۳

باب سوم: اندر بیان کردن توبه و روش تائبان و محققان ۴۹

شرایط توبه ۵۵

باب چهارم: در بیان کردن امر به معروف و نهی از منکر و نگاه داشتن فرمان خدای تعالی و درستی عزم در کار و استقامت آن........ ۷۵

باب پنجم: اندر بیانِ کردن مباح به حجت و کسب و کارهای اهل صلاح و زهد و ورع و تقوی وامثال این ۹۱

باب ششم: اندر بیان کردن قناعت و تسلیم و تفویض و رضا به قسمت قسام و جمع و منع آن ۱۰۳

باب هفتم: در بیان کردن راه صدیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت ۱۱۷

مناقب شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی قدس سرّه العزیز ۱۴۱

نصایح و مناجات راهرو طریقت شیخ بزرگوار خواجه عبدالله انصاری رحمه الله «الباری» .. ۱۴۴

نوع دیگر از نصایح.. ۱۵۵

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مصحح

رساله حاضر یکی از رساله‌های کم‌یاب شیخ الاسلام احمد جامی است. جامی از عارفان محقق و علمای برجسته و نام آور قرن پنجم و ششم هجری است که آثار زیادی از او در نظم و نثر به جای مانده است که از جمله آنهاست:

انیس التائبین، بحار الحقیقة،دیوان شعر فارسی، روضة المذنبین، سراج السائرین، کتاب الاعتقاد و...

کتاب حاضر از آخرین آثار مولف است که آن را در اواخر ماه شعبان سال ۵۲۲ هجری در سن ۸۲ سالگی نگاشته است، نسخه‌های خطی این کتاب در کتابخانه‌های مختلف دنیا وجود دارد از جمله:

۱ـ نسخه خطی محفوظ در موزه قونیه، ترکیه.
۲ـ نسخه کتابخانه دانشگاه توبینگن، آلمان فدرال.
۳ـ نسخه کتابخانه وزارت اطلاعات و کلتور کابل.
۴ـ نسخه کتابخانه و موزه سلطنتی وین، اتریش.

۵- نسخه کتابخانه عمومی سلیمانیه، استانبول، ترکیه.
نسخه حاضر از روی نسخه کتابخانه سلیمانیه که در بخش اسعد آفندی این کتابخانه به شماره ۱۷۲۸، محفوظ و در سال ۸۳۶ استنساخ شده است تصحیح شده‌است. این نسخه را حسین حلمی در سال ۱۳٦۷ هـ از روی نسخه اصل رو نوشت کرده است و در سال ۱۴۰۸ هجری از انتشارات حقیقت استانبول منتشر شده است.

شیوه تصحیح

در تصحیح این اثر از دقت و احتیاط کار گرفته‌ایم و از دخل و تصرف و تغییر زبان و سبک مولف پرهیز شده است. هر چند مقابلۀ نُسَخ صورت نگرفته است اما بر اساس نسخه موجود، به استواری متن و اصلاح افتادگی‌ها و رعایت اصول نگارش نوین تلاش شده است، آیه‌های قرآنی و حدیث هایی را که به زبان فارسی ترجمه نشده است به فارسی ترجمه کردیم و در ترجمه آیات از ترجمه شاه ولی الله استفاده نموده‌ایم، بدین ترتیب کارهای انجام شده در این اثر به شرح زیر است:
۱- ویرایش فنی (نقطه گذاری، رعایت آیین نگارش و رسم الخط امروزین زبان فارسی).
۲- ترجمه آیات قرآنی.
۳- ترجمه حدیث‌های نبوی.

۴- توضیح و معنی برخی از واژه‌های نامأنوس.

امید است این خدمت ناچیز به بارگاه آن که این عمل برای کسب خشنودی او انجام شده است، مقبول افتد و در میزان حسنات این حقیر قرار گیرد.

ابو شعیب عبدالقادر دهقان
دارالعلوم زاهدان
رمضان ۱۴۲۸

مفتاح النجات

الحمدلله رب العالمین و العاقبة للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله و ازواجه و ذریّاته و اتباعه و اصحابه الطیّبین الطاهرین و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی عباده الصالحین و علی سائر المؤمنین.

مولف این کتاب را در آخر شعبان سنة اثنی و عشرین و خمسائة (۵۲۲) آغاز کرد و توفیق و مدد حق سبحانه تعالی یار آمد او را تا این کتاب به اتمام رسانید در اعتقاد اهل سنت و جماعت و روش محققان و اهل ورع و زهد و تقوی و سیرت راه روندگان حق و از همه ریب و عبث و هوا و بدعت و مخالفت طریق اهل فتنه و زیغ جویان دور و از جمله ضلالتها و بطلان و میل و محابا و بیم شحنه و سلطان و تقلید مقلدان زدوده که از اهل معنی دوراند و هر چه از این انواع است با یک سو نهاده و توحید و اعتقاد راست، بیان کرده نه رنگ تعطیل دارد و نه رنگ تشبیه؛ بلکه همه نور هدایت و معرفت دارد و راه شریعت و سیرت محمد علیه الصلوة و التحیه شرح داده که نه انکار حقیقت دارد و نه غبار هوا و بدعت؛ بلکه همه عین صدق و صفاوت و نجات و سلامت است. و هر کسی از مسلمانان بدین حدیث مدعی‌اند و می‌گویند ما به راه حقیقت می‌رویم و نجات

خویش آن می‌دانند که می‌گویند و می‌کنند، اما راه راست، راه محمد ﷺ است و شرع، شرع اوست و سنت اوست و نجات در آن است که او و صحابهٔ او بر آن بودند و هر چه نه آن است، همه خسارت و هلاکت است. راه سنت مشوش کردند که تا هر کسی از خود چیزی برساختند و آن همه خطاست حق سبحانه و تعالی ما را خبر فرمود در کتاب عزیز خود، چنانکه می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللّٰه أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰـه و الْيَوْمَ الْاٰخِرَ﴾[۱].

(هر آیینه هست شما را به پیغامبر خدا پیروی نیک،کسی راکه توقع دارد ثواب روز قیامت را و یادکند خدا را بسیار).

گفت به درستی که بود و هست شما را در رسول خدای عزوجل پی بردن[۲] نیکو که هر که از شما پی بَرد یعنی اقتداکند به رسول خدای اقتدا کردن نیکو و هر که او به خدای عزوجل امید دارد و به روز رستخیز ایمان دارد و هم خدای تعالی می‌فرماید:

﴿وَ مَا اُمِرُوا الاّ لِيَعْبُدُوا اللّٰه مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾[۳]

(و امر نشدند مگر آنکه عبادت کنند خدای را خالص ساخته برای او پرستش را)

و نیز گفت

۱- احزاب/ ۲۱.
۲- پی بردن = پیروزی.
۳- البینه/ ۵.

﴿شَرَعَ لَكُمْ من الدِّينِ مَا وصىّٰ به نُوحاً﴾ [1]

(مقرر کرد برای شما از آیین، آنچه امر کرده بود به اقامهٔ آن نوح را).

و نیز گفت:

﴿اَنْ اَقِيمُوا الدِّينَ ولا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [2]

(دین را بر پا دارید و از تفرقه در آن بپرهیزید).

و رسول ﷺ می‌فرماید:

«ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقةً کلهم فی النار الاّ فرقة واحدة» قیل یا رسول اللّه مَنْ هم؟ قال «الذین هم علی ما انه علیه و اصحابی».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ گفت: *زود بود که امت من به هفتاد و سه گروه بپاشند و از آن هفتاد و سه گروه هفتاد و دو در آتش باشند مگر یک گروه که نجات یابند. گفتند یا رسول اللّه ، آن کدام گروه باشند که از آتش دوزخ نجات یابند؟ گفت آن گروه که بر آن باشند که من و یاران من بر آنیم.*

به حکم این آیتها و به حکم این خبر، بر مرد مؤمن موحّد فریضه شد که باز جستن این طریق که رسول و یاران او بر آن بودند تا نجات یابند ازین هفتادو سه فرقه که گفت «علی ثلث و سبعین فرقة» و در بدعت و ضلالت و هوا و فتنهٔ آخر زمان نیفتند و بر راه رسول ﷺ و

---

۱ - الشوری / ۱۳.
۲ - الشوری / ۱۳.

یاران او بروند چنان که رسول ﷺ اشارت کرد:

قال «یا ابا هریرة علّم الناس سنتی یکن لک نوراً ساطعاً یوم القیامة یُغْبِطُلکَ به الاوّلون و الآخرون».

پارسی خبر چنین باشد که: *رسول ﷺ مر أبو هریرة راگفت: بیاموز مردمان را سنت من تا تو را باشد نور هویدا و درخشنده و تابنده روز قیامت چنانکه همهٔ خلق، اولین و آخرین به تو پژوهش*[1] *برند و همه، آرزو کنند که چنان بودندی.*

چون اشارت مهتر صلوات اللّه علیه و سلم مر أبو هریره را چنین بود ما نیز برین اشارت برفتیم و آنچه ما را ازین نوع، خدای عزوجل داده بود مبذول داشتیم و نصیحت برادران خویش و آن جمله مسلمانان نگاه داشتیم از بهر دو چیز را

«التعظیم لأمر اللّه و الشفقة علی خلق اللّه».

(بزرگ داشت دستور الهی و شفقت بر بندگی خدا).

و مهتر می‌گوید: [صلوات اللّه علیه و سلم] «الا انّ الدین النصیحة» تا سه بار این سخن گفت که (به درستی که دین نصیحت است) چون رسول ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ کتم علماً عنده الجم یوم القیامة بلجام من النار»

هرکه بپوشد علمی راکه به نزدیک وی باشد از اهل آن، روز قیامت می‌آید ولگام از آتش بر سرِ وی کشیده.

---

۱ - پژو هش یا پژهش، به معنای غبطه و رشک بردن است.

پس از اینجا واجب گشت بر هر که چیزی داند بگفتن آن، خاصةً آن علمی که امروز، همهٔ نجاتها در دانستن آن است و همه هلاکتها در نادانستن آن است و این اعتقاد واین طریق سه بار در خواب بر رسول ﷺ عرضه کرده آمده است و اگر از لفظ دُرَرْ بار رسول ﷺ نشنیدم در خواب که او گفت (هذا مذهبی) تا خدای را مسلمانی نکرده‌ام. اکنون آنچه خدای عزوجل ما را هدایت و کرامت کرده بود ازین نوع نصیحت شما نگاه داشتیم تا روز قیامت ما را بدین نگیرند و برادران و عزیزان ما در نگرند و در اندیشند و نصیحت دین خویش نگاه دارند و بدان کار کنند تا هم ما را ننگ افتد و هم ایشان را؛ و این کتابهای دیگر که به الهام و مدد و توفیق حق سبحانه و تعالی تصنیف کرده‌ایم چون کتاب «انیس التائبین» و کتاب «سراج السائرین» و کتاب «فتوح القلوب» و کتاب «روضة المذنبین» و کتاب «بحار الحقیقة» و کتاب «کنوز الحکمة» شرح و بیان مشکلات مسائل بتمامت در آنجا گفته آمده است اگر کسی را چیزی مشکل شود از آنجا معلوم کند، اما چون ایزد سبحانه و تعالی به فضل و کرم و منت خود فرزند ما، خواجه نجم الدین ابوبکر را لباس توبه بپوشانید و راه درگاه خود بر او گشاده گردانید و توفیق رفیق وی کرد تا او مجالست پراکندگان و اهل فساد، با مجالست و صحبت عزیزان درگاه و اهل صلاح بدل گردانید و از ما درخواست و استدعا کرد تا آنچه حال، وی را بدان احتیاج افتد از مقدمات راه دین و حقیقت و مقدمات آن

و طریقت و اسباب دین وی هر چه به لفظ موجزتر و مختصرتر بنویسم تا به حجم کمتر باشد و نویسندگان و طالبان را در خواندن و نوشتن آن رغبت افزاید. دزدان دین و راهزنان حق بسیار گشته‌اند چنانکه یاد کردیم و میان اشخاص، مسافت دور بود به هر وقت ملاقات میسر نمی‌گشت تا آنکه روش راه بود لابد مشافهه گفته آمدی و نیز جماعتی بودند متمنیان و تائبان ما بدان ناحیت و به هرجای دیگر که در راه حق اقتدا به ما دارند هر کسی را خواندن و نوشتن و فهم کردن کتابهای دیگر که جمع‌تر و جامع‌تر است میسر نمی‌شود؛ اما این کتاب را در اصول دین و سنت و جماعت و سیرت اولیای حق سبحانه و تعالی و روش تائبان و مخلصان و زاهدان و طریق ابدالان و صدیقان و ارباب معانی جمع کردیم و آن را «مفتاح النجاة» (کلید نجات) نام نهادیم از بهر آن راکه هر که این کتاب را برخواند و بدین تمسک کند نجات یابد و از همهٔ ظلمات روزگار و فتنهٔ آخر الزمان ایمن گردد و هر که این کتاب را معتصم روزگار خود سازد و اعتصام بدین حبل کند از جمله دریاهای فتنهٔ آخر الزمان و امواج بدعت و سبیل زندیقان و الحاد ملحدان و ازین هفتاد و دو آفت هائل، رهایی یابد و بدین زورق، این بحور را باز تواند گذاشت، انشاء الله تعالی.

اما بدانید که ما این کتاب را به درجهٔ اختصار نهادیم اما در معانی کامل و وافراست و مجموع این مراتب را بر هفت باب نهادیم از بهر حکمت و حکمت آن است که هر چه خدای عزوجل در این جهان و

در آن جهان بیافرید اغلب آن است که بنای آن بر هفت نهاده است ما نیز بنای این کتاب بر هفت باب نهادیم:

باب اول در ایمان و توحید.

باب دوم در سنت و جماعت.

باب سوم در توبه.

باب چهارم در استقامت بر طاعت.

باب پنجم در مباح به حجت و کسب کارهای اهل صلاح و زهد و ورع و تقوی و امثال این.

باب ششم در قناعت و تسلیم و تفویض و رضا به قسمت قسّام و جمع و منع آن.

باب هفتم در بیان راه صدّیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت.

و فوائد این همه ابواب در باب اول مضمر است، هر که در باب اول بکوشد و قدم راست نهد، جملهٔ این ابواب او را مسلم و مسهّل گردد، اما به حقیقت می‌باید دانست که هر که در باب اوّل که توحید و ایمان است قدم نه راست نهد، بسیاری رنج بکشد و هرگز به مقصود نرسد. اکنون اصل سخن گوش دار و نیک تأمل کن تا معلوم و مفهوم شود [که] این کتاب را چرا بر هفت باب نهادیم و این هر بابی اصل است از اصول دین و شریعت، و راه بندگی، بازین[1] هفت اصل [میسر] گردد و حق سبحانه و تعالی را به علم و حکمت کامل و قدیم

---

۱ - بازین = با این.

خود چیزهاست که بنای آن بر هفت نهاده است و آن هر یکی اصلی است از اصول دین [که] جملهٔ دین و دنیا بازان[1] گردد و آن چهارده، هفت است: هفت، هفتِ این جهانی و هفت، هفتِ آن جهانی، هر چه آن جهانی است بازان هفت، هفت گردد. اما هفت اول: هفت کلمهٔ لا اله الاّ اللّه محمد رسول اللّه است که جمله توحید و ایمان بازین هفت کلمه گردد، دیگر هفت،«سَبع» قرآن است که امر و نهی و حلال و حرام و وعد و وعید و قصص است و جمله، بندگی بازین (با این) هفت می‌گردد و سوم دیگر، هفت آیهٔ سورهٔ فاتحه است که بنای تعبد و نماز بندگان بر آن است، چنانکه در خبر است «لا صلوة الاّ بفاتحة الکتاب».

چهارم هفت آسمان با رفعت است که مأوای فرشتگان و بنیاد بهشت‌هاست، عجایب در آن است، پنجم هفت بهشت است که درجات انبیا و اولیا و صدیقان و نیک بندگان است و بهشت هشت است اما یکی «دارالسلام» است که مهمانخانهٔ خداست عزوجل. ششم هفت دوزخ است که جای دشمنان خداست عزوجل به عذاب جاودان. هفتم هفت اولیای خداست عزوجل که اُوتاد ارض‌اند که خدای تعالی این جهان و آن جهان، از بهر ایشان آفریده است، تا یکی از ایشان می‌باشد بر روی زمین، خدای تعالی همه را به طفیل ایشان می‌دارد، اگر همه کافر و مشرک گردند تا از آن هفت یکی

---

۱ - بازان = با آنها، با آن.

می‌ماند، حق تعالی همه را به برکت ایشان روزی می‌دهد و جهان را همچنان بر جای می‌دارد، چون از ایشان هیچ کس نماند و برکت ایشان از روی زمین منقطع گردد، یک ساعت نیز امان ندهند که این هفت فلک دوّار را و سیصد و شصت کوه بیخ‌آور را همه بر هم کوبد و بر هم زند و زیر و زبر گرداند.

در کتاب عزیز و کلام مجید می‌فرماید: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾ آمدیم بدین هفت، هفت که مدار دنیا و معیشت خلق بر آن است: اول دریا هفت است که اصل همه آبها در آن است دیگر این هفت ستارهٔ سیاره‌هاست که بر فلک می‌گردد و عدد ماه و سال و خشکی وتری و تنگی و فراخی از آن برخی، در ایشان بسته است[1]، سوم هفت اقلیم را بیافرید و مسکن جانوران گردانید و کوه و بیابان و دد و شتن در وی بنهاد و عبرتگاه خلق کرد، چهارم هفت زمین بسیط را بگسترانید و چندین عجایب در وی بیافرید از اماکن و معادن و زر و سیم و آهن و مس و جوهرهای هرگونه و آبهای هر طعم و خاکهای هر رنگ، پنجم این هفت جیحون و مثل آن است که درین هفت اقلیم می‌گرداند، منفعت آن آبها به بندگان می‌رسانند و جهان را بدان زنده می‌دارند، ششم این هفت اندام آدمی است که فرزندان آدم را از جمله اجناس حیوانات برگزید، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ﴾.

---

۱ - به این ستاره‌ها بستگی دارد

(فرزندان آدم را گرامی داشتیم و بر خشکی و دریا سوار کردیم).

و جای دیگر می‌فرماید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِیٓ اَحْسَنِ تَقْوِیمٍ﴾[1].

(هر آیینه آفریدیم آدمی را در نیکوترین صورتی).

و جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَ صَوَّرَکُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَکُمْ﴾[2]

(صورت بست شما را پس نیکو ساخت صورت‌های شما).

این آدمی را که بدین هفت اندام راست عزیز کرد و بیاراست و گفت:

﴿فَتَبَارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِینَ﴾[3].

(بزرگ است خدا نیکوترین نگارندگان).

هفتم این هفت روز را بیافرید و این هفته را سرمایهٔ روزگار او گردانید، قال رسول الله ﷺ

«خلقتم من سبع و رزقتم من سبع فاسجدوا لله علی سبع»

بیافرید شما را از هفت چنانکه می‌فرماید:

﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الانسنَ مِن سلَٰلَةٍ مِّن طِینٍ ثمَّ جَعَلْنَهُ نُطفَةً فی قَرَارٍ مَّکِینٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضغَةَ عِظماً فَکَسَوْنَا الْعِظمَ لَحْماً ثُمَّ أَنشأنَهُ خَلْقاً ءَاخَرَ فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسنُ

---

۱ - التین / ۴.
۲ - غافر / ۶۴.
۳ - المؤمنون / ۱۴.

الخَالِقِينَ﴾[1].

(و هر آیینه آفریدیم آدمی را از خلاصه گل. باز ساختیم آدمی را نطفه در قرارگاه استوار. باز ساختیم آن نطفه را خون بسته، باز ساختیم آن خون بسته راگوشت پاره، پس ساختیم آن گوشت پاره را استخوان هایی چند، پس پوشانیدیم بر آن استخوان‌ها گوشت را، باز آفریدیم او را آفرینشی دیگر. پس بزرگ است خدا نیکوترین نگارندگان).

و آنچه از هفت روزی دهد:

﴿فَلْيَنظُرِ الانسنُ إِلى طعَامِهِ أَنَّا صبَبْنَا الْمَاءَ صبًّا﴾[2] تا آنجا که می‌گوید ﴿مَّتَعاً لَّكمْ وَ لأَنْعَمِكمْ﴾[3].

(پس باید که در نگرد آدمی به سوی طعام خود، که ما چگونه ریختیم آب را از آسمان، باز شکافتیم زمین را، سپس رویانیدیم در آن دانه را و انگور و سبزی‌ها را و زیتون و درخت خرما را و باغ‌ها راکه درختان بسیار دارد و میوه را و علف دواب را برای منفعت شما و چارپایان شما).

پس گفت ای فرزندان آدم بدین نعمتها مرا شکر کنید و در اصل و مایهٔ خویش نگرید و در آفرینش من نگرید و روزی دادن من تورا و بدین هفت اندام راست و بی‌عیب و درین هفت شبانه روز، خدمت من بجای آرید تا چنان که من نیک خداوندم شما نیز نیک بنده باشید مرا و اگر تن و طاقت آن ندارید که طاعت و خدمت من بجای آرید

---

۱ - المؤمنون / ۱۲-۱۴.
۲ - عبس / ۲۴-۲۵.
۳ - عبس / ۳۱.

چنانکه می‌باید، باری توحید پاک بیارید و اعتقاد درست دارید تا این همه نعمتهای دین و دنیا بر شما نگاه دارم و زوال نیارم، بلکه زیادت گردانم. چون گفتم که هر که این کتاب برخواند و بدین انتفاع گیرد از جملهٔ متعلمان و طلبهٔ علم گردد زیرا که رسول ﷺ چنین می‌فرماید:

«لا خیر فی من کان من امتی لیس بعالم و لا متعلم».

(کسی که از زمرهٔ امت من است و نه عالم باشد و نه متعلم، در او خیری نیست).

و اگر کسی این کتاب را تعلیم دهد در زمرهٔ علما و فقها داخل گردد، چنانکه رسول ﷺ می‌فرماید:

«من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینتفعون به بعثه اللّه یوم القیامة فقیهاً عالما».

فارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید: *(هرکسی که او نگاه دارد بر امّت من چهل خبر از آنِ من، تا بدان نفع گیرند، خدای تعالی روز قیامت او را در زمرهٔ علما و فقها برانگیزاند).*

و هم[چنین] رسول ﷺ می‌فرماید:

«طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة الأ انّ طالب العلم یبسط له الملائکة اجنحتها رضاء بما یصنع».

(دانش جستن بر هر مرد و زن مسلمان واجب است، آگاه باشید که فرشتگان بال‌های خود را برای جویندهٔ دانش به منظور ابراز رضایت از کار او، می‌گسترانند).

و قال رسول ﷺ **«الا انّ طالب العلم استغفر له حیتانُ البحر و طیور**

الهواء»

(ماهی‌های دریا و پرندگان هوایی برای طالب علم و دانش جو، آمرزش می‌خواهند).

و نیز گفت:

«من یرد اللّه به خیراً یُفَقِّهْهُ فی الدّین».

(هرکه خدای عزوجل بدو خیری خواهد او را در دین فقیه گرداند).

و هم رسول ﷺ می‌فرماید: «خیر نیست در کسی که نه عالم باشد و نه متعلم».

و نیز گفت: (هرکه چهل خبر در امّت من آموزد و بر ایشان نگاه دارد از جملهٔ علما و فقها باشد). و چون مهتر صلوات اللّه علیه چنین فتوا داد که جستن علم بر همه فریضه است، ما، در این کتاب از صحاح احادیث زیادت از چهل حدیث تضمین بکردیم تا هرکه این کتاب را برخواند، ثواب متعلمان و طلبهٔ علم بیابد و اگر به کسی آموزد ثواب معلمان بیابد و اگر بدین کار کند از جملهٔ صدیقان و ابدالان گردد، انشاء اللّه عزوجل، قال رسول اللّه ﷺ:

«أُغْدُ عالماً او متعلماً أوْ مستمعاً أوْ محباً لهم و لا تکن الخامس فتهلک».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید: *(چون بامداد برخیزی عالم باشید یا متعلم باشید و اگر نه مستمع باشید سخن علما را و اگر نه دوستدار ایشان باشید زینهار ازان پنجمین نباشید که از هلاک شدگان باشید، یعنی منکر ایشان نباشید).*

و قال الرسول ﷺ «من جاءهُ الموتُ و هو یطلُبُ العلم حتی یُحْیِی به الاسلام و السنة، بینه و بین الانبیاء درجة فی الجنة».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ گفت: (*هرکه مرگ بدو آید و او در طلب علم باشد تا اسلام را بدان زندگی باشد میان وی و پیغمبران یک درجه باشد در بهشت*).

و قال النبی ﷺ : «من خرج من بیته یلتمس باباً من العلم ینتفع به قلبه اَوْ یُعَلِّمه غیره کتب اللّه له بکّل خطوة عبادة الف سنة بصیامها و قیامها و حفّته الملئکة باجنحتها و صلی علیه طیور السّماء و حیتان البحر و دواب البّر و نزّلهُ اللّه بمنزلة سبعین صدیقاً و کان خیراً له اَنْ لو کانت الدّنیا کلّها له فجعلها فی الآخرة».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید: (*هر که از خانه بیرون آید به جستن یک کلمه یا یک مسأله از علم تا بیاموزد و تا سودمند گردد دل او بدان و تا به دیگری در آموزد، بنویسد خدای عزوجل او را به هر قدمی عبادت هزار ساله که روز، روزه دارد و شب نماز کند و باز گستراند فرشتگان پرها را تا او بر آن می‌رود و درود می‌دهند بر وی مرغان هوا و ماهیان دریا و جنبندگان زمین و فرود آرد خدای عزوجل او را به منزلهٔ هفتاد صدیق و آن یک مسأله او را از علم بهتر از آن که همه دنیا آنِ وی بودی و وی آن را از بهر خدای عزوجل به کار آن جهان خرج کردی.*)

اکنون آمدیم بر سر سخن و بر نهاد این ابواب تا اگر کسی خواهد که سخنی از این نوع که یاد کردیم بنگرد و جمله کتاب را باز نباید

جست و بر خوانندگان و نگرندگان آسان باشد و چشم می‌داریم که هر که بر خواند، ما را به دعای خیر یاد دارد، که مقصود ما از جمع کردن این کتاب، دعای مسلمانان است تا باشد که مسلمانی که در دست هوا و بدعت بمانده باشد، از آن رهایی یابد و دعای خیر در کار این گناهکار کند تا حق سبحانه تعالی بر وی و بر ما رحمت کند. ان شاء اللّه تعالی.

باب اوّل در شناختن ایزد سبحانه و تعالی و بیان کردن توحید.

باب دوم اندر بیان کردن سنت و جماعت و طریق آن از هر نوع که هست.

باب سوم اندر بیان کردن توبه و طریق تائبان و روش و نشست و خاست با ایشان.

باب چهارم اندر بیان کردن أمر معروف و نهی منکر و نگاه داشتن فرمان حق و استقامت بدان.

باب پنجم اندر بیان کردن مباح به حجت و کسب و کار اهل صلاح و زهد و تقوی.

باب ششم اندر بیان کردن قناعت و تسلیم و رضا به قسمت قسام و جمع و منع آن.

باب هفتم اندر بیان کردن راه صدیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت.

اول شرط نصیحت ما مر برادران ما را آن است که هر که این

کتاب را خواهد نگریست چنان باید که مذهب‌گری و خصومت‌گری و هر چه بدین انواع باشد باز گردد، همه را به یک سو نهد و به تأویل تمام درین کتاب نظر کند، اگر چیزی یابد بیرون شریعت و سیرت و سنت راه پیغمبر ﷺ و آن صحابه وی رضی الله عنهم که نه به اخبار مسند و به آیات قرآن و به عقل و معرفت مقید است آنگاه چون به آخر رسد اگر چیزی باشد نه راست اگر مذهب‌گری خواهد و می‌کند. ما این کتاب را بر مذهب هیچ کس نساخته‌ایم الا بر مذهب سنت و سیرت سید ولد آدم محمّد مصطفی ﷺ و آن یاران وی رضوان الله علیهم اجمعین، هر که درین خلاف کند ایشان را خلاف کرده باشد و ضال و مبتدع باشد و هوادار و گمراه تا معلوم باشد، و باللّه العون و التوفیق.

باب اول

در بیان کردن توحید و ایمان
و معرفت حق سبحانه و تعالی

[بدان که] توحید گفتن از ایمان جداست. توحید گفتن، به تقلید می‌توان گفت و ایمان به گفتار از معلم می‌توان آموخت؛ اما شناخت حق سبحانه و تعالی جز به هدایت حق سبحانه و تعالی راست نیاید. هر که را به نور هدایت و چراغ معرفت، دل او را روشن گردانیدند او را به حق شناسا کردند چنانکه در کتاب عزیز خود می‌فرماید:

﴿أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلاسلَمِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾[1].

و قال النبی ﷺ «اذ دخل النور علی الصدور انشرح و انفتح» قیل هل لذلک من علامة یعرف بها قال: «التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل النزول».

پارسی این آیت [و خبر] چنین باشد که حق سبحانه و تعالی می‌گوید: هر که خدای عزوجل دل او را شرح کرد چنانکه در باب

---

۱ ـ الزمر / ۲۲.

سید علیه الصلوة و التحیة می‌فرماید: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکْ﴾[1]
یعنی نه ما باز گشادیم دل تو را یا محمد؟ اگر نه، تو چه دانستی که ایمان و توحید و کتاب و شریعت چه باشد، همچنین هر که را دل به الماس بی‌نیازی شرح کردند و از مایهٔ لطفش غذا دادند و از فضل ازلی پرورش یافت، آن دل به نور هدایت حق آراسته است چون آن نور، در دل بنده‌ای آید آن دل فراخ گردد و شرح و بسط در او پیدا آید که هر چه مخلوق است در او ناچیز گردد و خداوند آن دل را بدان نور شناسا و عارف گرداند. «قیل هل لذلک علامه» [پرسیدند آیا این علامتی هم دارد؟] گفت: نشان آن کس آن بود که این سرای غرور را دشمن دارد و ناچیز و بی‌اصل انگارد و باز گردد بدان سرای شادی و جاوید و پیش از آمدن مرگ او را ساخته باشد و هر که به خدای شناسا و عارف گشت آن او این باشد و این جز به فضل و کرم او نتوان یافت چنانکه می‌گوید:

﴿ذَلِکَ فَضْلُ اللّه یُؤتیهِ مَنْ یَشَاء﴾[2].

(این بخشایش خداست، می‌دهد آن را به هر که بخواهد).

و جای دیگر می‌فرماید:

﴿یُضِلُّ مَنْ یَشَاء وَ یَهْدِی مَنْ یَشَاء﴾[3].

(گمراه می‌کند هر که را خواهد و راه می‌نماید هر که را خواهد).

---

۱ - انشراح / ۱.
۲ - المائده / ۵۴.
۳ - النحل / ۹۳.

و جای دیگر می‌فرماید:

﴿من یهدی اللّه فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له﴾ .

و قال النبی ﷺ **«بعثت داعیاً و معلماً و لیس إلیّ من الهدایة شیء و بعث ابلیس داعیاً و مزیناً و لیس الیه من الاضلال شیء بل اللّه یضل من یشاء و یهدی من یشاء».**

(من به سمت یک دعوتگر و معلم به سوی مردم فرستاده شده‌ام و هیچ چیز از امر هدایت به دست من نیست. ابلیس نیز دعوتگری است که کارهای زشت را در نظر مردم تزیین می‌کند ولی گمراه کردن به دست او نیست بلکه خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند).

شناخت خدای عزوجل آن بود که از سر این هدایت برخیزد و این، به تعلیم هیچ معلم راست نیاید مگر به عون و هدایت، خدای عزوجل را هر که به تعلیم معلم شناسد هرگز از ایمان وی بوی شناخت نیاید و ایمان به تقلید، هرگز از شرک خالی نباشد؛ زیرا که یا معلم بگوید یا تعلیم بکند که چنین است یا چنان است، تا معلم نگوید این متعلم نتواند گفت که آری چنین است و هر چه گفت است از دیگری نشان است و هر چه نشان است از دیگری، شرک است نه توحید، اما روا باشد که کسی لفظ توحید و ایمان بر کسی نرم گوید و او را بیاموزد و آن کس، آن قول، همچنان که از وی شنید می‌گوید هرگز او را از توحید هیچ خبر نباشد و لفظ ایمان نیز همچون آموختن

توحید است اما به حقیقت بباید دانست که ایمان، بی‌هدایت خدای تعالی بنده را همچون ایمان ملحدان است اما اگر هدایت باشد و تعلیم معلم با آن راست افتد آموختن سود دارد مگر از سر پنداشت و ناشناخت درین سخن بنگرید که این را شاخهای بسیار است اما خردمند و اهل معرفت را این مقدار بسنده است، اما بدان که در توحید و ایمان و معرفت سخنهای بسیار است اگر به شاخهای آن بیرون شویم[۱] آن را منتها نباشد، اما در اصل بباید دانست که شناخت حق سبحانه و تعالی به نور هدایت اوست و آن هدایت به کسب بنده نیست بلکه [به] شرح دل است و عطای خدای عزوجل؛ و هرگز بنده به شکر آن نرسد، ایمان اصلی و معرفت، عطای خدای عزوجل می‌دان؛ اما مقدمات آن بباید ورزید تا معرفت روی به تو نماید اگر هست؛ و اگر نیست آنچه بر تو است بکرده باشی و مقدمات معرفت بدان که چیست؟ متابعت عقل و نظر است به دلالت هدایت به معرفت، پس آنکه چون این نظر صحیح افتاد تو بر سر کوی معرفت آمدی، اگر اینجا به تعلیم معلم حاجت افتد که تو را بگوید که لفظ ایمان را چون[۲] تکرار می‌باید کرد و لفظ توحید چون می‌باید گفت و ترتیب آن چون است، روا باشد که این را و مانند این را به تعلیم حاجت افتد و بی‌تعلیم نیز روا باشد و رسول ﷺ می‌گوید:

---

۱ - یعنی: اگر به شرح شاخه های آن بپردازیم
۲ - چون = چگونه.

«بُنِیَ الاسلامُ علی خمسٍ شهادةُ أَنْ لا الهَ الاّ اللّه و انَّ محمداً رسولُ اللّه و اقامِ الصلوة و ایتاءِ الزکوٰة و صومِ رمضانَ و حَجِ البیتِ»

(اسلام بر پنج پایه استوار است: گواهی به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد، بر پا داشتن نماز، پرداخت زکات، روزه ماه رمضان و حج خانه خدا).

و این هر پنج را به تعلیم حاجت است، اما خدای شناختن ازین دور است و این با شناخت هیچ مناسبت ندارد و نه این چیزهای دیگر که گفته آمده است [حق این است که] خدای را جز به هدایت خدای نتوان شناخت.

و توحید گفتن از توحید دانستن جداست و ایمان گفتن از ایمان دانستن جداست و پس از شناخت ایزد سبحانه و تعالی اصل همهٔ کارها توحید است و ایمان به اخلاص و اعتقاد درست؛ زیرا که اگر کسی چند سال عبادت کند که توحید نه راست گوید و ایمان نه به اخلاص دارد و در اعتقاد درست نباشد، همه روزگار وی ضایع باشد، چنان که شنیدی که شناخت چیست توحید و ایمان نیز بشنو تا بدانی.

اما بدان که اصل توحید و ایمان آن است که: اقرار دهی که خدای عزوجل هست و یکی است و بی‌چون و بی‌چگونه که هیچ چیز بدو نماند و او به هیچ چیز نماند، همیشه بود و همیشه باشد و از همه چیزها بی‌نیاز و همه چیزها بدون نیازمند، توانای با کمال، پادشاه

بی‌زوال، قدوس بی‌عیب و بی‌مثال، واحد بی‌شریک و بی‌انباز، غنی بی‌معین و بی‌نیاز، جبار بی‌قهر و بی‌نقصان، قهار بی‌عجز و بی‌اعوان، زندهٔ بی‌کالبد و بی‌جان، صانع بی‌اعضا و بی‌ارکان، خالق بی‌آلت و بی‌فکرت، رازق بی‌بخل و بی‌ریبت، سلطان بی‌ندیم و بی‌وزیر، ملک بی‌مونس و بی‌مشیر، کریم بی‌طمع و بی‌سخت[۱]، رحیم بی‌دل و بی‌رقت[۲]، صمد بی‌نقص و بی‌آفت، واحد بی‌تألیف و بی‌تخریب.

همهٔ خلق را بدو نیاز و آرام و او را از همه بی‌نیاز، هر چه از فهم تو آید که پادشاه تو چنانست، نه چنانست، بلکه آفریدگار آنست، همه وصف وصّافان و همه مدح مدّاحان و همه توحید موحدان، در کمال جلال او ناچیز بماند، گفتنی وی را از گفتنی باز ندارد و شنیدنی او را از شنیدنی باز ندارد و دیدنی وی را از دیدنی باز ندارد، خلق را بیافرید نه از بهر آن که وی را به خلق حاجت بود ولکن از بهر اظهار قدرت، همه را روزی می‌دهد نه از بهر عبادتِ ایشان را، لکن از برای اظهار نعمت، در همه اسما و صفات خود بی‌شبه و مانند است

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [۳]

(هیچ چیز شبیه او نیست و اوست شنوا و بینا).

دیگر همچنان که به خدای عزوجل اقرار دادی به جمله رسولان و پیغمبران اقرار دهی که ایشان حق بودند و راست گوی، اول ایشان

۱ـ سخت؟

۲ ـرقت؟

۳ـ الشوری / ۱۱.

آدم بود و آخر ایشان محمّد مصطفی صلی اللّه علیهم و سلم و او فاضل‌ترین همه پیغامبران بود، پیغامبری بدو مُهر شد و ما راستیِ دیگر پیغامبران به قول وی دانستیم که چنین کتاب، چون قرآن بر خلق بیاورد و از دشمنان خویش، درخواست که مانند این، سورتی یا ده آیت بیارید و ایشان همه، دشمن وی بودند و حریص بودند بر قهر کردن وی و خون و خواستهٔ خویش بذل می‌کردند بر عداوت وی، اگر می‌توانستند مانند این قرآن می‌آوردند تا وی را قهر کنند چون نیاوردند و نتوانستند درست شد که این قرآن، معجزه بود مر محمّد را ﷺ و وحی خدای بود عزوجل.

و معلوم باشد که همه کتابهای خدای عزوجل حق بوده است چون تورات و انجیل و زبور و دیگر صحف پیغمبران علیهم‌السلام ، زیرا که قرآن، گواهی می‌دهد بر صدق دیگر کتابها، چنانکه گفت:

﴿مُصَدِّقُ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ﴾ [1]

(قرآن تصدیق کننده کتاب‌های پیشین است).

و مانند این [آیه] در قرآن بسیار است و نیز درست شده باشد که فرشتگان خدای عزوجل حق باشند و ایشان بندگان و فرمانبران وی‌اند، فرزندان و دختران وی نیستند و نیز درست شده باشد که قیامت و حساب و ترازوی ثواب و عقاب و قصاص میان ظالم و مظلومان، همه حق است، زیرا که قرآن مجید گواهی می‌دهد بر

---

۱ ـ الانعام/ ۹۲.

صدق این همه، چنانکه در کتاب عزیز خود می‌گوید:

﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ وَ الْمَلَئكَةِ وَ الْكِتَبِ وَ النَّبِيِّينَ﴾ [1]

(ولیکن نکوکار آن است که باور دارد خدا را و روز قیامت را و فرشتگان را وکتاب را و پیغامبران را).

این است شرایط ایمان مجمل که گفته‌اند، هر چند که جمله را تفصیلات بسیار است و یاد کردن آن جمله درین کتاب، ممکن نه گردد که مطول گردد، اما قول بنده که بگوید «لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه» عبارت است از جمله که یاد کرده‌اند و هر که یکی را ازین انکار کند، قول «لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه» را انکار کرده باشد و پای از حد مسلمانی بیرون نهاده باشد، تا دانید و باللّه التوفیق و العصمة.

---

۱ ـ البقره/ ۱۷۷.

باب دوم

اندر بیان کردن سنت و جماعت و شناخت آن

شرایط سنت و جماعت را مسایل بسیار است و دانستن آن فریضه است، همچنان که دانستن نماز و روزه و حج و زکوة، این همه چنان فریضه است، بلکه اگر در نماز و روزه و فریضه‌های دیگر خللی افتد که نه به عمد بود، معفو عنه بود، اما اگر در سنت و جماعت خللی افتد، مرد مبتدع گردد و مبتدع را خدای عزوجل نیامرزد و عذاب بر مبتدع الحکم واجب باشد و از بدعت، حذر باید کرد چنان که بتوانی، و به سنت و جماعت رغبت باید نمود چندان که بتوانی و ازین اخبار اسناد بیفکندم تا مطوّل نگردد.

قال رسول اللّٰه ﷺ رحم الله خلفائی. قیل یا رسول الله من خلفائک؟ قال الذین یحیون سنتی و یعلّمونها عباد اللّٰه.

پارسی خبر چنین باشد که رسول اللّٰه ﷺ می‌فرماید: (*رحمت خدای بر خلیفتان من باد، گفتند یا رسول اللّٰه خلیفتان تو که‌اند؟ گفت آن کسانی که زنده می‌دارند سنت مرا و به بندگان خدای عزوجل می‌آموزند*) و

هم رسول ﷺ فرمود:

«يا ابا هريرة علّم الناس سنتي تكن لک نوراً ساطعاً يوم القيامة يغبطلک الاولون و الآخرون».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید: *(ای ابوهریرة بیاموز مردمان را سنت من، تا تو را باشد روز قیامت نوری درخشان و تابنده، چنان که خلق اولین و آخرین همه به تو آرزو برند و خواهند که چون تو باشند).*

و رسول ﷺ می‌فرماید:

«امرتُ ان اُقاتل الناس حتی يقولوا لا اله الاّ اللّه فاذا قالوها عَصموا منّی دمائهم و اموالهم الاّ بحقها و حسابهم علی اللّه» [1].

---

۱ - در مدارج النبوه صفحه ۲۲٦ شیخ عبدالحق دهلوی می‌گوید:
و آن که در بعضی احادیث آمده «حتی يقولوا لا اله الاّ اللّه وَ من قال لا اله الا اللّه» اکتفا به جزو اول و اعظم کرده‌اند و یا این لفظ علم شده است در کلمهٔ اسلام، چنان که می‌پرسند چه می‌خوانی؟ گوید «الحمد للّه رب العالمين» و یا «آلم ذلک الکتاب» می‌خوانم، به دلیل «امرت ان اقاتل الناس حتی يشهدوا ان لا اله الاّ اللّه و يؤمنوا بی و بما بعثت به» و این سخن ظاهر است.
و در مکتوب پنجاه و یکم جلد ثالث از مکتوبات امام ربانی قدس سرّه نوشته است:
گرویدن دل وراء یقین دل است، هر چند وراء تصدیق نیست، لیکن متفرع است بر آن یقین، بعد از حصول یقین، دل را ا زدو حالت خلو نبود، تسلیم و انقیاد بود به مؤمن به، یا جحود و انکار بدان و علامت تسلیم و انقیاد، رضای قلب است به مصدّق به و انشراح صدر است بدان و علامت جحود و انکار، کراهت قلب است به مصدّق به، و تنگی سینه است بدان، قال اللّه تبارک و تعالی «فَمَن يُرد اللّه اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صدرهُ للاسلام وَ مَنْ يُرِدْ اَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ فی السَّمَاءِ كذلِکَ يَجْعَلُ اللّه الرِّجْسَ عَلَى الذين لا يُؤمنون» [الانعام: ۱۲۵] و حصول تسلیم و انقیاد مر قلب را به مؤمن به، بعد از حصول تصدیق و یقین بدان به محض موهبت الهی است، جلّ شأنه و صرف کرم نامتناهی اوست.

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید: (*فرمودند مرا که جهاد کن با مردمان تا آنگاه که بگویند لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه، چون این قول بگفتند خون و مال ایشان در بند آمد از من و حساب ایشان بر خداست عزوجل که اسرار بندگان بداند*).

قال رسول اللّه ﷺ: «**شفاعتی لمن شهد ان لا اله الاّ اللّه مخلصاً یُصَدق لسانه قلبه و قلبهُ لسانهُ**».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید که (*شفاعت من مر آن کسانی راست که شهادت بگویند به اخلاص دل، و زبان ایشان با دل راست باشد و دل با زبان راست باشد*).

از این اخبار بسیار است در باب سنت و جماعت اگر بدان مشغول شویم دراز گردد و هر که به خدای و رسول ایمان دارد، این قدر [که] یاد کردیم تمام است مرد مؤمن سنی را و اگر کسی بدین ایمان ندارد او را با سنت و جماعت چه کار است، ایمان از سر باید گرفت، اما بدانی که مسائل سنت و جماعت بسیار است و تفصیلات دراز.

اساس سنت و جماعت[1]

اما اساس و قاعده آن با ده مسأله گردد و ازین ده مسأله چاره نیست، لابد بباید دانست چنان که خبر بدان ناطق است: قال ابوالحسن بن علی محمّد التمیمی قال حدثنا ابراهیم بن یوسف بلخی عن عبد

۱ - عنوان از سوی مصحح افزوده شده است.

المجید عن عبدالعزیز عن ابیه عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول اللّه ﷺ «من کان علی السنة و الجماعة کتب اللّه له بکل یوم ثواب الف نبی من الانبیاء و بنی اللّه له بکل یوم مدینة فی الجنة و کتب اللّه له بکل قدم یرفعها و یضعها عشر حسنات و من صلی فی الجماعة کتب اللّه له بکل رکعة اَجرَ شهید» قالوا یا رسول اللّه و متی یعلم الرجل انه علی السنة و الجماعة قال «اذا عرف من نفسه عشر خصال، اوّله لا یترک الجماعة و لا یسبّ اصحابی و لا یخرج علی هذه الامة بالسیف و لا یکذِّب بالقدر و لا یشکّ فی الایمان و لا یماری فی دین اللّه و لا یَدَعُ الصلوة علی من مات من اهل القبلة و لا یُکفِّرُ احداً من أهل التوحید بالذنب و اِنْ عملوا بالکبائر و لا یترک المسح علی الخُفَّینِ فی السفر و الحضر و لا یترک الجماعة خلف کل امام برّ او فاجر فمن ترک من هذه الخصال خصلةً واحدة فقد ترک السنة و الجماعة».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید: (*هر که بر سنت و جماعت باشد، بنویسد او را خدای عزوجل به هر روزی ثواب هزار پیغامبر از پیغامبران خدای عزوجل و بنا کند او را [برای او] خدای عزوجل به هر روزی شارستان (یک شهر) در بهشت و بنویسد برای او به هر قدمی که بردارد و بنهد، ده نیکی و هر که نمازکند در جماعت مسلمانان، به هر رکعتی بنویسد او را ثواب شهیدی. گفتند یا رسول اللّه مرد، کی بداند که او بر سنت و جماعت است؟ گفت چون در خویش ده خصلت بیابد او سنّی و جمعی است: اول آنکه دست از جماعت ندارد؛ دوم آنکه اصحاب مرا بد نگوید؛ سوم آنکه بر اهل قبله به شمشیر بیرون نیاید؛ چهارم*

آنکه قضا و قدر را به دروغ ندارد؛ پنجم آنکه در دین خدای ستهیدگی[1] نکند؛ ششم آنکه اندر ایمان خویش شک نباشد؛ هفتم آنکه هر که از اهل قبله که بمیرد بر وی نماز کردن روا دارد؛ هشتم آنکه هیچ کس را از اهل توحید به گناه کافر نخواند، اگر چه گناه کبیره باشد؛ نهم آنکه از مسح بر موزه کشیدن دست ندارد در سفر و حضر؛ دهم آنکه نماز از پی همه مسلمانان روا دارد اگر نیک باشد و اگر بد. هر که [از] یکی ازین خصلتها که یاد کردیم دست باز دارد دست از سنت و جماعت باز داشته باشد).

این ده خصلت که بنیاد سنت و جماعت است این است به قول راویان معتمد از قول رسول ﷺ قولاً و فعلاً.

دیگر آنچه ائمهٔ دین و اهل سنت و جماعت بر آنند، و پسندیده‌اند و از سلف به ما رسیده است، این ده قاعده است که یاد خواهیم کرد، هیچ کس را از اهل سنت و جماعت با تو انکار نباشد:

قاعده اوّل آن است که اقرار دهی که هر کسی از بندگان خدای از مرد و زن و از نیک و بد که او بگفت: «لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه» او مؤمن است شاید[2] که زن مؤمنه بدو دهی و از وی زن خواهی و میراث مؤمنان یابد و مؤمنان از وی میراث یابند و احکام مؤمنان بر وی برانند و بر جنازهٔ وی نماز کنند و وی را در گورستان مؤمنان دفن کنند، اگر این قول از دل گفته باشد و بدین با خدای رسد، جای وی بهشت است و اگر از دل نگفته باشد، منافق باشد، به ظاهر، احکام

---

۱ ـ ستهیدگی: ستیزه جویی، مشاجره، بحث.
۲ ـ شاید = شایسته است.

مؤمنان بر وی می‌رانند از بهر قول شهادت اما اگر بدان نفاق با خدای رسید، جای او درک اسفل باشد، چنان که خدای تعالی گفت:

﴿إِنَّ الْمُنٰفِقِينَ فِى الدَّرْكِ الأَسفَلِ مِنَ النَّارِ﴾[1].

(هر آیینه منافقان در طبقهٔ زیرترین‌اند از آتش).

ما را دستوری نیست که از هر که این قول بشنویم وی را به تهمتی یا به تعصبی نامؤمن خوانیم، چنان که خدای عزوجل گفت:

﴿وَ لاَ تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقیٰ اِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً﴾[2]

(و مگویید کسی را که به سوی شما سلام انداخته است، نیستی مسلمان).

چنان باید که جمله گویندگان «لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه» را مؤمن گویی و مؤمن خوانی و مؤمن دانی و به گناه کبیره، رقم کفر و نفاق بر ایشان نگفتی و شک در ایمان خویش و ایمان ایشان نیاری زیرا که خدای عزوجل گناهکار را مؤمن خوانده[ه است]، چنان که خدای تعالی گفت:

﴿وَ تُوبُوا إِلى اللّهِ جَمِيعاً أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ﴾[3].

(ای مومنان! همگی به سوی خدا بازگردید).

و معلوم باشد عاصی را به توبه می‌فرماید و نشاید خدای را عزوجل خلاف کردن و در آن شک و در آن رد و نشاید قول مؤمنان و گواهی ایشان رد کردن و ایشان را دروغ زن داشتن زیرا هر

---

۱ - النساء / ۱۴۵.
۲ - النساء / ۹۴.
۳ - النور / ۳۱.

مؤمنی که او از قول گبری یا جهودی یا ترسایی یا از جمله اهل ضلال و کفر و شرک این قول و شهادت بشنود و بر آن گواهی دهد که این قول از وی در وجود آمد، جمله قضاة اسلام در اسلام آن بیگانه، بر این قول حکم کنند، پس به هیچ حال نشاید گویندهٔ این قول را نامؤمن خواند، چنان که رسول ﷺ می‌فرماید:

«أمرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه فاذا قالواها عصموا منی دماءهم و اموالهم الاّ بحقّها و حسابهم علی اللّه».

(مأمورم که با مردم نبرد کنم تا آنکه لا اله الا الله محمد رسول الله را بر زبان آورند و چون این جمله را گفتند خون و مال خود را از من مصون داشتند جز به حق آن، و حسابشان با خداست).

قاعده دوم آن است که همه چیزها را جمع داری در قضا و مشیت ایزد سبحانه و تعالی هم خیر و هم شر و هم نفع و هم ضرر، آنچه خیرست به امر و رضا و محبت اوست، و بدان ثواب دهد و آنچه شرّست به نهی اوست و بدان عقاب کند به رضا و محبت او نیست تا سفه لازم نیاید، اما جمله به قضا و مشیت اوست تا قهر و عجز لازم نیاید.

قاعده سوم آن است که جمله یاران رسول ﷺ جمع داری در دوستی و نیکو خواستن و نیک گفتن و هیچ کسی را از ایشان به قلیل و کثیر بد نگویی و بد نه اندیشی و روا نداری که کسی دیگر [بد] گوید، چنان که حق تعالی گفت:

بِإِحْسانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنهُمْ وَ رَضوا عَنْهُ﴾ [1]

(و سبقت کنندگان نخستینان از مهاجران و انصار و آنان که پیرویِ ایشان کردند به نیکوکاری، خشنود شد خدا از این جماعت و ایشان خشنود شدند از وی).

پس هم برین جمله اعتقاد باید داشت تا موافق قرآن باشی و سنی و جمعی باشی، از قاعده سوم نیز آن است که مسح بر موزه کشیدن روا داری مقیم را یک شبانه روز و مسافر را سه شبانه روز از حدث تا وقت حدث.

قاعده چهارم آن است که جماعتها را و جمعه‌های مسلمانان را حق گویی و حق دانی و از پی همه مسلمانان نماز روا داری، چنان که در خبر آمده است که رسول ﷺ گفت:

«صلّوا خلف کل امام برٍّ أو فاجر لکم صلوتکم و علیهم اثمهم»

(پشت سر هر امامی نماز بخوانید چه نیکوکار باشد یا بدکار، برای شماست نماز شما و بر آنان است گناه شان).

و هر که خلاف این گوید از سنت و جماعت دور باشد و افتراق و جدایی آورده باشد دربارهٔ اسلام و در سنت و جماعت و از آن قوم باشد که رسول ﷺ می‌گوید:

«من فارق الجماعة قدر شبر فقد خَلَعَ ربقة الاسلام من عنقه»

(هر کس به اندازهٔ یک وجب از جماعت فاصله گیرد، کمند اسلام را از

---

۱ - التوبه / ۱۰۰.

گردنش بیرون کرده است).

و نیز گفت: «یَد اللّه علی الجماعة» یعنی دست خدای تعالی بر اهل سنت و جماعت است.

قاعده پنجم آن است که همان صفات ستودهٔ ملک را سبحانه و تعالی جمع داری به اعتقاد درست، چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیات و علو و رفعت و عظمت و کبریا و امثال اینها، چنان که حق سبحانه و تعالی می‌گوید: ﴿و له المثل الاعلی﴾ مفسر گوید یعنی «الصفات العلی» و باید دانست که چون علم نباشد عالم نباشد و چون قدرت نباشد قادر نباشد و جمله صفات همچنین است آن که صانعی را شاید.

قاعده ششم آن است که اقرار دهی که صانع را سبحانه و تعالی بتوان دید. اهل بهشت خدای را عزوجل ببینند به چشم سر، بی‌چون و بی چگونه و وی را صورت و هیئت و لون و کیفیت نباشد، ﴿لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیء وَ هُوَ السَّمِیع الْبَصِیر﴾

اما ببینند چنان که حق سبحانه و تعالی می‌گوید:

﴿وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَة الی رَبِّهَا نَاظِرة﴾[1].

(بسیاری از چهره‌ها در آن روز شادابند، به سوی پروردگار خود نظرکننده‌اند).

---

۱ - القیامة / ۲۲ - ۲۳.

قاعده هفتم آن است که اقرار دهی که بندگان را استطاعت است، توانند که فعل کنند و توانند که نکنند و لزوم امر مقید است به شرط وجود استطاعت، زیرا که تکلیف مالایطاق روا نباشد، چنان که حق سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿لَا یُکَلِّفُ اللّٰهَ نَفساً اِلاّ وُسْعَهَا﴾ [1]

(خدا واجب نمی‌کند بر هیچ کس الّا مقدار طاقت او).

مفسر می‌گوید یعنی طاقتها در فرمان خدای تعالی؛ و در دین او لجاج و ستهیدگی نکنی از بعد آن که حق تو را معلوم شده باشد که همه خللها ازین است.

قاعده هشتم آن است که اقرار دهی که همه کتابهای خدای عزوجل حق است، چون قرآن و تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم، همه کلام خدای است عزوجل، به گفت، نیافرید[2]، سخن وی است و سخن وی از وی جدا نیست و مخلوق نیست و محدَث نیست، به گفت به قدرت، نه به آلت و جارحت، گفتنی وی را از گفتنی باز ندارد چنان که شنیدنی از شنیدنی باز ندارد و دیدنی از دیدنی باز ندارد، اما خدای را عزوجل کلام، ثابت است، چنان که گفت: ﴿یُرِیدُونَ اَنْ یُبَدِّلُوا کَلَامَ اللّٰه﴾ (می‌خواهند کلام خدا را تغییر دهند). و نیز گفت: ﴿و کلّم اللّه موسی تکلیماً﴾ و نیز گفت: ﴿فَاَجِرْهُ حَتّٰی یسمع

۱ـ البقره / ۲۸۶.

۲ـ یعنی به وسیلهٔ کلمه «کن» نیافریده بلکه سخن اوست.

کلام اللّه﴾.

قاعده نهم آن است که اقراردهی که آمرزش گناه کبیره از خدای عزوجل بی توبه روا باشد مؤمنان را و سنیان را چون خواهد و هر گناهکاری از مؤمنان که با خدای عزوجل رسد و توبه نکرده باشد کار وی در مشیت خدای عزوجل باشد، اگر خواهد وی را بیامرزد، به فضل و کرم خود و اگر خواهد به شفیعی بخشد و اگر خواهد به قدر گناه وی را عذاب کند پس به بهشت آرد، چنان که گفت:

﴿اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهٖ وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشَآءُ﴾

(خدا نمی‌بخشد که به سوی او شرک ورزید و فروتر از آن را می‌آمرزد برای کسی که بخواهد).

و روا نباشد که خدای تعالی موحدان را عذاب جاوید کند و هر موحد که از دنیا بیرون شود و وی را در خاک نهند وی را سؤال کنند، اگر جواب به صورت دهد گور وی مرغزاری باشد از مرغزارهای بهشت، اگر جواب نه به صواب دهد روا باشد که وی را عذاب کنند به مقدار گناه و نیز اقرار دهی که حساب و ترازو و نامهٔ خواندن و صراط و بهشت و دوزخ همه هست و حق است بی‌شک، چنان که در قرآن، و اخبار آمده است.

قاعده دهم آن است که متشابهات که در قرآن و اخبار است، بدان اقرار دهی که چنان است و هر چه از آن محتمل تأویل و تفسیر است و مفسران آن را تأویل و تفسیر کرده‌اند و علمای حق آن را بیان

فرموده‌اند و معنی آن گفته‌اند از قول ایشان نگذری و بر قول ایشان نیفزایی و هر چه آن را فرو گذاشته‌اند در آن هیچ سخن نگویی به عقل و فهم خویش، تا در شبهه و تعطیل نیفتی و در جمله اقرار دهی که همه قول خدای است عزوجل و حق است و چنان است که او گفت نه به ظاهر و نه به باطن، یک حرف را منکر نباشی، زیرا که یک حرف را منکر بودن انکار است از جمله، و هر چند در آیات متشابهه کم آویزی بهتر باشد، زیرا که حق سبحانه و تعالی می‌گوید:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فى قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فى الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلا أُولُوا الأَلْبَابِ﴾ [1]

(پس اما کسانی که در دل‌های ایشان کجی است، پیروی می‌کنند آن را که مانند یکدیگر شد از آن کتاب، برای طلب مراد آن را و نمی‌داند مراد آن، مگر خدا؛ و ثابت قدمان در علم می‌گویند: ایمان آوردیم به این متشابه، این همه از نزد پروردگار ماست و پندپذیر نمی‌شوند مگر خداوندان خرد).

خدای عزوجل نشانهٔ راسخان علم آن نهاد که ایشان به تشابهات قرآن اقرار دهند و تأویل و تفسیر نجویند و راه سلامت این است؛ زیرا که نادانی با خود حواله کنی به از آن که در تشبیه گویی و در فتنه افتی، اگر کسی گوید که چه گویی در این آیتها که خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿خلقت بیدی﴾ *(با دو دستم آفریدم)*، ﴿و جاء ربک﴾

---

۱ - آل عمران / ۷.

(پروردگارت آمد)، ﴿الرَّحْمٰنُ عَلی الْعَرْشِ اسْتَوَیٰ﴾[1] (وی بسیار بخشاینده است، بر عرش قرارگرفت)، ﴿وَ اِنْ مِنْ شَیءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾[2] (و نیست هیچ چیز مگر که به پاکی یاد می‌کند خدا را با ستایش او)، ﴿وَ للّٰه یَسْجُدُ مَنْ فی السَّمٰواتِ وَ الاَرْضِ طَوْعاً و کَرْهاً﴾[3].(و خدا را سجده می‌کنند هر که در آسمان‌ها و زمین است خواهان و نا خواهان).

و در اخبار آنچه مانند این است؟ گویم چنان است که خدای عزوجل گفت و رسول ﷺ گفت و عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما گفت و اگر گوید تو به وجه تشبیه گویی، گویم من بدانچه خدای عزوجل گفت و بدانچه رسول او گفت اقرار دارم که چنان است که ایشان گفتند، تشبیه نباشد اما اگر تو گویی که نه چنین است، تشبیه تو می‌گویی نه من، من از همهٔ تشبیهات بیزارم، من بدانچه خدای گفت و رسول او ﷺ گفت اقرار دارم، که بر آن نه افزایم و از آن نه کاهم، من خود را از تشبیه رستم، اما تو می‌گویی که نه چنین است و نه شاید که تو چنین گویی، در تشبیه تو آویخته باشی نه من و تأویل تو می‌نهی و به گفتهٔ ایشان اقرار نمی‌دهی، تشبیه تو می‌نهی، از اقرار تشبیه نیابد. اقرار به قول خدای عزوجل و به قول رسول ﷺ ایمان است و انکار از آن کفر است، پس چون من بر سر اقرار باشم و تو بر سر تأویل و تشبیه، تو را بر من چه شفاعت رسد هر که عاقل و خردمند باشد داند که راه

۱ـ طه / ۵.
۲ـ الاسراء / ۴۴.
۳ـ الرعد / ۱۵.

راست و اعتقاد پاک راه رسول ﷺ است و آنِ یاران او رضوان اللّه علیهم اجمعین و آن این است که گفته آمد و باللّه التوفیق.

باب سوم

اندر بیان کردن توبه و روش تائبان و محققان

توبه، کاری است که هر که عاقل است از هر نوع مردم که هست چه از مسلمان و چه از جهود و چه ترسا و چه مشرک و چه بت‌پرست [به او نیاز دارد] هیچ کس نیست که نه او را به توبه حاجت است زیرا در [هر] کیش و در هر راهی که هست هیچ کس نباشد که نه او را در آن راه و در آن طریق خللها باشد و او را از آن خبر نباشد هر که کاری می‌کند چون خلل آن بدید توبه بر وی واجب آمد، اگر توبه نکند بر خود ستم کرده باشد، چنان که حق سبحانه و تعالی می‌گوید: ﴿یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ﴾ [1] تا آنجا که می‌گوید: ﴿وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّٰالِمُونَ﴾ [2].
(کسانی که توبه نکنند ستمگرند).

خلق را بدین دو قسم بیرون آورد یا ظالم آمد یا تائب و هر که ناتائب است [3] ظالم است، سر همهٔ رشته‌ها از اینجا گشاده گشت و

---

۱ - الحجرات / ۱۱.
۲ - الحجرات / ۱۱.
۳ - یعنی تائب نیست.

خلقان خود را در ظلم و فتنه افکندند که حق سبحانه و تعالی با ما تجارتی و بیعی در پیوست و ما در آن بیع نه درست و نه راست آمدیم و عهد و وفای آن به جای نیاوردیم تا سر رشته از دست آدمی بچه بیرون شد و اغلب خلق ظالم بماندند، چنان که حق سبحانه و تعالی می‌گوید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسهُمْ وَ أَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَٰتِلُونَ فی سبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فی التَّوْرَاةِ وَ الانجِيلِ وَ الْقُرْءَانِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاستَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِی بَايَعْتُم بِهِ وَ ذَلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السائحُونَ﴾[1].

(هر آیینه خدا خرید کرده است از مسلمانان جان ایشان و مال ایشان را به عوض آنکه ایشان را باشد بهشت. جنگ می‌کنند در راه خدا، پس می‌کشند و کشته می‌شوند. و عده‌ای که لازم است بر خدا به تحقیق در تورات و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده‌تر به عهدِ خویش از خدا؟ پس شادمان باشید به این فروختن خود که معامله کردید به آن و این است پیروزی بزرگ. ایشان توبه کنندگانند، حمد گویندگانند، در راه خدا سفرکنندگانند).

این همه در بیان آن کسانی است که ایشان بدانستند که در بیع درست نیامدیم و عهد وفا بشکستیم و ندامت آوردند. هر که درین

۱ـ التوبه / ۱۱۱ـ۱۱۲.

بیع و درین عهد درست آمد آن‌گاه وی از تائبان است و این آیت که ﴿التائبون العابدون﴾ در حق وی درست آمد و هر که درین بیع و درین عهد درست نیامد و توبه نکرد [از ستمگران است] و ﴿و من لم یتب فاولئک هم الظـالمون﴾ خطاب وی آمد؛ و توبه کاری است که آن را به هیچ چیز حاجت نیست و همه خلق را به توبه حاجت است، بهترین همهٔ خلق، انبیا و رسول بودند از جملهٔ ایشان یکی یحیی بود که در حق وی می‌گوید ﴿و سیداً و حصوراً﴾ و دیگر همه آنند که استغفار بر ایشان واجب آمده است، پس چون سرور و سالار همهٔ خلق، انبیا و رسل بودند و ایشان را به توبه حاجت بود، که را زهره و یارای آن باشد که او گوید مرا به توبه حاجت نیست، مهتر صلوات الله علیه می‌فرماید:

«لیغان علی قلبی حتی استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة»

و در خبر دیگر آمده است:

«انی لاستغفر الله فی کل یوم مائة مرة»

(من در هر روز صد بار به پیشگاه خدا استغفار می‌کنم).

و آدم صلوات الله علیه می‌گوید:

﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْلَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾[1]

(ای پروردگارا! ما ستم کردیم بر خویش و اگر نیامرزی ما را و مهربانی

---

۱ ـ الاعراف / ۲۳.

نکنی بر ما، البته از زیانکاران باشیم).

و موسی صلوات اللّه علیه می‌گوید:

﴿تُبْتُ اِلَیْکَ وَ اَنَا اَوَّل الْمُؤْمِنِین﴾ [۱]

(بازگشتم به سوی تو و من اوّلِ مسلمانانم).

و در حق سیّد اولین و آخرین می‌فرماید:

﴿لِّیَغْفِرَ لَک اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِک وَ مَا تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْک وَ یهْدِیَک صِرَاطاً مُّستَقِیماً﴾ [۲]

(عاقبت فتح آن است که بیامرزد تو را خدا، آنچه که سابق گذشت از گناه تو و آنچه پس ماند و تمام کند نعمت خود را بر تو و تا بنماید تو را راه راست).

و فرزندان یعقوب می‌گویند:

﴿یا ابانا استغفرلنا ذنوبنا انا کنا خاطئین﴾ [۳]

(ای پدر ما! آمرزش طلب کن برای ما در حق گناهان ما. هر آیینه ما گناهکار بودیم).

و در حق جمله مؤمنان می‌گوید:

﴿یَا اَیُّهَا الذِّینَ آمَنُوا تُوبُوا اِلَی اللّه تَوْبَةً نَصُوحَا﴾ [۴]

(ای مسلمانان! رجوع کنید به سوی خدا، رجوع خالص).

---

۱ - الاعراف / ۱۴۳.
۲ - الفتح / ۲.
۳ - یوسف / ۹۷.
۴ - التحریم / ۸.

و مقام تائبان از جمله مقامات فاضل‌تر و بلندتر است و تائب حقیقی از همه خلق به نزدیک خدای عزوجل عزیزتر و گرامی‌تر و دوست‌تر است و در شأن ایشان می‌آید:

﴿ان اللّه یحِبُّ التَّوّابِینَ و یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِین﴾ [1]

(هر آیینه خدا دوست می‌دارد توبه کنندگان را و دوست می‌دارد پاک شوندگان را).

و توبه در جمله مؤمنان فرض است، چنان که می‌گوید:

﴿وَ تُوبُوا الی اللّه جَمِیعاً اَیُّهَا الْمُؤمِنُون لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون﴾ [2]

(و رجوع کنید به سوی خدا همه یکجا ای مسلمانان بود! که رستگار شوید).

و همه فلاحها و نجاتها در توبه است و به هر فرضی که هست. هر یکی را وقتی است معلوم چون نماز و روزه و وضو و اغتسال و زکات و حج و امثال این، همه به وقتی و چیزی مقید است تا آن وقت در نیاید آن فرض بر کسی لازم نشود، مگر توبه که هر نَفَسی که بر زنی توبه و استغفار بر تو واجب گردد، به ظاهر و به باطن. مهتر صلوات اللّه علیه فرمود:

«یَا اَیُّهَا النَّاسُ تُوبُوا الی اللّه و استَغفِرُوه فانّی اَتُوبُ الی اللّه فی الیوم مائة مرة»

---

۱ - البقره / ۲۲۲.
۲ - النور / ۳۱.

(ای مردم! به سوی خدا بازگردید و از او آمرزش بخواهید، همانا من روزانه صد بار توبه می‌کنم).

و مهتر صلوات اللّه علیه از آن گفت من هر روزی صد بار توبه می‌کنم زیرا که هیچ نفسی از آدمی بر نیاید که نه آلایشی دارد[1]. خاصه از راغب دنیا، زیرا که راغب دنیا، دنیا دوست دارد و هر که دنیا دوست دارد بر سر همه معصیتها باشد که سید علیه‌الصلوة و التحیة می‌گوید:

«حب الدنیا رأس کل خطیئة» (محبت دنیا ریشهٔ همه خطاهاست)

و حقیقت بدان که هر شبانه‌روزی بیست و چهار ساعت است و در هر ساعتی آدمی هزار نفس بر زند، در هر شبانه‌روزی بیست و چهار هزار نفس، از آدمی بر آید چون این نفسها در رغبت دنیا و دوست داشت وی برزند، همه معصیت باشد. بیست و چهار هزار معصیت هر روزی از دیوان او بر آید که وی آن معصیت نداند و از آن غافل باشد، چون احوال چنین باشد می‌نگر که استغفار می‌بابد کرد یا نه؟ چون مرد، تائب گردد و آنچه شرط توبه بود، به جای آرد و از حلاوت توبه خبر آید این همه انفاس وی طاعت گردد، اکنون این بضاعت اگر به این رنج می‌ارزد که شرط توبه است به جای آری بشنو که شرط توبه چیست؟

---

۱ - یعنی آلودگی و خطایی نداشته باشد.

شرایط توبه

شرط توبه سه چیز است، پشیمانی است به دل و عذر خواستن است به زبان و به تن باز ایستادن است از گناه، اصل توبه در حقیقت این سه چیز است، پس این را شاخها است هر که دست به شاخهای این زند و به اخلاص و راستی این به جای آرد، این مقام که یاد کرده آمد او را حاصل آید و او ولی گردد از اولیای خدای عزوجل و صدیقی از صدیقان و ابدالی از ابدالان، زیرا که کلید همه چیزها توبه است و سر همه دوستی ها توبه است، چنان که خبر بر آن ناطق است، قال رسول اللّه ﷺ «ما من شیء احب الی اللّه من شاب تائب».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید: (هیچ چیز نیست *دوست‌تر به خدای تعالی، از جوان تائب که پای بر هوای خویش نهد وکام خویش را در زیرگام آرد و رضای خدای تعالی بر هوای خود اختیارکند).*

این است نیکو سعادت و نیکو بختی که وی را بر آمد و این است عزیز خلقی که او گردید هم به نزدیک خدای تعالی و هم به نزدیک جمله اجناس خلق و فرشتگان در آسمان و مرغان در هوا و ماهیان در دریا و سباع در دشت و صحرا و حجر در پست و بالا، همه او را دوست دارند و همه بدو تقرب و نزدیکی جویند و هر چه او خواهد خدای تعالی آن کند.

حکایت: آورده‌اند که فضیل بن عیاض رحمة اللّه علیه توبه کرد از راه زدن و مالها با خداوندان می‌داد، جهودی بماند و هیچ چیزی

دیگر نماند که به وی دادی [به او بدهد]، جهود را گفت مرا بحل کن که هیچ چیزی نمانده است که تو را خشنود کنم، جهود گفت من سوگند خورده‌ام که تا مال به من ندهی ترا بحل نکنم، فضیل گفت اگر من چیزی داشتمی با تو این سخنی نگفتمی، جهود گفت دست در زیر این جامه کن زیر این جامه کیسهٔ زر است بردار و به من ده تا سوگندم راست شود و تو را بحل کنم، فضیل دست در زیر جامه کرد و مشتی زر بیرون آورد و به وی داد، جهود گفت: اسلام عرضه کن که من در تورات خوانده‌ام که هر که از امت محمّد ﷺ توبه کند به راستی و اخلاص، خاک در دست وی زر گردد، من خواستم تا بدانم که تو درین که می‌گویی راست هستی یا نه؟ درین زیر جامه هیچ زر نبود، بدانستمی که دین محمّد ﷺ حق است و توبهٔ تو حق است و بر دست وی مسلمان شد و چنین بسیار بوده است و هست و ازین چند واقعات تائبان را در پیش ما رفته است و بوده و ما را معلوم است و توبه نه چنین بضاعتی است که هر کسی قدر آن بداند و توبه نجات مردان است و حیات دل و پرورش جان است و پل آخرت است و سرور مؤمن است و شفای درد گناهان است و مرهم ریش [زخم] دردمندان و حبلِ افتادگان است و دلیل گم شدگان است و مفتاح سمع مستمعان است و صدق نطق ناطقان است و قدم استقامت مستقیمان است و نور بصیرت روندگان است و استراحت خوف خائفان است و مبشّر امید راجیان است چنان که حق سبحانه و تعالی

در کتاب عزیز خود می‌فرماید:
﴿الذینَ آمَنُوا و کَانُوا یَتَّقُون﴾ آن کسانی که به ما ایمان آوردند و هر چه نه کار ما بود و نه رضای ما بود از آن پرهیز کردند و با ما گردیدند یعنی توبه کردند

﴿لَهُمُ الْبُشرَی فی الْحَیٰوةِ الدُّنْیا وَ فی الاَخِرَةِ لا تَبْدِیلَ لِکلِمَاتِ اللّٰهِ ذَلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ﴾ [۱]

(ایشان راست بشارت در زندگی دنیا و آخرت. نیست هیچ تبدیل مر سخنانِ خدا را. این بشارت، همونست پیروزی بزرگ).

اکنون بر سر سخن آییم که شرط توبه چیست و تائب را چون باید زیست و زندگانی چون باید کرد تا مقام توبه درست آید و بدین مقامها برسد که گفته آمده است و آن بگویها بیاید انشاء اللّه تعالی. فضل توبه گفته آید و زیستن تائب شرط آن است که اول بار فرمان خدای تعالی نگاه دارد و توبه چنان باید کرد که خدای عزوجل فرمود در کتاب عزیز خود:

﴿ یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا تُوبُوا إلی اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصوحاً﴾ [۲]

(ای کسانی که به ما ایمان آورده‌اید و مرا به خدایی پسندیده‌اید یعنی با ما گردیده توبه کنید چون توبهٔ نصوحا)

و درین توبه نصوحا چند قول گفته‌اند؛ اما در تفسیر استاد امام ابوبکر

---

۱ - یونس / ٦۴.
۲ - التحریم / ۸.

سوربانی رحمة اللّه علیه دیدم که او گفته بود که این نصوحا مردی بود که از راه زدن توبه کرد و هر چه مال بود که با خصمان می‌بایست داد باز داد و هر خصمی که خشنود می‌توانست کرد خشنود کرد تا چنان شد که وی را از متاع دنیا وی چیزی نماند یکی بیامد که ترا چیزی به من می‌باید داد، میزری بر میان داشت از میان باز کرد و به وی داد، کوی آب بود در آن کوی آب نشست.

خدای عزوجل ما را گفت توبه چنین کنید که نصوحا کرد و هر خصمی که خشنود می‌توانید کرد خشنود کنید، باقی که بماند من از خزانهٔ خود خشنود کنم اول بباید دانست که در هر مقام جداگانه توبه باید کرد عاصی را از گناه توبه باید کرد و مطیع را از طاعت دیدن، توبه باید کرد و قُرّا را از پنداشت توبه باید کرد و عالم را از حسد توبه باید کرد و مستقیم را از خویشتن دیدن توبه باید کرد و ازین بسیار است اما هیچ توبه آسان‌تر از توبهٔ مفسدان نیست که از فساد ظاهر توبه کنند و زبان و چشم و گوش و دیگر اعضا را نگاه دارند.

اما اگر کسی می‌خواهد که او را مقام تائبان و محققان باشد او را معاملهٔ تائبان بر دست باید گرفت و تائب را چنان باید بود که یک نفس از آن خویش ضایع نگذارد و قبلهٔ دل خویش کردار بد خویش کند می‌نگرد که چه کرده‌ام گفتار و کردار من چه بوده است به چشم انصاف در آن نگرد و حکم کند که هر بندهٔ که با خداوند خویش چنین کند مکافات وی چه باشد عذاب و عقوبت وی چون باشد؟

همچنین سیاست ملک و بیم قطیعت[1] و عذاب دوزخ قبلهٔ دل خویش کند تا آتش ندامت در دل وی بالاگیرد دل به سوختن آید و چشم به گریستن آید و زبان به نالیدن آید و تن فراگداختن آید چون چنین گردد چشم نگاه دارد از نادیدنی و گوش نگاه دارد از ناشنیدنی و زبان نگاه دارد از ناگفتنی. قرین بد را بدرود کند. به پای نرود جایی که نباید رفت، به دست نگیرد چیزی که نباید گرفت هفت اندام خود در بند بندگی کند و هر خصم که خشنود تواند کرد خشنود کند و بر گذشته حسرت و ندامت خورد و خوف تمام بر دل نهد که آیا این خطاهای من و جفاهای من از من در گذارند یا نه آیا که با من چه خواهند کرد بیامرزند یا عذاب کنند نَفَسی در بیم و نَفَسی در امید می‌گذارد شب و روز به کار خدای مشغول گردد، طعام خوردن بدرود کند به روز و به همه اوقات زبان به ذکر خدای تعالی‌تر دارد خاصهٔ بامداد و شبانگاه که آن را خاصیتی است چنانکه حق سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿فَاصبِرْ عَلی مَا یَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّک قَبْلَ طلُوعِ الشمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا﴾[2]

(پس صبر کن بر آنچه می‌گویند و تسبیح گو با حمد پروردگار خویش پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو شدن آن).

---

۱ - قطیعت: بریدن از خویشاوندان و قطع ارتباط و دوستی.
۲ - طه / ۱۳۰.

و نیز می‌فرماید:

﴿يُسبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الاَصالِ﴾ [1]

(به پاکی یاد می‌کنند خدا را در آن جا صبح و شام).

و نیز می‌گوید:

﴿فَسبِّحْ وَ أَطرَاف النهَارِ لَعَلَّک تَرْضى﴾ [2]

(و بعضی ساعت‌های شب و اطراف روز تسبیح گو، بُوَد که خشنود شوی).

نیک جهد باید کرد تا تن را از آنچه خوی کرده است بازپس آری و از درگاه شیطان با درگاه رحمان آری نه بینی که حق سبحانه و تعالی رسول را ﷺ بدین فرمود چنان که گفت:

﴿قم الليل الاّ قليلاً نصفه او انقص منه قليلاً اَوْ زد عَلَيْهِ و رتلِ الْقُرآن ترتيلاً﴾ [3]

(قیام لیل کن مگر اندکی، قیام نیم شب کن یا اندکی از نیم شب کم نما یا بر نیم شب بیفزا و ترتیل کن قرآن را به واضح خواندن).

و جای دیگر گفت:

﴿وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَکَ﴾ [4]

(بعضی از شب بیدار باش به قرآن، شب خیزی زیاده شد برای تو).

چون رسول ﷺ را به بیداری شب و نماز فضائل فرمود وقتی و حالتی

---

۱ - النور / ۳۶.
۲ - النور / ۱۳۰.
۳ - مزمل / ۴-۲.
۴ -اسراء / ۷۹.

نخواهد بود از آن وی و از آن صحابه وی فاضل‌تر و مقام نخواهد بود از مقام محمود شریف‌تر چون آن مقام را بهای این کرد که شب و روز به ذکر ما مشغول باش و سیرت مصطفی ﷺ و آن یاران وی این بود کسی که بر بدلِ این کند نه بر سیرت و راه ایشان باشد. دیگر چنان باید که فضائل گذارِ فریضه ناسی نباشی. بسیار وقت باشد که کسی گوید من برخیزم و نماز شب کنم آنگه چون صبح برآید فرا خواب شود تا وضوء وی شکسته گردد آنگاه برخیزد و نماز فریضه فرا کردن گیرد آن از وسواس دیو باشد و این در روزگار پیشین بود که ما به نوی[1] در کار آمده بودیم و ابلیس علیه اللعنة به نماز فضائل، فریضه تائبان را در تقصیر می‌افکند اما درین روزگار چنان شده است که به آخ و واخ فریضه و فضایل از میان برداشتند.

مکنید ای مردمان! گوش به احوال خویش دارید که ابلیس علیه اللعنة بیشتر خلق را از راه ببرد تایب را چنان باید که در هر وقت نمازی وضوی تازه کند تا دیو از وی رمیده گردد و در عبادت سبک‌تر باشد و به قول پیغامبر ﷺ کار کرده باشد که

«من جدّد وضوئه جدّد اللّه له المغفرة»

(کسی که وضویش را تجدید کند خداوند آمرزش او را تجدید می‌کند)

و چنان باید که نماز جماعت هیچ نگذارد و در جمعه هیچ تقصیر نکند اگر چه دو فرسنگ بباید رفت و مسکن وی در اغلب احوال

---

۱ -نوی: تازگی.

مسجد باید که باشد و چون بنشیند روی به قبله نشیند اگر حقی ندارد در گردن یا مادر یا پدر یا فرزند یا زن دارد که حق ایشان در گردن وی نباشد در مسجد می‌باید بود تا بامداد چنان که آفتاب بر آید آنگاه برخیزد و دوازده رکعت نماز کند نماز ابراران اگر فریضه از وی فوت شده باشد بر نیت قضا گذارد پس آنگاه به کسب حلال مشغول شود اگر توکل ندارد و اگر بر نصیب غیری کند این کسب بهتر باشد و اگر دنیا دارد خرج کند بر ایشان و از حق باز ندارد و اگر دنیا ندارد کسب حلال است اما باید که به حجت کند چنان که حق سبحانه و تعالی از وی بپرسد که چرا کردی و چه کردی جواب تواند داد و به کسب ،دنیا جمع نکند و آنچه جمع کرده است در کار خدای تعالی تفرقه کند و دل متفرق را جمع کند و سخاوت پیشه گردد و بخل دور کند و چون وقت نماز اندر آید به اول وقت برخیزد و ساز نماز کند چنان که خدای عزوجل فرموده:

﴿حَافِظوا عَلی الصلَوَاتِ وَ الصلَوةِ الْوُسطی﴾ [1]

(پایبندی کنید بر همه نمازها و بر نماز میانه (عصر)).

به اول وقت نماز به مسجد آید و نماز گذشته قضا کند تا جماعت فراهم آیند چون نماز جماعت بکند اگر چیزی او را در پیش نیاید هم در مسجد می‌باشد و ذکر خدای تعالی می‌گوید و یا علم نداند به نزدیک عالمی نشیند و علم سمع کند و می‌آموزد و بیشتر نشست و

---

۱ - البقره/ ۲۳۸.

خاست با علما دارد و چون این بگذارد اگر فرضی پیش وی آید که وی را از مسجد بیرون باید آمد و اگر نه بیرون نیاید زیرا که مسجد بهترین جای هاست و بازار بدترین جای هاست چنان که رسول ﷺ گفت:

«خیر البقاع فی الدنیا المساجد و شرّ البقاع الاسواق».

تائب نباید که بی‌عذری از بهترین جای ها به بدترین جای ها رود اما اگر عذری باشد بر نصیب ایشان فرا رود، انشاء اللّه که خیر باشد و زیان ندارد اما اگر یک مسأله از علم که بر وی فریضه است فرا آموزد او را فاضل‌تر و بهتر از کسبهای همه دنیا که بکند و همه زر و سیم دنیا که به دست آرد و در راه خدای تعالی نفقه کند. تائب را و نا نائب را هیچ چیز بهتر از علم آموختن نیست و همه کارها به علم راست آید بی‌علم هیچ کار نتوان کرد چنان که رسول ﷺ را پرسیدند که «ایّ الاعمال افضل» تا سه بار این می‌پرسیدند. جواب می‌داد به هر باری که «العلم» گفتند یا رسول اللّه ما از کار می‌پرسیم و تو از علم جواب می‌دهی؟ گفت زیرا که هیچ کار بی‌علم راست نیاید و هیچ قیمت نداشته باشد. پس چنان باید که تایب اول در بنیاد رنج برد تا رنج وی ضایع نگردد پس به علم مشغول باید بود و اصل علم و عبادت با دو چیز گردد [حاصل] با دل فارغ از غیر و شکم گرسنه و عبادت با اخلاص هم با این هر دو [میسّر] گردد و هر که را به خلق طمع باشد هرگز از وی کار به اخلاص نیاید و هر که را شکم سیر باشد و کار دنیا

ببرد هرگز هوای وی مقهور نباشد و او را بر درگاه خدای عزوجل آبرویی نباشد و مرد را هوا آنگاه مقهور گردد که از جملهٔ مباحات دنیا چنان اجتناب کند که دیگر مردمان از حرام کنند؛ و هر چه با راحت نفس گردد از آن دور شود و کار بد و جای بد و یار بد بدرُوذ کند و اندیشهٔ بد و غلّ و غش و بغض و حسد و حرص و کینه و عُجب و بخل از دل بیرون کند و هر کاری را اصلی است بنیادی و اصل و بنیاد این کار با چهار چیز گردد اول امل کوتاه کردن، دیگر به وعدهٔ خدای تعالی ایمن بودن و سه دیگر قسمت قسام، راست دیدن و چهارم شکم از حرام نگاه داشتن و هر که این چهار چیز نگاه دارد و به جای آرد همه مجاهدتها بجای آورده باشد و تن در بند وی آمده چنان که خواهد نفس را در کار تواند کشید. تن تایب همچون اسب نَوْ زَیْن است اگر رائض او را بر زین و لگام راست کند چنان که می‌باید روز حرب در حربگاه خطا نکند هم نظارهٔ میدان را شاید و هم غنیمت را شاید و هم هزیمت را شاید و اگر اسب، ریاضت نیافته باشد و لگام و زین ندیده باشد سرکشی کند آنجا که به کار باید آمد، هم در خون خویش و هم در خون جملهٔ سپاه شود؛ چنان که اسب فرعونِ ملعون کرد؛ و مرد که مرد شود به ریاضت مرد شود و ریاضت قهر هوا باشد و حق تعالی ما را به قهر هوا فرمود آنجا که گفت:

﴿وَ نَهَی النَّفْس عَنِ الْهَوَی فَإِنَّ الجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوَی﴾ [1]

---

۱ ـ النازعات / ۴۱.

(و باز داشته باشد نفس را.پس هر آیینه بهشت همان است جای او).

مثل تن هواپرست چون مثل سگ است چنان که حق تعالی گفت: ﴿وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكلْبِ﴾ [1] تا آنجا که گفت: ﴿لعلکم تتفکرون﴾ و رسول ﷺ گفت

«الناس عالمٌ و متعلمٌ و سائر الناس هَمَجٌ لا خیر فیه»

گفت مردم عالم است یا متعلم و هر چه نه این هر دو است خرمگس است.

اکنون رسول ﷺ گفت هر که رنج تعلیم نکشد همچون خرمگس است و خدای عزوجل آن را گفت [که] علم دانست و به علم کار نکرد و کار به هوا کرد:

﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكلْبِ إِن تحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَث﴾ [2]

(پس صفت او مانند سگ است اگر مشقت اندازی بر وی زبان از دهان بیرون افکند).

پس خردمند و عاقل آن است که در اندیشد تا چه می‌باید کرد تا از این هر دو بیرون بود و در این خطاب مشترک نبود. آن را که علم نداند بباید آموخت و رنج آن بباید کشید تا از آنچه رسول ﷺ گفت که **«سائر الناس همج»** بیرون آمده باشی و آن که علم داند به علم کار باید کرد و متابع هوا نباید بود تا از آن قوم نباشی که گفت **«واتبع هواه**

---

۱ - الاعراف/ ۱۷٦.
۲ - الاعراف/ ۱۷٦.

فمثله كمثل الكلب» تن هواخواه بتر از سگ نیست و مجاهدت و ریاضت کم از سگوان نیست، چون سگوانی سگ پلید را ریاضت دهد روزی چند سگِ امیرش خوانند و روز شکار و تماشا بی او نروند و امیر در شکارگاه همه به سوی او نگردد تا او چه می‌کند و چون می‌دود و کشتهٔ او را به زنده بردارند و خطای او را به صواب بردارند، اگر صید را در نیابد عذر او را باز خواهند و اگر صید را بیابد و بگیرد نواخت سلطان یابد و سگوان را خلعت بر سری و تا زنده باشد خاصگان خود را فرا خدمت ایشان کند. پس سگی که چند روز ریاضت یافت و از علم چندان بدانست چون فرا وی گویی برَوْ برَوَدْ و چون گویی باز آی باز آید و داند که صید چون می‌باید گرفت. چون سگی که پلیدترین سباع بود بدین قدر علم، چندین مرتبت یافت از نواخت سطان و جُلّ دیبا و قلادهٔ زرین در نماند. مؤمن موحدی که عزیزترین همه خلق است توبه کند و هوای خویش قهر کند و مجاهدت علم و عبادت بکشد کَیْ روا باشد که حق سبحانه و تعالی او را از دریای لطف و کرم خویش بی‌بهره گذارد؟ تایب که مستحق غفران است و برگزیدهٔ رحمن است و دل وی نظارگاه خداوند جهان است او علم آموزد و ریاضت کشد و هوای خویش در باقی کند و رضای حق اختیار کند خلعت وی کم از آن سگوان نباشد و نه رحمت و فضل و کرم خداوند و جهان از آن امیر لئیم کم باشد چنان که خدای عزوجل وعده می‌کند

﴿وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السیِّئَاتِ﴾ [1]

(و اوست آنکه قبول می‌کند توبه را از بندگان خود و در می‌گذرد از جرم‌ها).

و جای دیگر می‌گوید:

﴿إلا مَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُولَئک یُبَدِّلُ اللَّهُ سیِّئَاتِهِمْ حَسنَاتٍ﴾ [2]

(مگر آنکه توبه کرد و ایمان آورد و عمل شایسته نمود، پس آن جماعت بدل سازد خدا بدی‌های ایشان را به نیکی).

این وعدهٔ نیکو که خدای عزوجل تایبان را کرده است و ما چنین در کار توبه و کار خدای عزوجل کاهل، علامت سعادت نباشد هر که او توبه کند و آنچه شرط توبه بود به جای آرد و این سیرت که یاد کردیم بر دست گیرد بر هر زمین که بگذرد آن زمین بر دیگر زمینها فخر کند و هر جای که بنشیند آن جای بر دیگر جایها فخر کند و اگر تایبی بر جوی یا بر رودی یا بر دریایی بگذرد و از سر اخلاص و توبه و صفاوت و صدق دل بگوید: «بسم اللّه الرحمن الرحیم» آن آبها تا قیامت جمله او را تسبیح و تهلیل می‌کنند و از خدای عزوجل ایشان را [برای ایشان] آمرزش می‌خواهند و آفتاب و ماه و ستارگان که بر وی می‌تابند او را [برای او] آمرزش می‌خواهند و حق تعالی او را در

۱ - الشوری / ۲۵.
۲ - الفرقان / ۷۰.

دل خلق شیرین کند و فرشتگان آسمان او زا آمرزش می‌خواهند و به دل خاصگان دوست گرداندش و اگر دست فرا خاک کند زر گردد و به در مرگ[1] بشارت یابد و در گور او روضه بود و در قیامت سفید روی برخیزد و بر صراط، جواز دهند و با وی حساب به لطف کنند و در بهشت درجهٔ اعلی یابد و توبه نه آن گوهری است که هر کسی به دست تواند آوردو درّ یتیم است هر کسی قیمت آن نداند، صد هزار گناهکار جافی خاطی را بیامرزند و مؤمن مخلص را جان برگیرند که یکی از توبه کرامت نکنند. مپندار که توبه چنین خُرد کاری است و یا سَبُک بضاعتی است، صد هزار خلق را به ایمان در آرند که یکی را به در توبه نیارند و نور توبه بر ایشان نتابد و این کار هر کسی نیست و این آفتاب در صحرای هر سینه نتابد، آن را دهد که خواهد و آن را خواهد که شایسته داند و آن کس که شایسته است کسی را بر وی چرای نرسد هر که این سعادت نیافت و این نور توبه بر وی نتافت از حضرت عزت خطاب وی این باشد که ﴿وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾

اگر کسی بدین مقام نرسد نومید نباید. بود توبه را و تایبان را دوست باید داشت و نشست و خاست با ایشان باید داشت تا موافق قول خدای باشد که خدای تعالی فرمود:

---

۱ ـ هنگام مرگ.

﴿إِنَّ اللَّه يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينْ﴾ [1]

(خدا توبه کنندگان و پاکی کنندگان را دوست دارد).

قال رسول اللّه ﷺ **«رأس کل طاعة الحب فی اللّه و حبّ أولياء اللّه»**

تائب را و جمله مؤمنان را نیکو خواه باید بود و ایشان را دعا باید کرد از بهر آن راکه رسول ﷺ می‌گوید:

«من استغفر للمؤمنين و المؤمنات فی کل يوم خمساً و عشرين مرّة اذهب اللّه من قلبه الغل و الحسد و کتب اللّه له ذلک اليوم من الأبدال و کتب اللّه له حسنة من کل مؤمن و مؤمنة و لم يبق يوم القيامة مؤمن و لا مؤمنة الاّ قال يا رب انه کان يستغفر لنا فاغفرله».

فارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید: *هر مؤمنی که هر روز بیست و پنج بار بگوید «اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات» خدای عزوجل غل و غش و حسد از دل او ببرد و آن روز او را از جملهٔ ابدالان نویسد و به عدد هر مؤمن و مؤمنه نیکی در دیوان وی نویسد و روز قیامت هیچ کسی نباشد از مؤمنین و مؤمنات که نمی‌گویند بار خدایا او در دنیا ما را آمرزش می‌خواست ما از تو امروز او را آمرزش می‌خواهیم، خداوندا او را بیامرز و بر او رحمت کن.*

و نیز رسول علیه الصلوة و التحیه می‌فرماید:

«نم طاهراً ان مت مت شهيدا و وقّر الصغير و الكبير»

می‌فرماید پاک خسب از گناه و از خصم، چنین خفتی اگر بمیری

---

۱ - البقرة / ۲۲۲.

شهید باشی و نیکودار مؤمنان را چه بزرگ را و چه خورد را؛ زیرا که تو ندانی که سعادت در کدام بسته است هر که بر توبه به گور شود همچنان بود که از مادر زاده بود چنان که مهتر ﷺ فرمود:

«التائب من الذنب کمن لا ذنب له».

چون در میان مصلحان و تایبان باشی اگر هیچ خیر نباشد آخر ندامتی در تو پیدا آید، خویش را ملامت کنی. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ؓ می‌گوید: «النّدامة توبة و الاستغفار زیادة» (ندامت توبه است و استغفار افزودن بر آن است) هر که در میان قوم باشد هم ازیشان بود، چنان که رسول ﷺ می‌فرماید: «من کثر سواد قوم فهو منهم» (هر کس جمعیت گروهی را زیاد کند از همان گروه به حساب می‌آید) و هرگز نباشد که نه رحمت خدای تعالی بر حلقهٔ تایبان و اهل صلاح و مجلس علم بر سر ایشان می‌گردد و بهرهٔ آن بدیشان می‌رسد و چون آن نسیم بدیشان می‌رسد ایشان بر کارها تأسف می‌خورند و در کار آن جهان راغب می‌شوند و از کار دنیا دل ایشان سرد می‌شود و رسول ﷺ می‌فرماید:

«من اسف علی الدنیا فاتته اقترب من النار مسیرة مائة ألف سنة و من اسف علی آخرته فاتته اقترب من الجنة مسیرة مائة الف سنة».

پارسی خبر چنین باشد *(هر که دنیا از وی فوت می‌شود و او بر آن تأسف خورد که افسوس که از من درگذشت، صد هزار ساله راه به دوزخ نزدیک‌تر شود و هر که چیزی از کار دین او فوت شود و آن کس بر آن*

حسرت خورد که دریغ این خیر از من در گذشت، صد هزار ساله راه بهشت نزدیک‌تر شود.

بی‌معنی نباید کرد و عقل کار باید بست و انصاف بباید داد که با خدای عزوجل مکر و خداع راست نیاید. هزار مجلس علم ازما فوت شود و هزار کار خیر از ما در گذرد، چند فضول و غیبت به زبان گوییم و به گوش بشنویم بر یکی تأسف نخوریم و ندامت نیاوریم و اگر یک گردهٔ نان از ما به درویش رسد یا درم سیم سیاه به زیان آید و اگر بادی سخت‌تر جهد که پنج میوه از درخت ما فرو افکند یا آبی از کشت ما در گذرد، چندان حسرت و ندامت خوریم که ماتم آن چند روز بردارد. با چنین راه و چنین سیرت که گوییم ما اهل صلاحیم و از جایی می‌آییم، راست بدان ماند که دنیا معبود ما گردید. به درستی این خبر فراشنو تا به حقیقت بدانی که بر چه جملتست روی دل از قبلهٔ دنیا با خدای گردانی:

مَرَّ النبی ﷺ علی اعرابی و هو یقول اللهم ارزقنی فقال: «یا اعرابی أتسأل من رزقه الذی قدر لک» قال نعم قال النبی ﷺ «من سأل اللّه رزق الذی قدّر له فقد اتّهم ربّه و من اتّهم ربه فقد کفر» و قال: «سل من عطائه».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ بر اعرابی بگذشت و وی از خدای روزی می‌خواست رسول ﷺ گفت یا اعرابی روزی می‌خواهی از خدای تعالی که تو را تقدیر کرده است؟ گفت آری. گفت هر که از خدای

روزی خواهد که آن وی را تقدیر کرده است به درستی که او خدای را متهم داشت و هر که خدای را متهم داشت بی‌شک کافر گشت.[سپس]گفت یا اعرابی از خدای تعالی که خواهی عطای وی خواه.

اما، ما کار آسان گرفته‌ایم، و در نه‌اندیشیم که چه می‌گوییم. اسب غفلت و سفاهت را عنان فرا سر گذاشته‌ایم. ما را این همه از قرین بد می‌افتد. اگر کسی برخیزد و به خدمت عوانی شود چند کس بر وی ثنا گویند که نیکو کردی که چنین توانی زیست. آخر تو را و فرزندان تو را در پهلوی وی معیشت و فراخ دستی بود؛ و اگر کسی از درگاه ایشان با حضرت حق سبحانه و تعالی گردد و توبه کند هزار دیو و دیو مردم بینی که از جای بجهند که‌ای سلیم دل، این چه بود که کردی؟ خویشتن را در محنت افکندی هم آنجا می‌بایست بود که فردا درمانی و اگر پای تو در سنگ آید هزار شماتت بر تو بکنند، خود هیچ در نه اندیشی که ما را خدای است دارنده، روزی دهندهٔ همه خلق است و ورای این روز که ما دروییم روزی دیگر است و همه دوست و دشمن آنجا حاضر خواهند بود و خجلت آن خجلت و نواخت آن نواخت و حرمت آن حرمت است که آنجا خواهند بود امروز چنان که هست فرا گذرد، آخر ساعتی بنشینی و بر این عمر گذشتهٔ خود و بر خجالت آن روز که این جمله، بر باید خواند از بیم خدای عزوجل و از تشویر حساب، یک قطره آب که از چشمت بیرون آید به از دنیا و هر چه در دنیاست. چنان که رسول

ﷺ می‌فرماید:

«من بکت عیناه من مخافة اللّه حرّم اللّه علیه النار و ادخله الجنة و له فی الجنة جنتان» ثم قرأ هذه الایة ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ﴾.

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید هرکه چشم او تر *شود از بیم خدای عزوجل، خدای تعالی آتش دوزخ بر وی حرام کند و او را در بهشت عدن فرود آرد و وی را در بهشت دو بوستان باشد که یکی بهتر از دنیاست پس این آیت برخواند که:* ﴿و لمن خاف مقام ربه جنتان﴾. *(هرکس از ایستادن به پیشگاه خدا بهراسد، به او دو جنت می‌رسد).*

قال النبی ﷺ **«ان اللّه ناجی موسی علیه‌السلام مائة الف و اربعین کلمة فلما سمع موسی کلام الآدمیّین مقتهم فکان فیما ناجاه اللّه انه قال له لم یتصنع المتصنّعون بمثل الزهد فی الدنیا و لم یتقرّب المتقرّبون بمثل الورع عما حرمت علیهم و لم یتعبد المتعبّدون بمثل البکاء من خشیتی فقال الهی ما اَعْدَدْتَ لهم قال امّا الزاهدون فابیح لهم الجنة فینزلون منها حیث یشاؤن اما الورعون فانی استحییت ان اُحاسِبَهُمْ ادخلتهم الجنة بغیر حساب فاما البکاؤن فلهم الرفیق الاعلی لا یشارکون فیه».**

پارسی خبر چنین باشد که *(خدای عزوجل با موسی صلوات اللّه علیه صد هزار و چهل (۱۴۰/۰۰۰) سخن بگفت پس از آن موسی علیه‌السلام چون سخن آدمیان شنودی دشمن داشتی و در آن مناجات خدای عزوجل*

گفت یا موسی هیچ کار کننده‌ای کاری نکند به من دوست‌تر از آن که در دنیا زاهد شود و هیچ کس به من تقرب نجوید از تقرب جویندگان، به از آن که آنچه من [برای] ایشان حرام کرده‌ام از آن پرهیز کنند و هیچ عابدی عبادتی نکند دوست‌تر از گریستن از بیم من. پس موسی گفت الهی چه ساخته‌ای ایشان را؟ گفت اما زاهدان را بهشت مباح گردانم تا هر کجا خواهند و در هر منزل خواهند فرود آیند؛ اما پرهیزکاران را شرم دارم از کرم خویش که با ایشان حساب کنم، ایشان را در بهشت فرو آرم بی‌حساب و بی‌عتاب؛ اما برای گریه کنندگان است یار بهین و برترین و دوست بهین که هیچ کس را در آن شرکت نباشد.

اما توبه باید کرد زیرا که رسول ﷺ می‌گوید:

«یا ایها الناس توبوا الی ربکم فانی اتوب الی الله فی الیوم مائة مرّة».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید *ای مردمان توبه کنید و با خداوند خویش گردید که من هر روزی صد بار توبه کنم و با خداوند خویش گردم*

و با للّه التوفیق و العون و العصمة و الحمد للّه شکراً.

باب چهارم

در بیان کردن امر به معروف و نهی از منکر و نگاه داشتن فرمان خدای تعالی و درستی عزم در کار و استقامت آن

مستقیم الطاعة کسی گردد که در استقامت توبه درست آمده باشد و آنچه شرط توبه بود به جای آورده بود؛ چنان که یاد کرده آمد و باید که جملهٔ شرایط چه ظاهری و چه باطنی همه به جای آری در دل که هیچ معصیت نکنی و هر چه فرمان خداست عزوجل آن را میان در بندی و روی فرا قبلهٔ فرمان کنی و به جد تمام هر که او چنین کند قدم در استقامت نهاد و وی از مستقیمان طاعت گردید و هیچ کس مستقیم طاعت نگردد مگر به عزم درست که «عزیمة الرجال» گویند زیرا که اگر کسی بسیار عبادت بکند چون عزیمت نکند هرگز مستقیم نگردد زیرا که حق سبحانه و تعالی در مصحف مجید و قرآن کریم چنین می‌فرماید:

﴿لا خَيرَ فی كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلا مَنْ أَمَرَ بِصدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصلَٰح بَينَ النَّاسِ﴾[1].

---

۱ ـ النساء / ۱۱۳.

(نیست خیری در بسیاری از مشورت‌های پنهانی آنان، لیکن خوبی در مشورت کسی است که فرماید به صدقه یا به کار پسندیده یا به صلاحکاری میان مردم).

چون گفت در بسیاری خیری نیست حواله با شفقت و صدقه و امر معروف و الفت میان مردمان کردست و امیرالمؤمنین علی ﷺ را مهتر علیه الصلوة و السلام گفت:

«ترید ستمائة ألف شاة او ستمائة الف دینار او ستمائة الف کلمة» فقال یا رسول اللّه ﷺ ارید ستمائة الف کلمة فجمع النبی ﷺ ستمائة الف کلمة فی ستة کلمات فقال «یا علی اذا رأیت الناس یشتغلون بالفضائل فاشتغل انت باتمام الفرائض و الثانی اذا رأیت الناس یشتغلون بعمل الدنیا فاشتغل انت بعمل الآخرة و الثالث اذا رأیت الناس یشتغلون بعیوب الناس فاشتغل انت بتزیین الدین و الخامس اذا رأیت الناس یتوسلون بالخلق فتوسّل انت بالخالق و السادس اذا رأیت الناس یشتغلون بکثرة العمل فاشتغل انت بصفوة العمل».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ راگفت یا علی ششصد هزار گوسفند خواهی یا ششصد هزار دینار خواهی یا ششصد هزار سخن خواهی؟ امیرالمؤمنین علی ﷺ گفت: یا رسول اللّه ﷺ ششصد هزار سخن خواهم. رسول ﷺ گفت ششصد هزار سخن در شش سخن جمع کردم این را نگاه دار. اول گفت یا علی چون مردمان را بینی که به فضائل مشغول باشند تو به تمام (کامل)

کردن فریضه مشغول باش؛ دوم چون مردمان را بینی که به شغل دنیا مشغول باشند تو به شغل دین مشغول باش؛ سوم چون مردمان را بینی که به عیب دیگران مشغول شوند تو به عیب تن خویش مشغول باش؛ چهارم چون مردمان را بینی که به آرایش دنیا مشغول شوند تو به آرایش دین خویش مشغول باش؛ پنجم چون مردمان را بینی که به وسیلت جستن خلق مشغول شوند تو وسیلت حق بجوی؛ ششم چون مردمان را بینی که به بسیاری عمل مشغول شوند تو به اخلاص و صفاوت عمل مشغول باش.

قال النبی ﷺ : «ان رجلین یقومان فی الصلوة قیامهما و قراءتهما و رکوعهما و سجودهما سواء و انّ صلوة الرجل علی الآخر ما بین السماء و الارض».

پارسی خبر چنین بود که رسول ﷺ می‌گوید (به درستی که دو مرد در نماز می‌ایستند قیام و قرائت و رکوع و سجودشان هر دو یکی باشد و از نماز یک مرد تا به دیگر مرد چندان [تفاوت] باشد که از زمین تا آسمان).

پس معلوم شد که کار نه به کثرت است و نه به آرایش؛ که کار به صفوت است بی آلایش.

قال رسول اللّه ﷺ «رکعتان یرکعهما الرجل فی جوف اللیل خیرٌ له من الدنیا و ما فیها ولولا ان اشق علی امتی لفرضتهما علیهم».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید که دو رکعت نماز کسی که [ادا]بکند در میان شب آن دو رکعت نماز او را بهتر و فاضل‌تر از دنیا و هر چه در دنیا است و اگر نه آن استی که بر امت من دشوار آمدی

درخواستمی که بر ایشان فریضه کردندی.

از بس نیکویی و کرامت که ایشان را در آن است چون بدانستی که به اخلاص و صفاوت و بر عزم درست کار می‌باید کرد این مقدار دانش ترا از بسیاری کار کردن به باشد. امروز کار، سخت مشکل است و حقها و درستی‌ها نقاب مهجوری بر وی در کشیده‌اند و اغلب خلق حق را منکرند، چنان که رسول ﷺ فرمود:

«یأتی علی الناس زمان ینکر الحق فی ذلک الزمان من العشرة تسعة اعشار لا ینجو من شر ذلک الزمان الاّکل مؤمن او مؤمنة إنَّ مِن ورائِکم اَیّام الصبر فالمُتمسِک منهم یومئذ بمثل ما انتم علیه له اجر مثل خمسین عاملاً منکم» قالوا منهم یا رسول اللّه قال «بل منکم» یقولها ثلاث مرات.

پارسی خبر چنین باشد که *رسول ﷺ می‌گوید روزگاری در آید بر امت من که از ده [نفر] نُه منکر حق باشند و از شر آن روزگار نرهد مگر مؤمنی یا مؤمنه به درستی که آن روزگار صبر باشد. هر که در آن روزگار دست به دین طریق زند که امروز شما هستید او را به پنجاه کارکننده از شما مُزد باشد، گفتند یا رسول اللّه ازیشان؟ گفت نه که از شما. تا سه بار این سؤال می‌کردند و رسول ﷺ هم این جواب می‌داد.*

پس مهتر صلوات اللّه علیه گفت:

«یأتی علی الناس زمان المقر بالحق فیه ناج» قالوا فاین العمل یؤمئذ یا رسول اللّه قال (لا عمل یومئذ).

پارسی خبر چنین بود که رسول ﷺ *گفت روزگاری بر مردمان در آید که هر که به حق مقر باشد نجات یابد، گفتند یا رسول الله کار کجا شود؟ گفت آن روزگار کار نباشد هر که به حق مقر باشد نجات یابد.*

و رسول ﷺ دانست که درین روزگار، کار چون گردد هر کجا بدعتی و بطالتی باشد به حق برشمارند و هر کجا که حقی و حقیقتی باشد آن را منکر گردند، صد هزار کار کنندهٔ بی‌اصل برخیزند و خلق را بدین نماز و روزهٔ بی‌اصل و بی‌سرمایه فرا دست آرند و از راه حق بگردانند، ای مسلمانان مکنید و به قول و غرای هر کسی غرّه مشوید که هر کسی را که ابلیس به غرای از راه ببرده است هرگز هیچ پیغامبری ایشان را با راه نتواند آورد. عظیم زهری است این غرای بی‌علم در راه خدای عزوجل چون کسی را می‌بینند که شب و روز در نماز و روزه و تسبیح و تهلیل و جامهٔ بسامان پوشیده و به جای بسامان نشسته و کار بسامانان می‌کند اگر کسی را بینند که در وی تصرف کند گویند مردی پارساست ما در وی هیچ سخن نگوییم، مردی که شب و روز در کار خدای میان بسته است در حق وی چه توان گفت و او خویشتن را چنان نگاهدارد که ابلیس ازو عجب فرو ماند، چنان که رسول ﷺ گفت:

«یأتی فی آخر الزمان قوم یُعرفون بالعبادة و بِثیابهم هم بمنزلة المنافقین کلما نظر اللّه تعالی اِلَیهم مَقتهم» قیل مَنْ هُمْ یا رسول اللّه قال «نُسُکُهُم فی ثیابهم لا یعرفُون الاّ بما طمَعَوا لا یکون لهم

حقيقة فِی اعمالهم قلوبُهم خَربة کخرابِ البیتِ مِن ساکنه یتعجب ابلیس بما یری من طاعتهم له».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید قومی در آخر الزمان پدید آیند که ایشان به عبادت کردن معروف باشند و به لباس أهل صلاح بیرون آیند و ایشان به منزلت منافقان باشند. هر آنگاه که خدای عزوجل به دیشان نگرد به خشم نگرد گفتند یا رسول اللّه ﷺ ایشان که‌اند [چه‌کسانی هستند]؟ گفت قومی باشند که نمایش ایشان در جامهٔ ایشان باشد و نشناسند ایشان کسی را مگر آن را که به او طمع دارند، نباشد مر ایشان را حقیقت ایمان و حقیقت کارها و دلهای ایشان خراب باشد همچون خانهٔ خراب که در او منزل نتوان کرد، ابلیس عجب بماند از فرمان برداری ایشان مر ابلیس را

و قال رسول اللّه ﷺ **«سیکون قوم فی هذه الامَة عبادتهم قول و اعمالهم اعمال المنافقین یدعون الناس الی شیء و هم اترک الناس له و ینهون الناس عن شیء و هم افعل الناس له لیسوا من اولیاء اللّه و لا اولیاء اللّه منهم، اذا نظرت الیهم شبّهت حالهم بحال الانبیاء من حسن ماتری من حالهم اولئک لا یقبل منهم عمل و لا معذرة یحشرهم اللّه زرقاً کما یحشر الکفرة فویل لمن عمل بمثل عملهم».**

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید که زود بود که قومی در این امت پیدا آیند که عبادت ایشان قول باشد و کار ایشان چون کار منافقان باشد، می‌خوانند مردمان را به چیزی که [خود] ایشان دست

بدارنده‌ترین مردمان باشند از آن چیز و باز می‌زنند مردمان را از چیزی که ایشان خودکننده‌ترین آن چیز باشند از مردمان. نیستند ایشان اولیای خدای عزوجل و نه اولیای خدای تعالی از ایشان. چون کسی به ایشان نگرد حال ایشان راست به حال انبیا ماند از نیکویی که ایشان به انبیا مانند کرده باشند. هرگز نپذیرد حق تعالی کار ایشان و نه عذر ایشان. برانگیزاند خدای تعالی از گور ایشان را ازورقان چنان که کافران را. وای بر آن کسی که کار او چون کار ایشان بود.

این همه از بهر آن را گفته آمد تا چیزی که می‌کنی و می‌گویی بر اصل کنی و چیزی که می‌جویی از معدن آن جویی. ابوبکر الصدیق ﷺ درجهٔ صدق که یافت به اول قدم یافت زیرا که در دل کرده بود که هر چه شرط مسلمانی است بجای آرد تا لاجرم به اول قدم که نهاد در کوی صدیقی نهاد و عبدالله بن اُبَیّ چندین سالها در راه اسلام و در دین می‌گفت قدم راست می‌نهم، چون نه راست بود. نه به اول نه به آخر، همه بر هیچ بود. اکنون بدانست که چه می‌باید کرد بر سر کار اول قدم راست باید نهاد تا مقصود حاصل گردد اما بدان که مثل طریق استقامت طاعت چون مثل آن کسی است که به راهی بخواهد رفت و سفر دور در پیش گیرد، چون به اول کار عزم نکند که به فلان شهر می‌روم اگر هر روز ده فرسنگ یا هشت یا هفت فرسنگ برود، چون که عزم نکرده است هرگز نماز و روزهٔ وی با نماز و روزهٔ مسافران برابر نبود و همیشه از شمار مقیمان باشد اگر چه هزار

فرسنگ برود. چون اول که از خانه بیرون خواهد آمد عزم سه منزل راه کرد اگر گوید به فلان شهر می‌روم یا فلان ده و تا آنجا سه منزل بود، چون از مقام خود یک فرسنگ برفت اگر یک سال آنجا بماند که او را عزم رفتن باشد [باز] هم از شمار مسافران است. نماز و روزهٔ مسافرانه باید کرد و آن دیگری که عزم نکرده است اگر هزار فرسنگ برفت یا زیادت، نه مسافر است و نه کار مسافران تواند کرد، اگر یک نماز چهارگانی دو کند در گردن وی باشد. اگر یک روز روزه بگشاید دو ماه و یک روز، روزه بباید داشت. طریق مستقیمان طاعت همچنین است. چون مرد در توبه راست آمد و روی فرا قبلهٔ طاعت کرد و عزم درست کرد و آنچه بر وی بود از فرائض و سنن آن را ملازم گرفت و از جمله مناهی اجتناب کرد او مستقیم طاعت گردید اگر چه هر روز چند بار در گناه افتد. چون عزم معصیت ندارد همه از وی خطا افتد و چون خطا افتد به خطا نگیرند زیرا که در کتاب عزیز خود می‌گوید: ﴿رَبَّنَا لاَ تؤَاخِذْنَآ اِنْ نَسِينَآ اَوْ اَخْطاْنَا﴾[1] تا آخر آیه

و رسول ﷺ می‌فرماید: «ما اصرّ من استغفر و ان عاد فی الیوم سبعین مرة».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید چون کسی گناه کند نه به عمد و آن را استغفار کند چون آن گناه از وی در وجود آید که او نه خواهان آن باشد اگر چه روزی هفتاد بار در گناه افتد

۱- البقره/ ۲۸۶.

خدای عزوجل او را بیامرزد اما چنان باید که عزم و نیت او چنان باشد که من هرگز گناه نکنم تا این گفت راست آید.

قال رسول اللّه ﷺ «و الذی نفسی بیده لا یستقیم ایمان الرجل حتی یستقیم لسانه و لا یستقیم لسانه حتی یستقیم قلبه».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید [سوگند به] آن خدای که مرا به لطف و کرم خود بیافرید که هرگز ایمان مرد مستقیم نگردد تا زبان وی با دل وی مستقیم نگردد، چون مرد درین مقام درست آمد طاعت او همه طاعت باشد و معصیت او همه طاعت باشد زیرا که هر کسی که درین مقام درست آمد چون معصیت کند و آن معصیت از وی در وجود آمد و بداند که معصیت کرد و چون بدانست ندامت آورد که (الندم توبة) چون توبه کرد ﴿فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾[1].در پی می‌آید، عزم در استقامت طاعت همچون کیمیاست که بر آهن و روی و مس افکند همه زر خالص گردد و استقامت طاعت در بسیاری کسب نه بسته است اما در اخلاص و صفاوت و حرمت و شفقت و سلامت دادن خلق را از خویشتن و از هفت اندام خویش و کار بر بصیرت کردن و دل از هر دونی و خسیسی برکندن و پاک داشتن و در وفا و عهد او بودن و با هر نااهلی ننشستن و عزیمت بر حقیقت درست کردن و خدای را به وعدهٔ وی باور داشتن و درگاه و بیگاه ازو شرم داشتن و در میان

---

۱ ـ الفرقان / ۷۰.

خلق و به تنها با او بودن چون، مرد چنین گشت آنگاه مستقیم طاعت گردید بدین چیزها، نه بسیاری گفتار و کردار. قال اللّه تعالی ﴿لاَ خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَيهُمْ﴾[1] تا آخر آیه. چون حق سبحانه و تعالی ما را حواله از کثیر بگردانید و گفت در آن خیر نیست قال رسول اللّه ﷺ:

«ان اللّه لا ینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم»

بر درگاه عزت، کار که بالا گیرد نه به کثرت گیرد؛ بلکه به اخلاص و صفاوت گیرد چنان که در کتاب عزیز خود می‌گوید:

﴿فَمَن كانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صلِحاً وَ لا يُشرِک بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدَا﴾[2].

(پس هر که توقع دارد ملاقات پروردگار را باید که بکند کار پسندیده و شریک نیارد در عبادت پروردگار خویش هیچ کس را).

می‌بینم قومی را که توبه به اخلاص می‌کنند، چون خدای عزوجل ایشان را نیکویی ارزانی داشت لابد چیزی در ایشان پیدا می‌آید و ایشان راه فرا آن نمی‌دانند که راه بروند به نزدیک هر کسی می‌روند که گویند ایشان بر چیزی‌اند و اغلب ایشان ناپیراستگان‌اند نه راه شریعت می‌دانند و نه راه طریقت؛ و هرگز مپندار که بوی حقیقت به دماغ کسی رسد بی‌شریعت. آن بیسود است که کسی گوید به حقیقت

---

۱ - النساء / ۱۱۴.
۲ - الکهف / ۱۱۰.

رسیدم و این مرد بر شریعت نباشد، آن راه زندیق است. زینهار که از آن غرور نخرید که بردهٔ شیطان گردید و هرگز نیز با راه نتوانید آمد. حذر کنید از چنین راه و چنین سخن که نهاد ابلیس است. این قوم که این سخن می‌گویند نه بر راه شریعت‌اند و نه در راه حقیقت و نه در راه معاملت خلق و نه نیز در راه دنیااند که به تأویلی فراسر آن توان شد، گرد آن راه و گرد آن قوم نباید گردید که بدین صفت باشند؛ زیرا که ایشان بُرْدَگان شیطان‌اند و ابلیس معلون ما را دشمن بزرگ است و دیرینه است و با پدر ما آدم صلوات الله علیه و سلم همچنین کرده است که گفت:

﴿إِنِی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ﴾ [1].

(من از خیر خواهان شما هستم، بدین وسیله آنان را به فریب به سوی پستی انداخت).

سوگند به دروغ می‌خورد تا آنگاه که او را بفریفت و از بهشت بیفکند، چه عجب اگر ما را از راه اولیای خدای عزوجل بگرداند. او همواره قومی نائبان دارد تا کار او بربار می‌دارند و آن ملعون بر سر ایشان پیری و استادی می‌کند و سخنهای شهد گوار زهرآمیز در زبان ایشان می‌دهد تا هر که آن بشنود بدان فریفته شود و بر دل و چشم خلق می آراید چنان که با هوای ایشان ساخته آید. چنان که در کتاب

---

۱ ـ الاعراف / ۲۱ ـ ۲۲.

عزیز خود می‌گوید ﴿فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ﴾.[1] تا آخر آیه. تا هر نو تائبی که آن بشنود گوید که این خود چیزی است و در راه طریقت و حقیقت مرد نو تائب چه داند تا او را سر از راه برتابد و چون دیو و دیو مردم از پی او در می‌آیند تا او را سر از راه برتابند و هر کجا که او را از آنجا خلاص خواهد بود، هر یکی نو وصیّتی بکنند که زینهار گرد فلان کس نگردی که راه تو بزند و هر کجا که اهل علمی یا اهل صلاحی یا ارباب حقیقتی یا خداوند وقتی باشد او را از آن حذر فرمایند و به آخر وصیت او این باشد که زینهار گرد دانشمندان نگردید که راه شما نزنند که راه ما دیگر است و راه دانشمندان دیگر. ای دوستان یاران و فرزندان و برادران و عزیزان من زینهار که این سخن در گوش نگذارید که اول قدم از نهاد شیطان این است که عیب اهل صلاح و اهل علم در چشم تو بیارایند و بی‌علم هیچ کار نتوان کرد و هر چه کنی همه تاوان آید. راه خدای را عزوجل سه چیز بباید تا راه خدای بتوان رفت، اول تقوی و ورع و توکل تمام بباید و اگر نه زهد بالکمال بباید تا خدای عزوجل ترا از آن زهد علمی رویاند که بدان علم راه خدای توانی رفت یا محبت غالب که ترا از همه چیزها بستاند نه فرا دنیا دهد و نه فرا عقبی آنگاه هیچ حلیت نتواند زیرا که او دوستان خود را فرا شیطان ندهد و به دست دیو و دیو مردم گرفتار نکند راه خدای عزوجل به جز از این سه طریق نیست و این را علم

---

۱ - النحل / ٦٣.

بباید تائب را و ناتائب را و در هر مقام که مرد باشد لابد بی‌علم راست نیاید هر کجا که بنده‌ای رسد به جمله مقامات اولیا به علم شریعت رسد. چون یک چیز یا دو چیز از وی ترک شریعت دیدی از وی بر باید پرسید و اگر ندانست بیاموزد و اگر گوید ای مرد هان هان، گوش فرا کار خویش دار که او شیطانی است، مگر که عقل از جای برفته باشد، آنگاه معذور باید داشت؛ و اگر عقل بر جای دارد و این مرد بر شریعت کشد او خود به خودی شیطانی است، طریدی ضالی سرگشته باشد که اولیای خدای را از راه می‌برد در آن مقام هرگز ابلیس آن نتواند کرد که این کس کند که بدین طریق باشد؛ زیرا که شیطان در میان حلقهٔ درویشان تواند[1] آمد آشکارا.

این کس گوید پیر حلقهٔ درویشان و یار قومم زینهار أی برادران و عزیزان و یاران من از چنین قوم حذر کنید که فتنهٔ ایشان در میان قوم درویشان بتر از فتنهٔ فرعون است در میان قوم وی و از فتنهٔ دجال، زیرا که فتنهٔ دجال روزی چند بردارد و بگذرد و آنِ این قوم دائمی است. هنوز دجال نیامده مینگر که از ایشان امت محمّد را چه فتنه برخاسته است و چندین مسلمانان را در راه زنادقه کشیدند و جملهٔ این قوم همه صلاح بر دام بسته‌اند که ما اهل صلاحیم. مرد دیندار و مصلح کجاست که ماتم صلاح بدارد که صلاح با چنین قوم افتاد. در روزگار پیشین چنان بودی که به صلاح زیستن مردمان را نجات

---

۱ - ظاهراً باید «نتواند» باشد

بر ایشان عرضه کردم ایشان را در آن هیچ جدی ندیدم که کردند، من در آن کار سخت فرو ماندم تا احمق‌تر که گوید که صاحب کرامت است یا آن دروغ زن‌تر که می‌گوید که من دیدم تا این چیست که در میان امت محمّدافتاده است از عظیم فتنه‌ای که این است. بار خداوندا به اصلاح آر و همه را توبۀ نصوح کرامت کن یا ارحم الراحمین و یا خیر الناصرین و باللّه التوفیق.

باب پنجم

اندر بیانِ کردن مباح به حجت و کسب و کارهای اهل صلاح و زهد و ورع و تقوی وامثال این

بدان که مقام مباح به حجت از درجۀ مهین و از مقام بلندترین است و هر که در مقام مباح به حجت بتواند رفت درجۀ صدیقان یابد و زود بود که به مقام صدیقان رسد؛ زیرا که در راه بندگی هیچ مقام از مقام مردان از این مقام دشوارتر نیست. از بهر آنکه به هر نفسی و چشم زخمی که بنده بر هم زند از وی درخواهند خواست که چرا نگریستی و بدین نگریستن چه خواستی؟ اگر حجت دارد درست و اگر نه چندان بمالندش[1] که خواستی که از مادر نزادی. همه خلق را روز قیامت به حساب بیم کنند. آن کس که او را در مقام مباح به حجت افکندند، حساب روز قیامت نکنند. می‌گویند که تو آنجا حساب راست کردی، زیرا که هیچ کس را حساب دوبار نخواهد بود

۱ـ مالش: کتک زدن.

چون حساب اینجا راست کردی، در آن جهان از حساب رستی چنان که خبر بدان ناطق است:

قال النبی ﷺ «وعدنی ربی ان یدخل الجنة من امتی سبعین الفاً لاحساب علیهم و لا عذاب و مع کل ألفٍ سبعین الفاً و ثلاث حثیات من حثیات ربی».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید: وعده کرد مرا خداوند من که در بهشت آیند از امت تو هفتاد هزار بی‌حساب و بی‌عتاب و با هر هزاری هفتاد هزار دیگر بفرستم در متابعت ایشان و سه فوج دیگر، هر فوجی چندان که خدای داند عدد ایشان و آن قوم باشند که حساب خود اینجا راست کنند چون گویند به حجت گویند و چون نگرند به حجت نگرند و چون خورند به حجت خورند و چون روند به حجت روند و چون گیرند به حجت گیرند و چون نهند به حجت نهند و چون خرج کنند به حجت خرج کنند و چون خسبند به حجت خسبند و چون خیزند به حجت خیزند و چون نشینند به حجت نشینند و چون گریند به حجت گریند و چون خندند به حجت خندند و همه عمر درین فرا سر آرند. هر چه کنند به حجت کنند و هر چه نکنند به حجت نکنند و مباحات را همچنان پرسند از ناکردن آن، همچنان پرسند از کردن آن. چنان که گویند چرا کردی، همچنان گویند چرا نکردی. هر دو را حجت باید اگر کسی را از خواستن پرسند که چرا خواستی؟ آن دیگری را پرسند که چرا نخواستی؟ اگر یکی را پرسند که چرا علم نیاموختی؟ آن دیگری را پرسند که چرا آموختی؟ و

چون بیاموختی [چرا] بدان کار نکردی هر دو را حجت باید. اگر کسی را از زن پرسند که چرا کردی آن دیگر را بپرسند که چرا نکردی و همچنان که از بخیل پرسند که مال چرا جمع کردی از سخی پرسند که چرا خرج کردی و در چه به کار بردی و بدانچه خرج کردی چه خواستی؟ طلب رضای من جستی یاریای مردمان؟ همچنین یک به یک می‌پرسند از دخل و خرج و از بد و نیک تا بدانچه خویشتن را خاری و اگر صبر کنی و نخاری بپرسند که مباح کرده بودیم چرا نخاریدی؟

بپرسند از هر چه دیدی و شنیدی تا بادی که فرا تو جهد و راحت آن و مضرت آن با تو گردد بپرسند و همه را جواب می‌باید داد چنان که خدای تعالی از تو پسندد، راست باشد. چون مرد درین سر، متحیر فرو ماند کی آدمی بچه[1] این بجای بتوانند آورد؟ آنگاه همیشه مرد در طریق تفویض رود تا آنچه از خدای می‌آید بدان خشنود و خرسند می‌باشد، آنگاه به جایی رسد که چیزها باشد که در آن خشنود و خرسند نتواند بود، فرو ماند، بسیار جهد بکند درماند، همچنان که ﴿وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ﴾ بر خود خواند ﴿قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ نیز بر خود خواند و کار خود بدو تسلیم کند این مقام از وی درست آید چون درین مقام درست آمد. آنگاه کارهای دنیا کردن او را مسلّم باشد و جمله از وی حجت افتد زیرا که او را مِهرِ دنیا

۱ - کودک.

نباشد و زیان که هست از دوستی دنیاست نه از بودن آن و دلیل برین که چنین است آن است که حق سبحانه و تعالی در کتاب عزیز خود می‌گوید:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ﴾[1].

(آراسته کرده شده است برای مردمان، دوستی آرزوهای نفس از زنان و فرزندان و خزانه‌های جمع ساخته از زر و سیم و اسبان نشانمند و چارپایان و زراعت).

همچنین این چیزهاست که خدای عزوجل هر یکی را بر چیزی فضل نهاد و ازین هر چه خدای عزوجل بر داد این چیزها را به ذات خویش هیچ عیب نیست، عیب حب الشهوات را آمد نه عین آن چیز را، ما را اقتدا به قول خدای عزوجل باید کرد و بدانچه رسول ﷺ فرموده است و هرگز نه خدای تعالی و نه رسول ﷺ نه دنیا را و نه کسب دنیا را حرام کرد. دوستی دنیا و کار خدای تعالی بسر آن در دادن حرام است و آن را بر آن جهان و بر کار خدای عزوجل اختیار کردن حرام است.

حکایت: مردی از اهل صفه فرمان یافت[2] درویش و درمانده چون جامه او بیرون کردند دو دینار و یا دو درم از جامهٔ او بیافتند. آ مدند

---

۱ - آل عمران / ۱۴.
۲ -وفات کرد.

پیش رسول ﷺ بگفتند که دو دینار و یا دو درم از جامهٔ او یافتیم چه می‌فرمایی؟ رسول گفت «هُمَا کَیَّتَان من النار» گفت آن دو داغست از آتش. و عبدالرحمن بن عوف ازین جهان بیرون شد چندان زر و سیم از وی باز ماند که هشیک یک زن از مال او بیرون کردند چندان زر بر هم ریختند که هر که از آن سوی زر بود آن دیگری را که از این سوی بود نمی‌دید و عبدالرحمن بن عوف از عشرهٔ مبشره بود، پس درست شد که نه زر و سیم است که زیان دارد بلکه دوستی آن است و حُبّ الشهوات است که زیان کار است. چون کسی را از وی نفع و ضرر نباشد و او را به معبودی نگیرد اگر همه جهان از آن وی باشد زیان ندارد. قیاس از این دو چیز برگیر که رسول ﷺ می‌گوید یکی در ذم و یکی در مدح و هر دو در باب بازرگانی می‌گوید:

«التاجر الصدوق الأمين مع الصديقين و الشهداء يوم القيٰمة»

(تاجر راستگو و امانت دار روز قیامت همراه صدیقان و شهیدان است).

و در حق دیگر می‌فرمود:

«ان التجار يبعثون يوم القيٰمة فجاراً الاّ من برّ و اتّقى و صدّق»

(تاجران روز قیامت، فاجر برانگیخته می‌شوند مگر آنکه نیکوکار، پرهیزکار و راستگو باشد).

یک بازرگان را می‌گوید که او روز قیامت با صدیقان و شهیدان باشد و یکی دیگر را می‌گوید روز قیامت برخیزد بدکار و زیانکار. پس درست شد که عیب از چیز دیگر است. دنیا خود در اصل ملعون

است عذر او نمی‌خواهم که خدای عزوجل فرموده؛ اما عذر آن کسان می‌خواهم که خدای عزوجل با ایشان چندان لطف و کرم و فضل کرده است که این ملعون چون به دست ایشان رسید، همه سبب رحمت و درجه گردد چنان که خبر بدان ناطق است:

قال رسول اللّه ﷺ «اَیّما جالبٍ جلب طعاماً الی ارض المسلمین بعد ان یکون الرُخْص و الغلا عنده سواءً فهو فی المجاهدین فی سبیل الله» ثم قرأ «و آخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل اللّه و آخرون یقاتلون فی سبیل اللّه».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید هیچ جلاب [وارد کننده اموال تجاری] نبود که او خواربار یا چهارپای که مردمان را بدان حاجت باشد از جایی به زمین مردمان بَرَد یا به شهر ایشان برد پس از آن که او را تنگ سال و فراخ سال یکی بود به درستی که همچنان کسی است که در راه خدای تعالی شمشیر می‌زند و در غزا است.

پس این آیت بر خواند

﴿وَ اٰخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْاَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّهِ وَ اٰخَرُونَ یُقَاتِلُونَ فِي سَبِیلِ اللّه﴾

هر که عاقل و خردمند است خود داند که چه می‌شنود یک خبر بشنو:

قیل یا رسول اللّه مَنِ المؤمن؟ قال النَّبِیُّ ﷺ «المؤمن اذا اصبح نظر الی رغیفیه من این یکسبه یطلب الحلال و یترک الحرام»

(مومن چون صبح کند به دو قرص نانش چشم دارد که از کجا کسب کند به

گونه‌ای که حلال را بجوید و حرام را رها کند).

و قال الرسول ﷺ «انّ اطیب ما اکلتم من کسب ایدیکم فانّ داود خلیفة الله کان یأکل من کسب یده».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ گفت به درستی که پاک‌ترین و حلال‌ترین طعامهای شما که می‌خورید آن است که از کسب دست شما باشد، به درستی که داود خلیفهٔ خدای است او از کسب دست خویش خوردی.

مثل دنیا با مرد، همچون زن است هر مردی که مرد باشد او زن را دارد نه زن او را و هر که نامرد باشد در دست زن اسیر باشد، زن هر زمانی او را طلاق دهد و هر زمانی نکاح کند و هرگونه که می‌خواهد می‌گرداند هر کسی که دنیا او را می‌دارد او از هلاک شدگان است و هر که او دنیا را می‌دارد، خواهد دارد و خواهد طلاق دهد و خواهد به کسی بخشد و خواهد نگاه دارد، هرگونه که کند او را مسلّم باشد.

قال النبی ﷺ «خیر الْغنی مَالا یُطغیک و لا یغویک».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید: بهترین توانگری ها آن است که تو را طاغی نکند و بی‌راه و فریفته نکند. پس چون به حقیقت بنگری همه غرور و فریب و بخل و أمل دراز، ما را فرمان می‌دارد. این یک مثل بشنودی دیگر مثل بشنو. دنیا همچون مارست که با مردمان دشمن است و زهر دارد و کُشنده است تا هر که مار افسای است و افسون او داند او را زهر مار و داشتن او بس زیان

ندارد، بلکه دشمن را در بند کند و ازو نیز فائده گیرد. اولیای خدای عزوجل اگر دنیا فرا دست گیرند همچنین فرا دست گیرند که یاد کردیم و هر کس را این مسلم نشود و هر کس آن نتواند کرد. چون آن نتواند کرد باری دشمن را به دشمنی باید داشت و دوست را به دوستی و با دیگران داوری نشاید کرد و می‌باید دانست که آن کس را در آن علمی است دیگران را نیست و این نصیحت تمام است که دوستان را می‌کنم از بهر آن را که رسول ﷺ می‌گوید:

«قال اللّه تبارک و تعالی اَحَبُّ ما یَعْبُدنِی به عبدی النصحُ لی»

چون خدای عزوجل می‌گوید دوست‌ترین عبادتها که مرا بدان بپرستند به نزدیک من نصیحت است که از بهر مرا کنند، طاعت داشتن خدای تعالی فرمان برداری اوست به همه وقتها خاصةً در چیزهایی که آن دشوارتر آید، فَرَج تو را مراد باشد. اگر چه خدای تعالی نفرموده است ما را و تو را خود از آن باز نتوان داشت و اگر نه آن همه طاعت که آن مُدبر بدبخت شقی بکرد اگر آن یکی که نه بر مراد او بود فرمان کردی او را از آن همه مفیدتر بودی. طاعت چنان باید کرد که در خلا و در ملا و سّر و علانیه هر کجا که باشی او را فراموش نکنی؛ چنان که خبر بدان ناطق است:

قال النبی علیه الصلوة و السلام «من اطاع الله فقد ذکر اللّه و ان قلّت صلوتُهُ و صیامُه و تلاوتُه القرآن و من عصی اللّه فقد نسِیَ و ان کثرت صلوته و صیامه و تلاوته القران».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید هر که خدای را عزوجل طاعت دارد به درستی که او را یاد دارد، اگر چه اندک باشد نماز او و روزهٔ او و قرآن خواندن او و هر که به خدای تعالی عاصی شود به درستی که او را فراموش کند اگرچه بسیار بود نماز او و روزهٔ او و قرآن خواندن او.

هر کاری که آن را حجت نباشد اگر چه در اصل آن راست باشد، همه بر ماست، نه ما راست از همه نوع که باشد دنیا؛ و اگر کاری بود که اصل آن نه راست بود چون حجت در آن راست بود فردا از آن سلامت یابد و حجت چنان باید که با خدای تعالی راست بود نه با مردمان. هر حجتی که با مردمان راست کنی که با خدای تعالی نه راست باشد، مرد در هلاکت افتد و هر چه با خدای راست باشد اگر چه با مردمان نه راست باشد مرد نجات یابد. و هیچ کس را بر حجت کس اطلاع نیفتد چنان که به یقین بداند که چنان است که او می‌گوید هرگز تهمت برنخیزد. پس دل در حجت با خلق نباید بست. همه منافقان به حجت با خلق راست می‌کردند که ایشان مؤمن‌اند ولیکن چون با خدای نه راست بود، درکِ اسفل باز آورد. و جمله دنیا همه مباح است و مباح از دو بیرون نیست یا تو را باشد یا بر تو باشد. فَرَجَ از دنیا طلب کنی که حلال باشد و به حجت‌گیری همه مُزد و ثواب باشد چنان که خبر بدان ناطق است:

قال رسول اللّه ﷺ «من طلب الدنیا حلالاً استعفافاً عن المسألة و تعطفاً علی عیاله و تلطفاً علی جاره لقی اللّه یوم القیمة وجهه کالقمر لیلة

البدر».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ *می‌فرماید هر که دنیا طلب کند از حلال از بهر آن تا خود را از سؤال کردن باز دارد و بر عیال خود مهربانی کند و همسایگان را مردمی کند، روز قیامت می‌آید روی او چون ماه شب چهارده می‌تابد.*

و این حجت[1] از وی خدای داند و بس و او از خویشتن نیز داند و هیچ کس دیگر نداند و هم در خبری می‌آید از رسول ﷺ که گفت

«من طلب الدنیا حلالاً مفاخراً مکاثراً لقی الله یوم القیٰمة و هو علیه غضبان».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ *می‌گوید: هر که دنیا طلب کند از حلال از بهر بسیاری و مفاخرت را او روز قیامت با خدای رسد و خدای تعالی بر وی به خشم باشد.*

پس این هر دو مرد همان یک کار کردند و هر دو حلال کوشیدند ولکن حجت یکی با خدای تعالی راست بود، خدای از وی خشنود گشت و آن دیگر حجت نه راست داشت خدای تعالی بر وی خشم گرفت. با خلق مساز که هر چه با خلق سازی نه ساخته است و درجهٔ مباح به حجت با درجهٔ صدیقان مناسبت می‌دارد، همچنان که کسی از شهری به شهری خواهد رفت چون بدان شهر نزدیک رسد از دور کوشکهای آن و منظره‌های آن می‌بیند خویشتن را از آن شهر شمارد

---

۱ ـ حجت: نیت و ارادهٔ نیک.

اگر چه هنوز در آن شهر نرسیده است. مقام مباح به حجت همچنین است مقام مباح به حجت مقام سخت بلند و درجهٔ بس عظیم است اگر کسی را از کسی این مقام معلوم گردد که وی در آن است و او نه به چشم تعظیم و حرمت در وی نگردد هر چه آن تمام‌تر بر دین خویش و بر روزگار خویش ستم کرده باشد اما اگر نداند بهتر رهد، هم زیان دارد اما نه چندان. در جمله مؤمنان را همه به چشم حرمت و اعزاز باید نگریست تا در دو جهان از رستگاران باشی و باللّه العون و التوفیق.

باب ششم

اندر بیان کردن قناعت و تسلیم
و تفویض و رضا به قسمت قسام
و جمع و منع آن

هیچ کاری نیست که آن را ابتدا و انتها نیست و هرگز ابتدای آن کار، با منتهای آن راست نباشد و مناسبت ندارد، همچنان که از آن رسول ﷺ هیچ کار از آن فراتر نخواهد بود و ابتدای آن با انتهای آن هیچ مناسبت نداشت، مهتر صلوات الله علیه نخست طاقت دیدار جبرئیل نمی‌داشت هرگاه جبریل علیه السلام بیامدی گفت: «دَثِّرُونی زَمِّلُونی» تا چنان شد که از مقام، جبریل را فراتر کشید. جبریل گفت یا محمّد اگر از اینجا که هستم یک قدم فراتر نهم، در حال بسوزم و رسول ﷺ رسید آنجا که رسید و دید آنچه دید و شنید آنچه شنید و طاقت آن همه داشت، زمانی از دست مشرکان می‌گریخت و به کوه و غار می‌شد و می‌ترسید از شر ایشان و زمانی در اعلی علیین قدم بر سر مخلوقات می‌نهاد و در شأن وی می آمد که ﴿ما زاغ البصر و ما طغی﴾

می‌باید درین جهان و در آن جهان به من و فرزندان من باد و بدین و به دنیای من باد. نکنید ای عزیزان و برادران من که شما را درین راه بس تجربه نیفتاده است، پنجاه و اَند سال است که ما را در کاری افکنده‌اند و چندان خیر و شر این راه بر ما گشاده‌اند که هیچ کسی را خود آن باور نباشد، چه از ائمه و چه از مشایخ طریقت، با شما می‌گویم و پرده خویش می‌درم، نصیحت برادر خویش نگاه دارید که این کار به دین راست نیاید که کسی از سر دعوای خویش نعره بزند و یا در میان حلقه، آستین فرو افشاند یا سری در جنباند یا پای بر زمین زند.

این هرگز نه رسول ﷺ کرده است و نه صحابهٔ او، حالت اولیا را منکر نیستم؛ اما این نه حالت اولیای خدا است، این نهاد هر دیو و دیو مردم است، حالت اولیای خدای همچون باران رحمت بود، بر هر که بارد او را از آن رحمت نصیب باشد، اگر بر زمین بارد چندان نبات و سبزه و چشمه پیدا آید که هر که فرا وی رسد آسوده و خوش روح بازگردد و سیمای آن بر روی ایشان پدید آید و نور هدایت در کار ایشان پدید آید، چه در کار دین و چه در کار دنیا، دست و پای و چشم و زبان ایشان همه در بند عصمت حق باشد و هیچ کار نرود بر ایشان که نه چنان باید همچنان که یاران رسول ﷺ بودند هر جای که بودند از نشست و خاست و گفتار و کردار ایشان، همهٔ ملل را نیک افتادی و سود داشتی، چون در حلقهٔ درویشان نگریم گویند ما راه

ایشان می‌رویم هر که از اینان که می‌بینید هر یکی زناری برمی‌بندند این نه راه ایشان است که هر که روی به حلقهٔ ایشان نهادی آواز تکبیر و تهلیل و تسبیح و قرآن خواندن شنیدی، امروز هر که روی به حلقهٔ ما می‌نهد و از دور فرا می‌نیوشد راست بدان ماند که گوییا خراباتی است که همه سرمست گشته‌اند.

حکایت: روزی در شهر نیشابور بودم، درویشی درویشان را دعوت کرده بود، ما را نیز خوانده بود، چون درویشان جمع آمدند و خیر به کار بردند و دست فرا سماع کردند من برخاستم تا وضویی تازه کنم، این میزبان را دیدم در میان سرای می‌گریست، گفتم ای درویش چرا می‌گریی؟ گفت مپرس، چندگاه بود تا من بر این خراباتیان امر معروف می‌کردم که در همسایگی من بودند، امشب یکی از این خراباتیان مرا آواز داد [صدا کرد] و گفت بیا، من بیرون رفتم از دیگر نیمهٔ کوی خرابات بود، آن مرد خراباتی گفت بیا و فرا شنو و انصاف من بده تا سماع این درویشان که در سرای تواند گرم‌تر و خوش‌تر است یا از این خراباتیان.

سوگند بر من داد که وا ایستا و هر دو را فرا شنو تا کدام به هوا نزدیک‌تر است، چون بنیوشیدم، آنچه در سرای من است، بسی از آن خراباتیان خوش‌تر و به هوا نزدیک‌تر است، این گریستن من از این است گفتم خاموش که ابلیس در پیش تو نهاده است، این میزبان سوگند عظیم بر من داد که فردا در سرای آی تا چیزی به بینی. چون

فردا در سرای رفتم، همچنان بود که او گفت و چند جای دیگر گوش فرا داشتم همان رنگ داشت، بلکه این بسیاری بر آن مزید داشت که طریق آن قوم و اسباب ایشان راست‌تر بود، اگر می‌دانید که چنین است که بدین راه عقبهٔ مرگ را باز نتوان گذاشت و توشهٔ قیامت بر نتوان داشت، فسادی تو آن کرد که این در سرای کنی و خاسر دو جهان گردی،

قال رسول اللّه ﷺ «الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت و الفاجر من اتّبع نفسه و هواه و تمنّی علی اللّه المغفرة».

پارسی خبر چنین باشد که *رسول اللّه ﷺ می‌گوید: خردمند و زیرک آن باشد که تن خود را در بند آرد و هرکاری که کند برای پس از مرگ کند و بدکار و فاجر، متابعت هوای خویش کند تمنّی بر خدای عزوجل کند، به آمرزش.*

در روزگار پیشین آن کسانی که طاعت کردند همواره ترسان بودندی اکنون روزگار چنان گردید که به هوا پرستی پی رحمت چشم داریم. مهتر صلوات اللّه علیه از این چیز بازداشت:

«انّ اوّل شیء ترفع من هذه الامة الأ مانة و الخشوع حتی لا تکادتری خاشعا»

گفت اول چیزی که از این امت بردارند امانت و ترسگاری بردارند تا چنان شود که ترس نیابد.

قال رسول اللّه ﷺ **«یمسخ قوم فی آخر الزمان من امتی قردة و**

خنازیر» فقیل و هم یشهدون ان لا اله الا اللّه و اَنّک محمّد رسول اللّه قال «نعم و یصومون و یصلون و یحجون» قیل فما بالهم یا رسول اللّه قال «اتخذوا المغنیات و المعزف و الدفوف و شربوا هذه الاشربة و باتوا علی لهوهم و شربهم فاصبحوا قد مسخوا قردة و خنازیر».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید: *بگردانند قومی را در آخر الزمان از امت من بوزنه و خوک، گفتند ایشان شهادت می‌گویند که لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه، گفت آری روزه می‌دارند و نماز می‌کنند و حج می‌گذارند، گفتند یا رسول اللّه ایشان را چه رسد، گفت فرا گیرند قوّالون و سرودگویان از کنیزکان و غیر ایشان و زَدَنی‌ها از هر نوع می‌زنند، چون دف و هر چه زدنی است و می‌آشامند از این شراب مسکر و شب گذارند بر هوای خویش، چون زدن و آشامیدن و لهو و طرب، به درستی که بامدادی بود که ایشان بوزنه و خوک گردیده باشند.*

شب گذاشتن بر چنین بیان این بار آرد که می‌گوید بسیاری نگریستم تا در هیچ کتاب چیزی نیست که هر که سرود بر گوید یا چیزی ازین که می‌زنند برزنند یا پای فرو کوبند چند ثواب است، هیچ ندیدم اما بسیاری دیدم که هر که خدای را یاد کند یا یک بار بگوید «سبحان اللّه و الحمد للّه» و اگر بگوید «لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر» و اگر استغفار کند بسیار ثواب یابد، اما اگر ما را نه هوا و بطر گرفته است چرا نه آن کنیم، اما چون هوا از ما این می‌خواهد و متابعت هوا می‌کنیم

لابد چنین باشد، اما اگر متابعت فرمان خدای و رسول می‌کنی قال رسول الله ﷺ

«ذکر الله بالغداة و العشی خیرٌ من حطم السیف فی سبیل الله».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید *یاد کرد خدای عزوجل در بامداد و شبانگاه بهتر از شمشیر زدن در روی کافر.*

چیزی که همه مفسدان بدان مفسد می‌شوند و همه خراباتیان بدان خراباتی می‌گردند ما بدان زاهد و ابدال شویم.

مصرع:

فردات کند خُمّار که امشب مستی

من نمی‌گویم سماع درویشان حرام است اما این که می‌کنند نه سماع درویشان است؛ بلکه سماع مفسدان است و هر که سماع چنین داند او نه درویش است و هرگز شنیدی که درویشان اهل صفه این پیشه گرفتند و شب و روز درین فرا سر آوردند؟ روا بود که درویشان را از چیزها سماع افتد که دیگران را نیفتد و این مسلّم است و ابیات و اشعاری هست که آن توحید و حکمت است و آن هم مسلّم است و از شعر برخی هست که حکمت است و آن هم نیز مسلّم است، زیرا که رسول ﷺ می‌گوید

«ان من الشعر لحکمة» *(برخی از اشعار حکمت است)*

و قال النبی ﷺ **«لکلمة من الحکمة یسمعها الرجل فیعمل بها او یعلّمها غیره خیرٌ من عبادة سنة».**

(یک کلمه حکیمانه که مرد بشنود و بر آن عمل کند یا به دیگران بیاموزد، از عبادت یک سال بهتر است).

اکنون آمدیم به اول سخن، هر که را درد راه گرفته است و می‌خواهد که بر سیرت رسول ﷺ و صحابهٔ او برود قناعت و تفویض و تسلیم و رضا به قسمت قسام و دائم بر اخلاق بسامان و بر وضوء و تلاوت قرآن و نماز و روزه و بیداری شب و در یاد کرد خدای بودن و راست کاری و راست گفتاری و امانت نگاه داشتن و زبان از خلق بدی کوتاه داشتن و حرص دنیا و جمع و منع از دل بیرون کردن و بُغض و حسد و عداوت مسلمانان از دل دور کردن و خود را از مسلمانان کم داشتن و همه اهل اسلام را در دل جای دادن و خصومت و مذهبگری و تعصب ناکردن و بر سر این طریق ایستادن تا مرگ. آن گه اگر کسی را آن همای همایون از بالای سعد در پرد و او را از این روزگارو ظلمات آن ستاند چنان که دل وی از این نوع که خلق در آنند فارغ شود و او را محبت غالب پیدا آید که همه او را بیند آنگاه سماع این ابیات او را مسلم گردد و اگر داند که چه می‌شوند اما چون این سخن بر دام بندد و زندیقی خویش در آن میان تعبیه کند، بنگر اگر دنیا دوست می‌دارد همه زرق و دروغ و نفاق است و همه حالش محال است و اگر در دل حب دنیا ندارد و به قسمت قسام قانع است و از گفتار و کردار تو فارغ است خاک پای وی سرمهٔ چشم کن که هنوز به ارزد. اما اندرین راه درویشان قومی

ناجوانمردان در آمدند و اهل صلاح را بد نام کردند و راه زندیقی و اباحت‌گری بر دست گرفتند و خود را در میان امت محمّد ﷺ پراکندند تا راه مشوش کردند اگر نه چه جای آن است که از درویشی محقق کسی سخن گوید نه به حرمت که زبانش در ساعت لال گردد و دینش به زوال آید. اما در میان هر قومی از مسلمانان گروهی ناجوانمردان در افتادند که خرابی دین و دنیا از ایشان است درست بیش است از این قوم که مرا تجربه افتاده است به این سخن نه پوستین کسی می‌درم که به تجربه بوده است، پنداشتم که از آن هر یکی چون زاهدان کوه لبنانند، چون یک چندی برآمد نتوانم گفت آنچه دیدم. زینهار ای برادران و عزیزان من که هر که را نیازموده باشید نه بدین و نه به دنیا بر ایشان هیچ تکیه مکنید که هر دو بر باد دهید و دست از شریعت باز مدارید اگر چه یک چیز باشد و هر که از وی ترک شریعت به بینید با وی صحبت مدارید اگر چه یک بار به بینید هر که امروز از این قوم یکی را اعتقاد نیکو کرد و ایشان را در سرای راه داد دین و دنیا به زیان آورد و هذه النصیحة اگر خردمندید این بسنده است اگر نیستید این و مانند این فایده نخواهد بود. هر که به قول خدای و رسول راه نخواهد برد به هیچ چیز همراه نبرد. هوای او بر عقل او غالب است از او بهی نیاید.

قال رسول اللّه ﷺ «ما من مؤمن الاّ هو یعارض فی کل صباح عقله هواه فان غلب عقله هواه فیومه یوم صالح و ان غلبت هواهُ عقلَهُ فیومه

یوم سوء».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید هیچ مؤمن نباشد که نه هر روز بامداد دستی بزند عقل او با هوای او اگر عقل او هوای او را غلبه کند آن روز او را صلاح و خیر باشد و اگر چنان باشد که هوای او عقل او را غلبه کند آن روز بَرُو نه نیکو باشد.

اکنون می‌نگر با خود هرگز یک روز دیدی که علم و عقل تو بر هوای تو غلبه کردست؟ اگر نه آن استی که هوای ما بر علم و عقل ما غلبه کردستی چرا [از] قرآن و اخبار رسول و حکمت حکما و وعظ واعظان دست بباید داشت و سر و رخ و زلف و خال جانان باید کرد و گفت که ما را از این راه می‌گشاید. این است تمام [سرمایه] احمقان که [می گویند] مائیم که این کنیم و این جوئیم و این خریم و این فروشیم و بدین پی بریم. این خبر فرا شنو تا بدانی که ترا افتد آن که می‌باید کرد قال رسول اللّه ﷺ:

«اتانی بکتاب فی کتف» فقال «کفیٰ بقوم حمقاً ان یرغبوا عمّا جاء به نبیهم الی شیء غیره او کتاب غیر کتابهم» فانزل اللّه (أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَٰبَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ)[1].

پارسی خبر چنین بود که رسول ﷺ می‌گوید بیامد به من و بیاورد به من کتابی در کتفی پس رسول ﷺ می‌گوید تمام بود قومی را از حماقت که بگردند از آنچه آمد و آورد بدیشان پیغامبر ایشان به کتاب دیگر جز از

---

۱ ـ عنکبوت / ۵۱.

کتاب او و سیرت او پس آن که خدای عزوجل این آیت فرو فرستاد
﴿أولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب﴾ بسنده است ایشان را آنچه ما بر تو فرو فرستادیم یا محمّد این کتاب چون قرآن تا می‌خوانند بر ایشان این عظیم تازیانه است که ما را زده‌اند خاصه این قوم را که دعوی می‌کنند که ما را از این ابیات چیزها روی می‌نماید در راه خدای که از قرآن می‌ننماید هان ای ناجونمردان بخرد باشید که نمی‌دانید که چه می‌کنید و چه می‌گویید.

قال النبی ﷺ «الناس رجلان مؤمن و جاهل فلا تؤذ المؤمن و لا تجاور الجاهل هجران الاحمق قربان عند اللّه».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید *(مردمان دُواند مؤمنانند و نادانان‌اند مؤمنان را میازارید که آزار مؤمنان گناه عظیم است و با نادان مپیوندید و مجاورت مکنید که از نادان دور شدن و از احمق بریدن سبب قربیٰ باشد به نزدیک خدای تعالی.*

هر که او به خود نشاید به تو هم نشاید چه نشینی با قومی که دین و دنیای خود بس هوای در داده باشد و هر که با این قوم نشیند همچون ایشان باشد که ﴿من تشبه بقوم فهو منهم﴾ ما آنچه دانستیم بگفتیم و عهدهٔ آن از گردن خود بیرون کردیم هر که کار بندد سلامت یابد و هر که نه بندد او خود داند. انشاء اللّه تعالی که خدای تعالی بر ما رحمت کناد.

قال رسول اللّه ﷺ «علامة حب اللّه حبّ ذکر اللّه و علامة بغض اللّه بغض ذکر

الله».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید که علامت دوستی خدای دوستی یاد کرد او باشد پس ای ناجوانمرد بی‌دیانت زلف و خال و سیم بر و بادام چشم بر راه خدای چه ماند هر که این و مانند این بر خدای سماع کند برخی کفر است و برخی تشبیه کردن. از کفر گفتن و از تشبیه کردن خدای یابی؟ از آن است که چندین یافته‌ای و به منزل رسیده‌ای. مکنید ای مسلمانان بدانید که دزدان دین، دین حق را زیر و زبر کردند و این قوم مداهنان به ایشان یار گشتند تا دین و کار دین را زیر و زبر کردند. و هذه النصیحة و بالله العون و التوفیق.

باب هفتم

در بیان کردن راه صدیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت

راه صدیقان و ابدالان و زاهدان به حقیقت نه این است که قومی می‌گویند و می‌پندارند، زاهد را سه مقام است و جمله علما و مردمان که در زهد سخن می‌گویند از مقام اول می‌گویند و بدان ماند که ایشان از دیگر مقامات خبر ندارند و هر کسی را که هر سه مقام از زهد بداده‌اند او هم صدیق است و هم ابدال و شرح این مقامات در کتاب «انیس التائبین» یاد کرده آمده است.

هر چه در بندگی و راه خدای می‌باید او را بداده‌اند او خورشید زمانهٔ خویش است همچنان که ماه و جمله ستارگان نور از خورشید گیرند جملهٔ اهل عصر را دل به نور آن قوم نورانی گردد و همه برکتهای روی زمین از ایشان باشد و همه عذابها و فتنه‌های خدای عزوجل به برکت انفاس ایشان برگرداند و این به بسیاری علم و عبادت نباشد، بلکه به فضل و کرم خدای عزوجل و به دوستی او و

حلاوت ایمان و سنت و جماعت و حلاوت ذکر خدای عزوجل باشد چنان که خبر بدان ناطق است.

قال النبی ﷺ «یخرج قوم فی آخر الزمان أنا منهم و هم منّی و اِنّ عامتهم اولیاء اللّه» قیل هل لهم علامة قال «نعم لیسوا بکثیری العلم و لیس عندهم من کتاب اللّه کثیراً، یتعلمون القرآن علی کبر سنهم و یتعلمون بالحیلة من حلاوة القرآن و اِنَّ الایمان و السنة اَثبتُ فی قلوبهم من الجبال الرواسی یبعثهم اللّه بالبشری و یرضی بماهم فیه و یحشرهم یوم القیامة فی زمرة الأنبیاء و یرزق العباد بهم و یرفع البلاء بهم».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید: *بیرون آیند قومی در آخر الزمان که ایشان از من‌اند و من از ایشان و به درستی که عامهٔ ایشان اولیای خدای عزوجل باشند، گفتند یا رسول اللّه هیچ نشانی باشد ایشان را؟ گفت باشد، [ایشان را] نه علم بسیار باشد و نه قرآن نیز دانند، بیاموزند قرآن را به بزرگی؛ یعنی پیرآموز باشند و کتاب خدای عزوجل می‌آموزند به حیلت از این حلاوت که ایشان را از قرآن خواندن باشد و ایمان و سنت در دلهای ایشان چنان باشد که چون کوههای بیخ آور سرافراشته، خدای تعالی برانگیزاند ایشان را به بشارت و بفرستد به مردمان ایشان را به بشارت دادن و به هر چه ایشان در آن باشند خدای تعالی بدان از ایشان خشنود باشد و روز قیامت ایشان را برانگیزاند در زمرهٔ پیغامبران و بندگان را روزی دهد به سبب ایشان و بلاها از میان خلق بردارد به سبب ایشان.*

قال رسول اللّه ﷺ «انّ بدلاء امتی لم یدخلوا الجنة بکثرة صلوة و لا صیام ولکن دخَلوها برحمة اللّه و سخاوة النفس و الرحمة بجمیع المؤمنین».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید: *به درستی که ابدالان امت من در بهشت شوند نه به بسیاری نماز و روزه بلکه در بهشت شوند به رحمت خدای عزوجل و به جوانمردی که در بُن ایشان نهاده باشند و به رحمت و به شفقت که ایشان را بر خلق خدای عزوجل باشد خاصة بر مؤمنان و.*

قال النبی ﷺ «انّ للّه تعالی عباداً ذُکِرَ اللّهُ برؤیتهم و هم أولیاء اللّه الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید *به درستی که مر خدای را عزوجل بندگانند که چون کسی ایشان را ببیند خدای عزوجل یاد آید به دیدار ایشان و ایشانند اولیای خدای عزوجل آن کسانی که حق تعالی ایشان را می‌گوید نیست بر ایشان همّی و اندوهی از روز قیامت و نه از هیچ چیز دیگر.*

و قال النبی ﷺ «ما عُبِدَ اللّهُ بشیء افضل من الزهد فی الدنیا»

گفت هیچ کسی عبادتی نکند خدای را عزوجل فاضل‌تر از آن که در دنیا زاهد شود.

زهد در دنیا کار بزرگ است و سخت ممدوح. همچنان که دوستی دنیا به غایت مذموم است زهد نیز به غایت ممدوح است. هر که او را

این سه مقام از زهد حاصل آمد بعد از پیغامبران هیچ کس به فضل و درجهٔ وی نباشد، زیرا که همه چیزها او را جمع باشد چون این سه مقام او را جمع آمد مرد درجهٔ ابدالان و صدیقان یابد که همه را از او نفع باشد و هیچ ضرر نباشد و او آفتابی گردد که بر هر که تابد او را به رنگ خویش گرداند و بحری گردد که مردار او همه حلال باشد و جانوران او همه از عجایب باشند، ظاهر او همچون باطن و باطن او همچون ظاهر او همه پر دُرّ قیمتی باشد. اما کرانهٔ آن هولناک باشد. آنجا منزل نشاید کرد که در خون خویش سعی کرده باشی و آب آن از کران نباید خورد و در آن تصرف نباید کرد و ایمن نباید بود و بی‌زورق و بی‌کشتی در وی نباید رفت و اگر لابد بر دریا گذر می‌باید کرد، بی‌ملاّحی راه دانی راه نباید رفت و راستی و صدقه و دعا و با تضرع باید بود تا باشد که به سلامت بگذری و با این همه کم کسی باشد که در دریا رود و به جای خویش بماند و یا طبعش نگردد و یا رنگش نگردد، به همه حال اثری در وی پیدا آمد مگر کسی باشد که نیز دریا دیده باشد و بر آن خو کرده بود آنگاه او را کم زیان دارد.

برادران و عزیزان من بدانید که مقصود از این فصل آن بود که هر نادان و هر ناپیراستهٔ که سخنی چند بیاموختند و در راه خدای عزوجل دوگانها بر ساختند که نه از خدای عزوجل خبر دارند و نه از کار خدای بر هیچ خبری‌اند و هر جای که از این نوتائبی قصد راه خدای کند از آن چند دیو برده بیایند و به پیری بنشینند، یکی را قطبی

نام کنند و یکی را خورشیدی و یکی را ماهی که از ظلمت ایشان همه راه خدای عزوجل تاریک گردد و همه راه روندگان را از کار خدای تعالی سپر کردند مگر از چنین قوم، در راه اولیای خدای تعالی ننگرید که آنگاه زیان کنید، این همه که شما می‌بینید که قومی می‌کنند آن همه از نادانی و بی‌خبری می‌کنند و به فرمان شیطان می‌کنند، کسی که چندان بوالعجبی بکند و چندان سخنان سیم اندود بتواند گفت و دو رکعت نماز نداند کرد و «الحمد» راست بر نتواند خواند و در خانهٔ خویش نداند که چون می‌باید زیست و چندان ژاژ تواند خایید[1] و پای سر یک دینار زر در نتواند نهاد این کس که او را متابعت کند هزار بار از او احمق‌تر است و غافل‌تر است اکنون این فصل بشنو نیکو از این همه که گفته آمد و مقصود اینجا خواهد بود.

فصل: بدانید برادران و عزیزان و دوستان من که راه خدا را عزوجل نشانها است که لابد بباید دانست تا راه خدای عزوجل درست آید، اگر کسی را می‌خواهی که بدانی تا در راه خدای تعالی درست هست یا نی؟ آن نشانها از وی طلب کن اگر بازیابی آنگاه مرد در راه خدای عزوجل درست است و اگر خود خواهی رفت در راه خدای عزوجل خویشتن را مداهنت کردن از عقل نباشد، هم این نشانها از خود بازجوی اگر بازیابی در خود، خُنُک ترا و خنک آن را که با تو صحبت دارد، اکنون اول باری چنان باید که خدای را برای خدایی

۱ - ژاژ خاییدن: بیهوده گویی.

پرستی به اخلاص و صفاوت چنان که در کاری که می‌کنی هیچ ریا نباشد زیرا که هر چه در آن ریا باشد خدای عزوجل نپذیرد چنان که خبر بدان ناطق است.

قال النبی ﷺ «انا اغنی الشرکاء عن الشرک فمن عمل لی عملا و اشرک فیه غیری فانا منه بریء و هو للذی اشرک».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید: *که خدای عزوجل فرمود: من بی‌نیازترین شریکانم از کارهای به انبازی، پس هر که کاری کند مرا از کارهای من که او در آن انباز کند کسی دیگر را با من، من از آن کار بیزارم و آن کار آن شریک راست.*

پس چون حق سبحانه و تعالی از کار به انبازی بیزار است در کار وی شریك شرط نباشد چون کار به اخلاص کردی چنان باید که آن کار به فرمان خدای و رسول باشد نه به فرمان دیو و دیو مردم و از هر چه تو را نهی کرده‌اند از آن پرهیز کنی تا از آن قوم باشی که می‌گوید:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فی جَنَّتٍ وَ نَهَرٍ فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ [1].

(هر آینه پرهیزکاران در بوستان‌ها و چشمه‌ها باشند در مجلس راستی باشند نزدیک پادشاه توانا).

و هر نیکی که خدای عزوجل وعده کرده است نه پاکان را و هر جائیان را زیرا که هر که او با هر کسی نشیند و از هر جوی آب خورد هرگز احوال او راست و پیراسته نباشد و متقی نباشد، دیگر چنان باید

---

۱ - المقر / ۵۳-۵۵.

که با هر که نشینی به بدی او اقتدا نکنی. به نیکی او اقتدا کنی و هیچ کسی نباشد که نیکی و بدی در وی نباشد. مهتر صلوات اللّه علیه می‌گوید «خُذ ما صفا ودع ما کدر» دیگر از دنیا و کار دنیا و طلب دنیا بدون قناعت کنند و در کار دین به مرتفع گرایند و بدون قناعت نکنند. دیگر با مردمان خلق نیکو ورزید و معاملت چنان کنید که اگر ایشان با تو کنند روا داری. دیگر چون در دل خود دوستی دنیا و مدح و ثنای خلق بینی زینهار که در جوال غرور و پنداشت خود نشوی که هم بر آن بمانی و هرگز به هیچ مقام نرسی از مقامات راه دین و دوستان خدای عزوجل. دیگر گفتار زبان با عزم دل راست باید کرد زیرا که چون این دو راست نباشد هیچ کار راست نباشد. دیگر دست و پای و فرج و شکم و حلق و چشم و گوش از ناشایستیها نگاه باید داشت که هر یکی دری است که فتنه در آید از این درها و به دار الملک شود و دار الملک را به هم برآرد و مشوش گرداند و دار الملک در دنیا دل اولیای اوست، چنان که می‌فرماید ﴿قلوب احبابی دار ملکی﴾ و اگر چه این همه اندامها به هر جای می‌روند چون دل به جای باشد تدارک توان کرد اما چون دل تباه باشد هیچ فایده ندهد، چنان که خبر بدان ناطق است:

قال النبی ﷺ «ان فی الجسد لمضغة اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله ألا و هی القلب».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌فرماید: به درستی که در تن

هرکسی پارهٔ گوشت است چون آن پارهٔ گوشت به صلاح باشد هفت اندام او به صلاح باشد، چون پارهٔ گوشت تباه باشد همه تن وی تباه باشد و آن پارهٔ گوشت دل است و پاسبانی دل فریضه است زیرا که دل نظارگاه حق است نظارگاه حق را از خاشاک وسواس خالی باید داشت تا حرمت نظاره گر نگاه داشته باشی.

قال النبی ﷺ «انَ لِله أو انیَ و احبّ آنِیَةِ اللّه الیه مارق منها و صفا و آنیةُ اللّه فی الارض قلوب عباده الصالحین».

پارسی خبر چنین باشد که *رسول ﷺ می‌گوید به درستی که مر خدای را عزوجل آنیه است و دوست‌تر آنیهٔ خدای عزوجل بدو آن است که نیک‌تر و صافی‌تر باشد و آنیهٔ خدای عزوجل در روی زمین دل دوستان اوست که ایشان مصلحان باشند.*

دلهای ایشان به نزد خدای عزوجل قدری و منزلتی تمام دارد و آن صفات و رقّت از آن باشد که در آن دل نه حسد باشد و نه کینه و نه دوستی دنیا و نه حرص و نه دوستی خلق و نه فضول و نه أمل و نه طلب جاه. در این همه زاهد باشد و قال رسول اللّه ﷺ:

«ما عُبِدَ اللّه بشیء افضل من الزهد فی الدنیا».

پارسی خبر چنین باشد که *رسول اللّه ﷺ: می‌گوید هیچ کسی خدای را عزوجل عبادت نکند فاضل‌تر از آن که در دنیا زاهد شود و لابد چنین* باشد چنان که رسول ﷺ می‌گوید:

«رأس کل طاعة الحب فی اللّه و حب أولیاء اللّه و البغض فی اللّه»

اصل هر طاعت، دوست داشتن به خاطر خداست و دوستی با اولیای خداست و دشمنی به خاطر خداست.

دنیا دشمن خدای است و هرگز با دوستی دشمن کسی دوستی آن کس راست نیاید پس به همه حال هر که دعوی دوستی خدای عزوجل می‌کند باید که هر چه حق، دشمن دارد او دشمن دارد و هر چه او دوست دارد آن کس هم دوست دارد و مردمان در مثل گویند:

بیت

هر که با دشمنِ من دوستی آغاز کند
درِ وحشت که فرا بسته بود، باز کند

قال النبی ﷺ «ازهد فی الدنیا یُحبّک اللّه و ازهد فیما ایدی الناس یحبک الناس».

پارسی خبر چنین باشد که *رسول ﷺ می‌گوید زاهدگرد در دنیا، تا خدای عزوجل تو را دوست داردو زاهد گرد از آنچه در دست مردمان است تا تو را دوست دارند.*

قال النبی ﷺ «اذا اراد اللّه بعبد خیراً جعل فیه ثلاث خصال فقهاً فی الدین و زهدا فی الدنیا و بصّره بعیوبه».

پارسی خبر چنین باشد که *رسول ﷺ می‌گوید: «هر آن‌گاه که خدای عزوجل به بنده‌ای، خیری خواهد سه چیز بدهد اول فقه در دین و زهد در دنیا و بینا گرداند او را به عیب او».*

و یقین می‌باید دانست که اصل همه خیرات و طاعات و کرامت و صفاوت و علم نافع و حکمت و سعادت در زهد دنیا بسته است. قال النبی ﷺ:

«مامن عبد زهد فی الدنیا الا انبت اللّه الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و بصّره بعیوب الدنیا و دائها و دوائها و اخرج منها سالماً الی دارالسلام».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ می‌گوید: *هیچ بنده‌ای نیست از بنگان خدای عزوجل که او در دنیا زاهد شود که نه خدای عزوجل حکمت در دل او برویاند و آن را به زبان او می‌راند و او را بینا گرداند به عیب دنیا و درد آن را و داروی آن را بدو نماید و او را از آن بیرون آرد و می‌برد تا به بهشت.*

ای دوستان و عزیزان ما بنگرید بدین روز چند که در دنیا می‌باشید بدین سبزهٔ او غره مشوید که او چون من و چون تو بسیاری یاد داردو بر باد داده است و بر خواهد داد.

بیت

ای دل به چه زهره خواستی یاری را

کو چون تو بباد داده بسیاری را

رعایتها و اسباب دنیا که ما بر ساخته‌ایم و کار خدای عزوجل بر دام بسته‌ایم که ما دوستان خداییم و این همه بر خلاف قول خداست، هر چه موافق قول خدای و رسول خدای نباشد آن نه راه خدای

باشد، چنان که خبر بدان ناطق است.

قال النبی ﷺ: «ان اللّه اذا ابغض عبداً بعث الیه ملکاً فقال ظاهر علیه نعمتی فانی ابغضه و ابغض صوته و ابغض ان یسألنی و یدعونی و اذا احب اللّه عبداً بعث الیه ملکاً فقال تابع علیه المصیبات و انّی احبّه و احبّ صوته و احبُّ اَنْ یسألنی و یدعونی».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ *می‌گوید: که خدای عزوجل چون بندهٔ دشمن دارد بفرستد به سوی او فرشتهٔ را وگوید که نعمت من برین بنده ظاهر گردان و هر چه می‌خواهد بدو می‌ده که من او را دشمن می‌دارم و آواز او دشمن می‌دارم که از من چیزی خواهد و چون خدای عزوجل بندهٔ دوست دارد فرشتهٔ را بفرستد وگوید پیوسته کن بر این بندهٔ من بلاهای متواتر تا او به من نالد و مرا می‌خواهد که او را و خواندن او را دوست دارم.*

قال رسول اللّه ﷺ «اذا احب اللّه عبداً ابتلاه و اذا احبه الحب البالغ اقتناه» قیل یا رسول اللّه و ما اقتناء قال «لا یترک له مالاً و لا ولداً».

پارسی خبر چنین باشد که رسول ﷺ *می‌فرماید: چون خدای عزوجل بنده‌ای را دوست دارد او را به بلاها مبتلا کند، چون آن دوستی به حد کمال رسد و بالغ گردد اقتناء کند او را. گفتند یا رسول اللّه اقتناء چه باشد گفت او را نه مال ماند و نه فرزند.*

نشان دوستی حقیقی این است که گفته آمد اگر امروز کسی را که

در کوی توبه آمد یک تای نان زیان شود از این صد مدعی بینی که بیایند که این سیلی فلان است که می‌خوری و دیگری آید که این قفای به همان است که می‌خوری. چون راه روندگان چنین شدند و راه بری با چنین قوم افتاد لاجرم بر سیرت اولیا و بر طریقت و نشست و خاست و وقت و حال و احوالهای ایشان پیدا می‌آمد از این صد هزار حال محال در قیامت و در حلقهٔ درویشان و محققان به یک جو نخرند و چندان نمد بر گردن زنند و در قیامت رداء آتشین بر گردن ایشان افکنند. می‌پندارند این قوم که این راه گدا است غلط کرده‌اند ولیکن مرد کور و کَر و مُبَرسَم هیچ تمییز نتوان کرد در هیچ نوع، کر به هیچ حال فرق نکند میان آواز خوش و ناخوش و کور میان سیاه و سفید و سرخ و زرد فرق نتواند کرد و مبرسم میان تلخ و شیرین و شور فرق نتواند کرد لاجرم کارها چنین گردید که قفا از عطا باز می‌ندانند و حلوا از اَلوا و راه از بی‌راهی و هر یکی چندان دعوا دارند که لا تسأل.

زینهار ای برادران و عزیزان و دوستان ما که قدم اول در راه ایمان درست دارید و توبه به اخلاص کنید و در کار خدای تعالی به قول هر کسی کار می‌کنید و از راه شریعت دست باز مدارید و به قول خدای و رسول کار کنید تا زود به منزل رسید و در چاه حیرت و زخیر گرفتار نمانید و به قرّائی هرنا اهلی و بی‌علمی و بی‌معرفتی فریفته مشوید.

قال النبی ﷺ «اکثر منافقی هذه الامة قرائها».

پارسی خبر چنین باشد که *رسول ﷺ می‌گفت: بیشتر از امت من که منافق باشند قرایان باشند.*

و قال النبی ﷺ **«استعینوا بالله من جب الخزی»** قیل یا رسول الله و ما جب الخزی قال **«وادٍ فی جهنم اعدت للقراء المرائین».**

پارسی خبر چنین باشد که *رسول ﷺ می‌گوید: بازداشت خواهید از خدای عزوجل از آن چاه خواری. گفتند یا رسول الله آن چاه خواری چیست؟ گفت وادی است در جهنم، ساخته‌اند قرایان و مرائیان را که کار به روی و ریای مردمان کنند و قرآیی می‌کنند و خود را به قرایی بر خلق می‌بندند آن کارهای آراسته و آن رسمهای نظام داده همه از کار دنیاست نه از کار دین.*

پیغامبر ﷺ می‌فرماید «انا و اتقیاء امتی براء من التکلف»

من و پرهیزکاران امت من از همه تکلفها بُرائیم

و قال النبی ﷺ **«لتأتینکم من بعدی دُنیا مجلّلة تأکل ایمانکم کما تأکل النار الحطب».**

پارسی خبر چنین باشد که *رسول ﷺ می‌گوید: زود بود که بیاید پس مرگ من دنیای آراسته و در چشم شما بزرگ و آن ایمان را بخورد چنان که آتش هیزم را بخورد.*

اما این همه اخبار و روایات و علم و تجربه بیان کردیم تا مگر یک نیازمند برین راه برود و مقصود او حاصل گردد و به حقیقت می‌دانم

که هر که را ابلیس از راه ببرده است یکی باز نیاید و بدین سخن خندد ولیکن این از آن کفر ریزهای دیگر است

قال النبی ﷺ «أتدرون ای اهل الایمان افضل ایماناً» قالوا الملائکة قال «هم کذلک بل غیرهم» قالوا من هم قال «هم اقوام یأتون من بعدی هم فی اصلاب الرجال فیؤمنون بی ولم یرونی و یجدون الورق المعلق و یعملون بما فیه فهم افضل أهل الایمان ایماناً».

پارسی خبر چنین باشد که *رسول ﷺ پرسید از یاران مهاجر و انصار، گفت شما دانید تا از اهل ایمان، ایمان که فاضل‌تر است؟ گفتند: ایمان فرشتگان. گفت: این خود هست به جز از ایشان می‌گویم، گفتند: ایشان که‌اند یا رسول اللّٰه؟ گفت: ایشان گروهی‌اند که از پس ما بیایند و ایشان هنوز در پشت پدرانند چون بیایند به ما ایمان آرند ما را نادیده و بیابند کتاب خدای عزوجل ورق معلق که هر کسی خبری می‌گویند ایشان را ایشان آن ورق را فرا گیرند و بدان کار کنند ایشان‌اند از اهل ایمان که ایمان ایشان فاضل‌تر است.*

اکنون اگر برادران و دوستان ما می‌خواهند که از این زمره باشند دست به قرآن و اخبار زنند و بدین کارها و گفتارهای نابکار و بدین آهنهای سیم اندود غرّه مشوید که آن را هیچ اصلی نیست. ما از این بسیار تجربه کردیم به جز حسرت و ندامت حاصل نیامد در هر کاری که کسی می‌کند که در آن نشست و خاست شریعت و حل و حرمت نباشد آن همه از نهاد اهل هوا و بدعت و ضلالت و دیو و دیو مردم

باشد از آن حذر باید کرد که در آن هیچ فایده نباشد. نماید ولیکن نیاید چنان که حق سبحانه و تعالی می‌گوید:

﴿كَسرَابٍ بِقِيعَةٍ يحسبُهُ الظَمْئَانُ مَاءً حَتى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يجِدْهُ شيْئاً﴾ [1].

(آنان که کافر شدند اعمال آنان مانند سرابی است به میدان‌های هموار، می‌پنداردش تشنه آبی تا وقتی که بیاید نزدیک آن نیابدش چیزی).

هر که می‌خواهد که از عمر و روزگار خود برخوردار گردد او را در همه ایام خود هر چه می‌کند حرمت و شریعت و ادب نگاه باید داشت تا از روزگار خود برخورداری یابد و آنچه اصل است تای چند یاد کرده‌اید تا بدانند و کار کنند و از توبه و عبادت و عمر خود برخوردار کردند، انشاء الله تعالی.

فصل آخر

اکنون بدانید برادران و عزیزان من که هیچ کار و هیچ چیز نیست که نه آن کار و آن چیز را نفع و ضرر است هر که نفع و ضرر آن کار از هم باز نداند هرگز نفع آن نیابد و این کار را چون یار و قرین نیک افتد فراخور باشد و زود به مقصود رسد و به حدیث نشست و خاست که قومی با یکدیگر می‌نشینند که آدمی را از هم نَفْسی چاره نیست، زیرا که پدر ما آدم صلوات الله علیه در بهشت بود و هرگز ممکن نیست که کسی در دنیا جایی خواهد یافت خوش‌تر و خرّم‌تر و دلگشای‌تر از

۱ ـ النور/ ۳۹.

بهشت، چون آدم را در آنجا مونسی می‌بایست از هم جنس خویش کسی را نرسد که گوید ما را به هم نفس نیاز نیست. چون چنین است لابد از هم نفسی و یاری و قرینی چاره نیست اکنون کار اینجاست تا بدانی که یار و قرین نیک کیست تا روزگار بر تو تباه نکند چنان که از آن آدم کرد صلوات الله علیه. آدم از خدای تعالی مونسی می‌خواست خدای تعالی حوا را از پهلوی چپ آدم بیافرید گفت تا همجنس تو باشد تا ترا دل نگیرد و صفت آدمی چنین است که بی‌مونس زندگانی نتواند کرد، لابد هم قرین بباید و قرین شاخی باشد از مرد و هر که را قرین نیک آمد سعادت دو جهانی او برآمد و هر که را قرین بد افتاد هلاک از روزگار او برآمد. پس حمد باید کرد با قرین نیک و نشست و خاست تو با نیک مردان باشد تا روز قیامت حسرت و ندامت نباید خورد و اگر قرین بد می‌باشد می‌باید گفت

﴿یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین﴾

(کاش بین من و تو به اندازه مشرق و مغرب فاصله باشد تو بد همراهی هستی).

هر آفتی که مردم را پیش آید از قرین بد پیش آید و هر نیکویی که یابد از قرین نیک یابد و قرین نیک و بد در اصل و نسب و خویشی و قرابتی نبشته است زیرا که هیچ قرابتی و نزدیکی از آدم صلوات الله علیه بیشتر نخواهد بود که با حوا بودی مگر تا حوا آدم را از کجا به کجا افکند و آن سگی که با اصحاب کهف قرابتی کرد بنگر که به

سبب او یقین ایشان یکی ده شد و هر جا که خدای ایشان را یاد کرد آن سگ را با ایشان یاد کرد، چنان که در مصحف مجید می‌گوید:

﴿سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ﴾[1].

(جمعی خواهند گفت اصحاب کهف سه کس‌اند و چهارم ایشان سگ ایشان است و جمعی خواهند گفت که پنج کس اند و ششم ایشان سگ آنان است).

القصه قرین نیک مرد را از درکات به درجات رساند و قرین بد از درجات به درکات رساند، پس نیک گوش باید داشت تا با هر که می‌نشینی و با هر که ننشینی و با هر کسی قرینی نکنی و با هر که سخن گویی بر مقدار فهم و عقل مکابره نکنی و راز خود با هر کسی نگویی و به سخن هر کسی فریفته نشوی در کار احوال انسان بباید نگریست و نه در اقوال و لاف ایشان و هر که او به خویشتن نشاید از او حذر بهتر بود و اگر تقدیر کنم که قرین بد به کسی افتاد اگر او را به رنگ خود تواند کرد نیکو باشد، زیرا که جمله مشایخ طریقت همه مفسدان و رندان و دزدان را و مبتدعان را و گمراهان را به رنگ خویش گردانند و اغلب مَردانِ خدای را رنگی و بویی باشد که هر که آن رنگ و بوی بشنود و ببیند هم از آن قوم گردد، اما چنان باید که بر پنداشت این کار نکند که آنگاه همچنان که در مثل گویند:

---

۱ ـ الکهف / ۲۲.

مصرع:

خر شد که سرو آورد بنهاد دو گوش

و اگر قرین بد در آن نکو شد که تو را از راه ببرد بی‌عقلی نباید کرد و حذر باید کرد پیش از آن که تو را هلاک کند؛ اما بدان که اکنون خود قرین بد کیست و نشان او چیست و قرین نیک کیست و نشان او چیست؟ هر قرینی که تو او را بینی و با او نشست و خاست کنی که خدا و یاد کرد خدای را بر دل و زبان تو تازه دارد آنگاه او قرین نیک است و هر که با او نشینی و او را بینی که خدا و یاد کرد خدای بر دل تو فراموش کند به حقیقت بدان که او قرین بد است از او حذر باید کرد و این اصل بزرگ است در شناخت قرین نیک و بد.

اکنون باز آمدیم بدین طریق اهل صلاح و نشست و خاست درویشان و کسی که وی «زاویه» داری کند اول باری بدان که زاویه داری کسی را مسلّم شود که او رنگ هر کسی نگیرد و در راه دین و سنت راسخ بود و تلخ از شیرین باز دارند و شور از ترش باز دارند و بوی خوش از گند و حق از باطل و سنت از بدعت باز داند و کفر از ایمان باز داند و پاک از پلید باز شناسد و طاعت از معصیت و خیر از شر بداند آنگاه دَرِ زاویه باز گشاید تا هر مسافری از هر قوم و هر طبقه که رسند بیاسایند، سخت نیک باشد و هیچ کار فاضل‌تر از آسایش دل مسلمانان نیست خاصه که غریب و اهل صلاح باشد و اگر کسی درِ سرای باز نهد تا غربا و مسلمانان را راحت رسد چنان باید که آن

مرد که درِ سرای باز نهد عیب پوش مسلمانان باشد نه عیب بین ایشان و باید که آن مرد که درِ سرای باز نهد از بهر مهمان و مسافران چنان باید که جوانمرد و سخی طبع باشد و هر که در سرای وی شود از بهر نان پردهٔ او ندرد و به مهمان هیچ طمع نکند و چیزی که وی را لابد به کار آید اگر دارد از وی دریغ ندارد و نان از سگ و گبر و جهود و ترسا باز ندارد زیرا که هر که می‌آید روزی خویش می‌خورد و بدان که روزی کسی بر دست تو بدو رسد پس منتی بر وی نتوان نهاد و چنان باید که خود را جز حمالی نداند و اگر نه چنین باشد، او را درِ سرای باز نهادن مسلّم نیست و چنان باید که از بهر نانی که به کسی دهی او را بسیاری رنجه نداری و از هیچ نوعی بر وی منت نه نهی و در اعتقاد و مذهب او تصرف نکنی و آنِ خویش نیز در سر او نکنی و چون بر راه راست باشی سخن هر کس در گوش نگذاری و هیچ مسلمانی نباشد که او به یک تای نان نیرزد.

هر وقت که مؤمنی که در سرای تو در آید هر مردُمی که بتوانی کرد دریغ نباشد و هیچ خدمت و مراعات و شفقت از مهمان دریغ نباید داشت چون در سرای باز نهادی به هر چیزی سبک سنگی نباید کرد و دل مهمان نگاه باید داشت که ذخیره‌ای است که بر دست مهمان بدان جهان می‌فرستی و آن کس امین توست امین خود را و حمال و بقال خویش را نیکو گسل باید کرد تا فردا آن امانت نیکو با تو رساند و هر دو تن که با یکدیگر نشست و خاست می‌کنند یقین

می‌باید دانست که هر دو را در قیامت از حق یکدیگر بپرسند، هم از گفتار و کردار و از بد و نیک هیچ ضایع نخواهد بود هر چه می‌کنند و می‌گویند همه بر ایشان می‌نویسند چیزی چنان باید کرد و گفت که از خواندن آن در قیامت تشویر نیابند تا حق نشست و خاست بجای آورده باشی و این قوم که با یکدیگر می‌نشینند و سماع می‌کنند و به آن مشغول می‌باشند بنگر تا ایشان را آن مسلّم هست یا نی؟ به حقیقت بدان که هر درویشی که او را محبت غالب نگشته است که از هوا بسنده است و محبت او بر عقل او چندان زور نکرده است که آن محبت عشق گردیده است او را سماع مسلّم نیست که از بهر آن می‌گویم تا چنین کسی نباشد او را سماع نگردد زیرا که چون عاشق گردد همه را جمال معشوق بیند و همه آواز معشوق شنود او در محبت حق چنان غرقه باشد که همگی دل او محبت حق دارد چون هر چه شنود همه ازو شنود، اگر بیت گوید و اگر شعر گوید او را دل به هیچ چیز دیگر مشغول نشود مگر به محبوب خویش، از آن می‌گویم که او را سماع مسلّم باشد اما زلف و خال و موی و قد و بالا و سیم بر ولاله رخ و شکر لب و بادام چشم این و مانند این هرگز مسلّم نگردد و هر که از این نوع چیزی بر حق سبحانه و تعالی سماع کند کفر است و تشبیه.

البته این و مانند این نشاید گفت و از این چیزها که می‌زنند هیچ مسلّم نگردد که سر از بند شریعت بیرون برد و اگر نه به هیچ حال.

مسلّم نگردد و هر چه کنند همه را استغفار حاجت باشد و اگر کرده شود و استغفار بر آن واجب بیند به استغفار نیکو شود و در اصل می‌نگرد هر چه رسول ﷺ و صحابهٔ او نکرده‌اند نباید کرد و اگر کسی استغفار بر آن واجب باید داشت و اگر نه شاخی عظیم است از بدعت.

اما آن کسانی که ایشان را محبت غالب گردد از آن ایشان کار دیگر است و آن همچنان است که کسی مسافر گردد یا بیمار گردد اگر در آن کراهای وی بعضی تقصیر افتد معفو عنه باشد کسی که دیو یا پری سایه بر وی افکنند قلم فتوی از وی برخیزد اگر دیگری را در محبت حق تعالی چنان غرقه شود که ساعتی از خود فراتر شود بدان نیز با وی چیز نتوان گفت اما باید که چنین باشد اما هر که این سخن بر دام بندد و نه این باشد زود به مقام زندیقی رسد، اما اگر این بود زود به مقام صدیقی رسد و هر چه رنگ هوا دارد آن بهتر بود که مرد محقق گرد آن نگردد و چنان باید که درویشان که چون به حلقه نشینند از بهر تعلیم علم نشینند تا با صحابهٔ رسول‌مانند کرده باشند نه از بهر بطر و سماع هواآمیز؛ اما از بهر تعلیم و یاد کرد حق سبحانه و تعالی باید نشست تا در مرغزار بهشت باشند. آنگاه اگر در میان ایشان کسی را وقتی و حالتی باشد از سر آن حالت نعمتی بر گویند که با حالت وی راست آید و به احوال وی ساخته باشد، آن زیانی ندارد؛ زیرا که جمله مشایخ آن روا داشته‌اند و کرده‌اند آنچه قومی بنشینند

و در هیچ طاعت و عبادت نباشند مگر به سماع و بسیار وقت باشد که نماز نیز در سر آن کنند و نشست و خاست همه در سرود گفتن و دف زدن و بالش زدن فرا سر آرند. این هیچ کس از ارباب طریقت و اصحاب حقیقت مسلّم نداشته‌اند خاصه هر که را باشد در حلقهٔ درویشان نشانند و وقت باشد که مستورات نیز در آیند برخی به نظاره و برخی خود دعوی آن کنند که ما خود عین کاریم و مردان و زنان به هم در یک خانه آیند و خود را محرم یکدیگر دانند، البته که هیچ پیر و ارباب طریقت روا نداشته‌اند و این راه خرم دنیا باشد نه طریق درویشان.

چنان نباید کرد و رضا نباید داد که بکنند که آنجا فرّ فسادها بسیار تولد کند که این راه درویشان با قومی ناجوانمردان افتاد خراب کردند هر جا که از این کاهلی بی‌دیانتی زندیق رنگی منافق طبعی بود در این راه درویشان آمدند و هر کسی مرقعی در برافکندند و خود را در این قوم بستند که این عالم درویشان عالم بلند است و ولایت فراخ و دولتی بی‌نهایت. هر ناپیراسته‌ای و ناتراشیده‌ای روی به آستانهٔ دولت ایشان نهادند و خود را در میان این قوم افکندند که ما از ایشانیم و هم از این ناکسان قومی به پیری نشستند و بر هر یکی قومی مریدان گرد آمدند و برخاستند و گرد جهان بر می‌آیند و مشتی حکایتهای به دروغ فرا یافتند و از این شهر بدان شهر و از این ده بدان ده و از این پیر بدان پیر و از این زاویه بدان زاویه آمد و شد فرا

گرفتند و اسلام را خراب کردند و این همه از زاویه‌داران جاهل افتاد است در میان درویشان که باز با کوف در یک آشانه فرود آمدند تا مسلمانی در سر این چنین پارسایان شد و مصلحان.

اگر بدین کوی فرو شویم این را پایان نیست؛ اما اگر دوستان ما را می‌باید که از زمرهٔ درویشان باشند چنان باید که با هر کسی ننشینند و از هر جوی آب نخورند و هر کسی را آنجا به خود راه ندهند که نه آزموده باشند و نشست و خاست با علما کنند و دوستی با اهل تحقیق کنند و در راه دین و شریعت اقتدا به علمای محقی متقی متوکل کنند از اهل مجاز و زیغ و بدعت دور باشند و در راه حقیقت اقتدا به اهل صفه و درویشان رسول الله ﷺ کنند و اگر راه و روشی بودی بهتر از آن درویشان، رسول ﷺ از خدای عزوجل نخواستی که:

«اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی یوم القیامة فی زمرة المساکین».

(خدایا مرا مسکین زنده دار و مسکین از دنیا ببر و روز قیامت در زمره مساکین حشر کن).

پس درست شد که بهترین همه چیزها فقر است و بهترین همه طریقتها طریق فقر. بران بباید رفت و از هر کسی چیز نباید شنید و به راه هر کسی نباید رفت و گرد هر محالی نباید گردید و از هر که حال محال آرد دور باید بود و بدان لافهای به دروغ غرّه نباید شد و از آن کسانی که در این شیوه باشند هر چند دورتر توانی بود سودمندتر

باشد؛ زیرا که آن حالهای محال به دروغ مردم فریفته کند هر عاقل که در آن نگرد گوید به همه حال چیزی است که این کس می‌کند؛ اما آن حال که راست باشد خود همه را به رنگ خویش کند. و هرگاه که قومی از درویشان و اهل تحقیق خواهند که ساعتی با یکدیگر بنشینند چنان باید که به حرمت و شفقت نشینند و بر یاد کرد خدای عزوجل؛ و اگر چنان است که خواهند که چیزی بر خوانند بباید کوشید تا هیچ نامحرمی را آنجا نگذارند و اول به قرآن خواندن ابتدا کنند و به آخر ختم به قرآن کنند و از ابیات و اشعار چیزی بر خوانند که اگر کسی را بر حق سبحانه و تعالی سماع کند کافر نگردد و اگر کسی را وقت خوش گردد او را بدان باز گذارند و او حال او بنشولند [؟] و اگر کسی را جامه خرقه شد ملک وی از آن برنخیزد در جامهٔ او تصرف نکنند؛ مگر او در کار ایشان کند و اگر جامهٔ کسی مخروج شود به ستم از وی نکشند که ملک تو از این بر خاست و این از آن درویشان شد. آن هیچ راه نیست چنان نباید کرد و اگر کنند حرام است. و باللّه التوفیق تم تحریر الکتاب بعون اللّه و حسن توفیقه فی اواسط شعبان سنة ستة و ثلاثین و ثمانمائة.

تاریخ تحریر ۸۳٦ هـ ۱۴۳۳ م

مناقب شیخ الاسلام احمد النامقی الجامی قدس سرّه العزیز

کنیت وی ابونصر احمد بن ابی الحسن است و وی از فرزندان جریر بن عبد اللّه البجلی ﷺ که در سال وفات رسول اللّه صلی اللّه علیه و علی آله و اصحابه و سلم ایمان آورده است و وی ﷺ بسیار بلند قامت و با جمال بوده است و امیرالمؤمنین عمر وی را یوسف این امت نام نهاده است.

حضرت شیخ را حق سبحانه و تعالی چهل و دو فرزند داده بوده است سی و نه پسر و سه دختر و بعد از وفات وی چهارده پسر و سه دختر باقی مانده بود و این چهارده پسر همه عالم و عامل و عارف و کامل و صاحب تصنیفات و صاحب کرامات و صاحب ولایت بوده‌اند.

وی قدس سره امّی بوده است که در سن بیست و دو سالگی توفیق توبه یافته و به کوه رفته و بعد از هجده سال ریاضت در چهل سالگی وی را به میان خلق فرستاده‌اند و ابواب علم لدّنی بر وی گشاده و زیاده از سی صد تای کاغذ در علم توحید و معرفت و علم

سیر و حکمت و طریقت و اسرار حقیقت تصنیف کرده است که هیچ عالم و حکیم بر آن اعتراض نکرده است و نتوانسته و این تصنیفات همه به آیات قرآن و اخبار رسول ﷺ مقید و مؤید است. شیخ قدس سرّه در کتاب «سراج السائرین» آورده است که اکنون شصت و دو ساله‌ام که تا این غایت صد و هشتاد هزار مرد است که بر دست ما توبه یافته‌اند و بعد از آن بسیار سال دیگر زیسته.

شیخ ظهیر الدین عیسی که یکی از فرزندان ایشان است در کتاب «رموز الحقایق» آورده است که تا آخر عمر بر دست پدرم ششصد هزار کس توبه کرده‌اند و از راه معصیت به طریق طاعت باز آمده. ولادت حضرت شیخ در سنۀ احدی و اربعین و اربعمائة ۴۴۱ بوده است و وفات وی در سنه ست و ثلاثین و خمسائه [۵۳٦] رحمة اللّه علیه.

النامقی ـ احمد بن ابی الحسن علی بن محمّد بن جریر ابن عبداللّه النامقی ابو النصر الجامی الخراسانی الصوفی توفی سنة ست و ثلاثین و خمسائة (۵۳٦) من تصانیفه انس المستأنسین، انیس التائبین، بحار الحقیقة، دیوان شعره فارسی، رسالة السمرقندی، روضة المذنبین و جنة المشتاقین، سراج السائرین فی ثلاث مجلدات، السر المکتوم فی الطلسمات، فتوح الروح، کتاب الاعتقادات، کتاب التذکیرات، مفتاح النجاة و غیر ذلک.

نصایح و مناجات نایاب

خواجه عبدالله انصاری.

نصایح و مناجات راهرو طریقت

شیخ بزرگوار خواجه عبدالله انصاری رحمه الله «الباری»

ای درویش! بدان که دنیا جهان غرور است نه شهرستان سرور، غدّاره‌ای است غر پیشه و مکاره‌ای غدر اندیشه، زخم نیشش بی‌مرهم است و مطلّقهٔ ابراهیم ادهم است، گریختهٔ غفلت و بد نامی است راندهٔ حضرت بایزید بسطامی است، خانهٔ محنت و بیدادی است. انداختهٔ جنید بغدادی است، جرعهٔ جانسوز تلخی است. پشت پا زدهٔ شقیق بلخی است، خود پرستان دون همت را دَیر است، مردود ابوسعید ابوالخیر است. بگذاشتهٔ اتقیاست، برداشتهٔ اشقیاست. هر که طالب او ذلیل و زبان عذر او کلیل، اهل عبرت را این است دلیل ﴿قل متاع الدنیا قلیل﴾ .

ای سالک اگر از حضرت الهی طمعی داری و خواهی رستنی کوش در زهادت و بر کلمهٔ شهادت رفتنی. در شب کور جوانی تا در روز قیامت چه توانی، برگی افزایی از عملها و ترک نمایی املها که امل اکسون تلبیس است و افسون ابلیس، خصوصاً به وعظ بی‌اشتباهِ

«الدنیا ساعة» و لفظ پر انتباهِ «فاجعلها طاعة» گذر کن به شورستان و نظر کن به گورستان تا ببینی چندین مقابر و مزار و خفته نازنینان صد هزار، جهد کردند و کوشیدند و در تاب حرص و امل جوشیدند، به آب و رنگ جهان شیفته شدند؛ و به رنگ غنائم و اثقال فریفته شدند. به دریاها در آمدند و به کهسارها برآمدند. از جواهر درّه‌ها و از زر و سیم صرّه‌ها، به شور و بیم بر میان بستند. حیله نمودند و نقد ربودند. عاقبت مردند و حسرتها بردند. القصه انبارها انباشتند و غم دنیا بر دل بگذاشتند. ناگاه از کنار امل کشانیدند و جمله را شربت اجل چشانیدند.

دنیا چیست خسی، وای بر کسی که غافل ماند از فردا «واتبع هواه فتردیٰ». نه بینی چندین هزار امنای امین و نقبای روی زمین و هنرمندان متنوع و خردمندان متضرّع که عالمی عتبهٔ ایشان بوسیدند، عاقبت مردند و پوسیدند. آری سرانجام همان است و پایان انجام همان.

ای نفس! ازمرگ بیندیش و امل بردار از پیش، وگرنه دوزخ جای و مأوای تو، وای تو، ببین دوستان پاک و عزیزان زیر خاک که دعای تو را جویانند و به زبان حال گویانند: که ای جوانان غافل و پیران بی‌حاصل دیوانه‌اید که چنین در خوابید؟ و بیگانه‌اید که در نمی‌یابید که در خاک و خون خفته‌ایم و چهره در نقاب چون نهفته‌ایم، هر یکی ماه دو هفته‌ایم و در هفته‌ای از یاد شما رفته‌ایم، ما نیز پیش از

شما به رباط کامرانی بودیم و انبساط جهانبانی می‌نمودیم. پستان عروس دنیا مکیدیم، عاقبت تلخی مرگ چشیدیم و از زندگانی وفا ندیدیم. تا خبر شد هر یکی را علی حده تند باد (ما ینظرون الاّ صیحة واحدة) به باد فنا بر داده و به خاک فنا افتاده. نه از اهل و عیال دیدیم مرحمتی و نه از مال و منال یافتیم منفعتی. هم قانعیم با این همه ندامت، اگر در پیش نبودی روز قیامت. اکنون نه ما را بالشی نه قاشی نه فرشی نه فراشی. نه حره‌ای نه حرمی نه نقده‌ای نه درمی. نه وجوهی نه جباهی نه شکوهی نه سپاهی. نه امکان صوت و صدایی نه سامان نطق و ندایی. کیستیم مشتی گدایی. حظ ما از دنیا حرمان است. شحم و لحم ما نصیب کرمان است، وقتی که ما را امکان بود گوهر در کان بود، می‌یافتیم فراغبالی و داشتیم خوش حالی، نکردیم هنری و نجستیم خبری، در پریشانی افتادیم و بر همان جان دادیم، اگر ندارید جنون در ما نگرید کنون که روح هر یک می‌زارد واشک به حسرت می‌بارد و مصیبت حال خود می‌دارد. حاصل ما نه تایی است در پرده‌ها، پشیمانی است بر کرده‌ها.

ای مژده یافتگان «لهم البشریٰ» چه می‌کنید این گنده پیر شوهر کش را، روی آورید به راه و در ما کنید نگاه که نه از نام ما خبری است و نه از اجسام ما اثری است، ابدان ما ریزیده و اشخاص ما پوسیده، کلّه‌های ما کوفته و مقبرهٔ ما ناروفته، خانمان ما خراب، منزل و مکان ما تراب. در بستر ما دیگری، نائب یتیمان ما از خانه غائب،

طرهٔ طرار ما باد برده و لالهٔ رخسار ما خاک خورده، ابروی خمیدهٔ ما هلاک، نرگس دیدهٔ ما به خاک. عقیق لبان ما گرد آمیخته و دُرّ دندان ما در لحد ریخته. بلبل فصیح زبان فرو بسته، حقهٔ یاقوتی دهان درهم شکسته، جوارح چابک ما و اعضای نازک ما زخم خوردهٔ شورستان و خاک تودهٔ گورستان، مرغ روح از ما رمیده و خاک حسرت از خاک ما رمیده. عبرت زایندگانیم و موعظت آیندگانیم، به باد دهانی در بندیم و به باد زبانی خرسندیم، و آن هم مجملی است نامفسر و دولتی است نامیسّر. ما در خاک تیره و شما در خواب «ان فی ذلک لعبرة لاولی الاولباب».

ای سالک! نشان خردمندی و مآرب هنرمندی آن است که چون این کلمات را در نظر آری باید که دل از اغلال غفلت به در آری و امل را بگذاری و دل از دنیا برداری، و پیش از رحلت از این دنیا حاصل کنی زاد تقوی، و بر هر چه شوی مالک، گویی «کل شیء هالک». تاعون الهی باشد نصیر «غفرانک ربنا و الیک المصیر».

الهی به حرمت آن نام که آنی و به حرمت آن صفات که چنانی، به فریاد ما رس که توانی، اگر بانگ کنم گویی دعوی است وگر خاموش نشینم گویی بی‌معناست. اگر بخندم گویی شقراق است و اگر گویم گویی زرّاق است.

ای یکتای بی‌دگر، ای دانای بی‌فکر، به کرم در عجز ما نگر، حلاج، انا الحق گفت تاج‌دار شد. عبداللّه حق گفت باجدار شد.

الهی اگر بندگان را عقاب کنی طومار کرم تباه شود، اگر کردهٔ ما در گردن ما کنی رویها سیاه شود.

ای درویش! بامدادان که برخیزی در آیینه نظر کن، اگر رویت خوب است کار زشت مکن، و اگر زشت است دو کار زشت به هم جمع مکن، هر چه موجود است حجاب معبودست، موجود از پیش بردار تا به معبود رسی، اگر بندهٔ تو تو را بایستی [1] چنان زیستی که تو را شایستی، هر که را قدم بر سر هفت اختر رسیده باشد قلمش بر هفت کشور کشیده باشد. علمی که از قلم آید از آن چه خیزد؟ علم آن است که حق تعالی در دل بنده ریزد، به خدا که دود از آتش و گرد از باد چنان نشانی ندهد که مرید از شیخ و شاگرد از استاد، همه را نیستی، مصیبت و مرا غنیمت، کاردان کار می‌راند و مدعی ریش می‌جنباند. اگر می‌دانی که می‌داند پشیمان شو و اگر نمی‌دانی که می‌داند مسلمان شو. ازو خواه که دارد و می‌خواهد که خواهی. از آن مخواه که ندارد و می‌ترسد که ازو بخواهی. تو راه نرفته‌ای از آن ننمودند. ورنه (مصرع) که زد این در که درش نگشودند. اگر تو خالق را بشناختی به مخلوقی نپرداختی.

ای کریمی که بخشندهٔ عطایی، وی حکیمی که پوشندهٔ خطایی، و ای صمدی که از ادراک جدایی، و ای احدی که در ذات و صفات بی‌همتایی، و ای خالقی که راهنمایی، و ای قادری که خدایی را

---

۱ - بایستی:می‌خواست.

سزایی، حال ما را صفای خود ده و دل ما را هوای خود ده، چشم ما را ضیای خود ده، ما را آن ده که آن به و مگذار ما را به که و مه.

الهی عبدالله را عمر بکاست و عذر نخواست، الهی به نام آن خدایی که نام او راحت روح است و پیغام او مفتاح فتوح و سلام او در وقت صباح، مؤمنان را صبوح و ذکر او مرهم دل مجروح و سپر او بلانشینان را کشتی نوح است، عذر ما راپذیر و بر عیبهای ما مگیر.

ای جوانمرد در این راه مرد باش و در مردی فرد باش، با دل پر درد باش.

ای دلیل هر برگشته وی رهنمای هر سرگشته، خواندی تأخیر کردم، فرمودی تقصیر کردم، الهی عمر خود بر باد کردم، بر تن خود بیداد کردم. الهی بساز کار من، منگر به کردار من. هر چه گویم رستم، شغلی دگر دهی به دستم.

الهی از پیش، خطر و از پس راهم نیست، دستم گیر که جز فضل تو پناهم نیست. ای بود و نبود من تو را یکسان، از غم مرا به شادی برسان.

الهی اقرار کردم به مفلسی و هیچ کسی. ای یگانه که از همه چیزها مقدسی، چه شود گر مفلسی را در نفس آخر به فریاد رسی.

الهی چون با تو نمی‌گویم افکار می‌شوم، چون با تو می‌گویم سبکبار می‌شوم، الهی ترسانم از بدی خود، بیامرز مرا به خودی خود. ابلیس در آسمان زندیق شد، ابوبکر در بتخانه صدیق شد.

بر گناه دلیری مکن که حق صبور است، خویشتن را غرور مده که او غفور است. بیدار شو که بیگاه می‌شود، مبادا که آخر کار تو تباه شود، گناه را به تقدیر اله دان تا بی گناه آیی، طاعت را به توفیق اللّه دان تا به راه آیی.

الهی در دلهای ما به جز تخم محبت خود مکار و برین جانهای ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و برکشت های ما جز باران رحمت خود مبار.

پادشاها گریخته بودیم تو خواندی، ترسان بودیم بر خوان «لا تقنطوا» تو نشاندی. الهی بر سر از خجالت، گرد داریم و در دل از حیرت، درد داریم. ورخ از شرم گناه زرد داریم.

الهی اگر دوستی نکردیم دشمنی هم نکردیم. اگرچه بر گناه مصّریم بر یگانگی حضرت تو مقریم. الهی در سر خمار تو داریم و در دل اسرار تو داریم و به زبان اشعار تو داریم.

الهی اگر گوییم ثنای تو گوییم و اگر جوییم رضای تو جوییم.

الهی بنیاد توحید ما را خراب مکن و باغ امید ما را بی‌آب مکن. کشت ما را بی‌گیاه مکن و به گناه روی ما را سیاه مکن.

الهی بر تارک ما خاک خجالت نثار مکن و ما را به بلای خود گرفتار مکن.

الهی آنچه بر ما آراستی خریدیم و از دو جهان، محبت تو برگزیدیم. جامهٔ بلا بریدیم و پردهٔ عافیت دریدیم.

الهی بایستهٔ تو پیش از اطاعت مقبول و نابایستهٔ تو پیش از معصیت مجهول.

الهی به لطف، ما را دستگیر و پای‌دار. دل در قرب کرم و جان در انتظار و در پیش حجابها بسیار حجابها از پیش بردار و ما را به ما باز مگذار یا رحیم و یا غفار یا حلیم و یا ستار.

الهی دلی ده که در کار تو جان بازیم، جانی ده که کار آن جهان سازیم. تقوی ده تا از دنیا ببریم، روحی ده تا از عقبا برخوریم. یقینی ده تا درِ آز بر ما باز نشود، قناعتی ده تا معدهٔ حرص ما باز نشود.

الهی دانایی ده تا از راه نیفتیم، بینایی ده تا در چاه نیفتیم. دست گیر که دست آویزی نداریم، بپذیر که پای گریزی نداریم.

الهی در گذار که بد کرده‌ایم، آزرم دار که آزرده‌ایم. طاعت مجوی که آن نداریم، از هیبت مگوی که تاب نیاریم.

الهی مگوی که چه کار کرده‌اید که دروا شویم، مپرس که چه آوردید که رسوا شویم.

الهی توفیق ده تا در دین استوار شویم عقبی ده تا از دنیا بیزار شویم، نگاه دار تا پریشان نشویم به راه آر که سرگردان نشویم.

الهی بیامرز تا سرّ دین بدانیم، بر افروز تا در تاریکی نمانیم. تلقین کن تا آداب شرع بدانیم، توفیق ده تا در خلاب طمع نمائیم. تو نواز که دیگران ننوازند، تو بساز که دیگران نسازند. همه را از خودپرستی رهایی ده، همه را به خود آشنایی ده. همه را از مکر شیطان نگاه دار،

همه را از کینهٔ نفس آگاه دار.

الهی دلی ده که طاعت افزاید، طاعتی ده که به بهشت راه نماید، عملی ده که درو آتش هوا نبود. عملی ده که در او روی ریا نبود، دیده‌ای ده که عز ربوبیت تو بیند. دلی ده که ذّل عبودیت تو گزیند، نفسی ده که حلقهٔ بندگی تو در گوش کند. جانی ده که زهر حکمت را به طبع نوش کند.

الهی تو ساز که از این معلولان شفا نیاید. تو گشا که ازین مغلولان کاری نگشاید.

الهی به صلاح آر که نیک بی‌سامانیم. جمع دار که نیک پریشانیم.

الهی ظاهری داریم شوریده، باطنی داریم در خواب، سینه‌ای داریم بر آتش، دیده‌ای داریم پر آب. گاه در آتش سینه سوزانیم و گاه در آب، چشم غرقاب.

الهی اگر نه با دوستان تو در رهیم آخر نه سگ اصحاب کهف در گهیم، آن که به جان زنده است از زندگانی محروم است آن که جان بداد زنده حیّ قیّوم است. اگر سر این کار داری خیز و قصد راه کن، نی زاد بر گیر و نی همراه را آگاه کن. عاقبت را بناز سخن کوتاه کن، هزار نوحه گر نه بس مرا وقتی که سر به زانوی خویشم. هزار مطرب نه بس مرا وقتی که از تو اندیشم. دوستی او ما را هست کرد و رها کرد، نشانی فراداد و نشانهٔ بلا کرد، روزگاری او را می‌جستم خود را می‌یافتم. اکنون خود را می‌جویم او را می‌یابم. لقمهٔ حرام و راضی

شدن به نام اللّه داند که ماتمی بود تمام، بلایی که تو را مشغول کند بدو، به از عطایی که تو را مشغول کند ازو. همه عیشها در بی‌عیشی است، همه توانگریها در درویشی است. دانی که زندگانی کدام است؟ آن کس که همیشه بی‌نام است و از حق بر دل وی پیام است و بر زبان و دل او ذکر دوست مدام است. دنیا او را دام است و عقبی با او بی‌نظام است از هر دو او را مولی تمام است، انتظار را طاقت باید و ما را نیست صبر را فراغت باید و ما را نیست. بندگی کردن جز مهلک را بر بنده حرام است تو او را بنده باش همه عالم تو را غلام است. کشته‌ای دیدی از جور زمان من آنم. تشنه‌ای دیدی میان دریا من همانم. هر کوه که نه برآوردهٔ مهر اوست هامون است. هر آب که نه از دریای اوست همه خون است.

ابو معشر بلخی گوید (رحمة اللّه علیه) که بر من شش چیز واجب است، دو به زبان دو بر دل، دو بر تن، آنچه به زبان است ذکر خدا و سخن به نیکو و آنچه بر دل است بزرگ داشتن امر خدا و شفقت بر خلق و آنچه بر تن است طاعت خدا و رنج خود از خلق برداشتن.

الهی از هیچ همه چیز توانی و[به] هیچ چیز نمانی. هر که گوید تو چنین و چنانی تو آفرینندهٔ این و آنی.

الهی ضعیفم خواندی و چنین است. هر چه از من آید در خور این است، اگر با خدا ناز داری، پیران را نیاز آری زهد و زاری از بهر مرداری و آنگاه تو کیستی بگو باری، انکار مکن که انکار شوم

است، انکار کننده از این دولت محروم است، سر فرود آر تا به هر دری در گریزی. همت بلند دار تا به هر خسیس نیامیزی، خوش خوی باش تا به هر دلی بیاویزی. طاعت رها مکن. چون کردی بابها مکن، سخن با تو می‌گوید من ترجمانم، تیر قهر بر جان تو او می‌زند من کمانم. اگر جان ما در سر این کار شود شاید که ما را این کار جان می‌فرماید.

الهی اگر تو خواهی همه آن کنی که خواهی. چون همه آن کنی که خواهی پس از این مفلس بیچاره چه خواهی؟ دوستی را آن شاید که در وقت خشم بر تو بخشاید، اگر در آیی در باز است و اگر نیایی حق بی‌نیاز است. محبت در زد و محنت آواز داد، دست در عشق زدم هر چه بادا باد. خوش چیز است عالم نیستی هر کجا که بیستی کسی نگوید که کیستی. دفع تقدیر تو را توان ندارم، عذر تقصیر بر خود را زبان ندارم. چون درمانی فراری تنی. چون کارت برآید عاصی منی. عیبی که در شماست دیگر آن را ملامت مکنید. داد طاعت نداده دعوای کرامت مکنید. از دیدار شناخت نیاید، دیدار بر مقدار شناخت آید. اگر بقا می‌خواهی در فناست و اگر باقی می‌خواهی خداست. چون از خودی خود رستی به حق پیوستی. عذر بسیار خواستن بی‌مروتی است، عذر قبول نکردن بی‌فتّوتی است. دیوانه بهار دید گفتا دی است، جنبیدن هر کسی از آنجاست که وی است.

الهی اگر نه آغاز کارستی لاف مهر تو را هرگز که یارستی، اگر نه تو را حدیث ایمن ساختی پسر عمران به طلب «ار نی» کی برخاستی، اگر نه تو را این معنی بایستی، محمّد مصطفی ﷺ «قاب قوسین» را چه شایستی.

الهی اگر در تو مینگرم می‌نازم و گر به خود در می‌نگرم در نیازم و اگر با نفس می‌نگرم می‌گدازم.

رباعی

یارب ز تو آنچه من گدا می‌خواهم
افزون ز هزار پادشا می‌خواهم
هر کس بدر تو حاجتی می‌طلبد
من خود به جهان از تو تو را می‌خواهم

الهی از بخت خود چون بپرهیزم و از بودنی کجا گریزم؟

رباعی

اندر ره حق تصرف راز مکن
چشم بد خود به عیب کس باز مکن
سرّ همه بندگان خدا می‌داند
در خود نگر و فضولی آغاز مکن

نوع دیگر از نصایح

بدان که اول چیزها خداست عزوجل و بازگشت همه چیزها به

اوست. چون او دهد کسی نتواند که بستاند. تو او را نگاه دار تا تو را نگاه دارد. عمر را در پرستش او صرف کن، نمایندهٔ صراط مستقیم حق تعالی را دان، عقل را بنیاد ایمان شمر، پیغمبر را زنده دان، قرآن را امان دان، نماز و روزه و حج و زکوة و غزا را بگزار و فراموش مکن. صبور باش تا به مراد رسی، خوی نیک برای مردم اهل دار، بر نیکوکار بهانه جوی مباش. بر پیره زنان اعتماد مکن، مخنثان را در خانهٔ خود راه مده، وفا از مردم اصلی جوی که خطا نکند، دل را و جامه را پاک دار تا به مراد رسی. با مردم فرومایه منشین. خویشان درویش را دلخوش دار.

بدترین عیب بسیار گفتن را دان، عمر در نادانی به آخر مرسان، بیاموز و بیاموزان، علم اگر چه دور باشد به طلب، تا به سنت رسول الله ﷺ عمل کرده باشی که ﴿اطلبوا العلم ولو بالصین﴾ .

کم گوی و کم خور و کم خفت، در سختیها صبر پیشه گیر، بر گذشته و شکسته و ریخته افسوس مخور، تمامی زندگانی با عافیت و صحت شناس، زیرکی تمام عافیت‌شناسی را نام نه، عمر را عنایت دان. تندرستی را غنیمت شمر، اجل را در هیچ حال فراموش مکن، آنگاه ترس که ایمن باشی، از فقر و جهاد فخر کن، پنهان خود را به از آشکار دار، ندیم جهان دیده را گزین، با سپهبد سخن مگوی، از سلطان قاهر و جابر بر حذر باش و اندک عفو او را بسیار دان.

عفو از هیچ سزاوار دریغ مدار، با هیچ بدی همداستان مباش، بلا

را به صدق دفع کن. اگر مجال بود تدبیر با عاقلان کن، پیران کار دیده را حرمت دار، از آموختن علم و پیشه عار مدار، کار از خود چنان نمای که از آن در نمانی، جرم و بهتان بر هیچ کس منه تا انفعال به تو باز نگردد. تا نیکو نیندیشی مگوی. سود هر دو جهان در صحبت دانا شناس، معیوب را شوم دان، جمع مال را اقبال و خرج ناکردنش را ادبار و وبال دان. خود را از همه عالم کمتر دان، بیهوده گویی را سر همه فتنه‌ها دان.

دوستی نمودن دشمن را دوستی مدان، توانگری مطلق، خرسندی را دان. رضا دادن به فساد را سر معاصی دان، عالمان را دانا و بینا شمر، نادان را زنده مشمر، نسیه را مال مدان، بر آوردن حاجات را بزرگ کاری دان. دلیری بی‌سلاح را نادانی دان. از تقوی زاد آخرت بساز. ناشنیده مگوی. تا نپرسند مگوی. تن را در دریاهای آرزو غرقه مکن. به غم کسان شادی مکن. محال را با هیچ تأویل باور مکن. هیچ کس را به خصومت و جنگ وعده مده. از فرمانبرداری نفس حذر کن.

مال را فدای تن کن، تن را فدای مآل کن. دوست را به تواضع بنده کن، از گناه لاف مزن، عزت را از هیچ سزاواری باز مدار، در سفر خود را از آن خوش‌تر دار که در حضر داشتی، اگر صلح بر مراد نرود جنگ را باش، گمان خلق در حق خود خطا مکن، در جایی که باشی گستاخ مباش که خدای تعالی باتوست، در مهمات ضعیف رأی و

سست همت مباش، عهد را در حالت غضب و سخط نیکو دار، چیزی مگوی که عذر باید خواست. چون پیش بزرگی نشینی همه گوش باش، چون او سخن گوید تو خاموش باش.

در جایگاه تهمت مرو، بنده‌ای که فروختن خواهد در خانه مدار، غم با کسی گوی که از تو کم تواند کرد، سرّ خود با زن مگوی، بیمار را و نادان را و مست را پند مده، شغل اگر چه خورد بود بنا آزموده مفرمای، دوستان را از عیب خودشان آگاه مکن، چون به خانهٔ کسان در آیی چشم را صیانت کن، مردم را به معامله بیازمای آنگاه دوستی کن، بهترین زندگانی نیکنامی را شناس. مردمان را به چرب زبانی مفریب. با صاحبان دولت مکاوحت مکن، به عیب خود بینا باش تا به جایی رسی. با دشمن مشورت مکن چون کردی هر چه او گوید مشنو، خود را از معتمدان گردان تا بر تو اعتماد کنند، به زیارت مرده و زنده برو، راحت از رنج طلب، دستی می‌جنبان تا کاهل نشوی، روزی از خدا دان تا کافر نشوی، پای از گلیم خود دراز مکن، به ظاهر فریفته مشو.

الهی همه از فردا ترسند من از دی، ا لهی دیر خشم و زود آشتی در این نومیدم بگذاشتی با ما تابکی کرک آشتی. الهی بنده را از سه آفت نگاهدار از وسواس شیطانی و هوای نفسانی و غرور نادانی.

الهی تو به رحمت خویش و من به حاجت خویشم، تو توانگری و من درویشم.

الهی به بهشت و حور چه نازم، مرا دیدهٔ ده که از هر نظری بهشتی سازم. باش تا راه مصاف وا شود سواره از پیاده جدا شود، هر که نور اخلاص یافت از ریا خلاص یافت، طاعتی با ریا آراسته چون خانه‌ای است عاریتی خواسته.

رباعی

خواهی که در این زمانه فردی گردی
واندر ره دین صاحب دردی گردی
روزان و شبان بگرد مردان می‌گرد
مردی گردی چو گرد مردی گردی

هر دل که در او تخم محبت پاشیدند عالم، خط ملامت بر آن دل کشیدند، با دشمن ظاهر جنگ کردن آسان است کار با دشمن باطن است که قصد او به ایمان است. چون باد مباش که به هر ناکسی وزی. چون آتش مشو که با هر خسی در آویزی. چون آب مباش که به هر ناجنس بیامیزی. چون خاک مباش که با هر اهل سازی، دین در سر درم مکن. دل در سر شکم مکن. ای پارسای دین فروش، دین خود را به لقمه مفروش.

الهی اگر در فتنه های آخر زمانیم سزای آنیم که روزان و شبان در عصیانیم. هشیار باش که عقبه باریک است کم خسب که گور تنگ و تاریک است. کرامات نه بر آب رفتن است. کرامات عین حقیقت جستن است، بهار سه است: بهار تن، بهار دل، بهار جان، بهار تن ادب

است. بهار دل وفاست، بهار جان بقاست.

در این راه نفسی باید مرده، دلی می‌باید زنده، جانی می‌باید فرخنده. ما دلی داریم مرده، نفسی داریم زنده، جانی در تفرقه و ایّامی پراکنده، مصلحت دوستی را آن که سزاوار باشی که از عطا افکار باشی، عام بر آنند که تا دعا نبود اجابت نبود. خاص بر آنند که تا اجابت نبود توفیق به دعا نبود، دنیا نه سرای آسایش است اگر آسایش است آن هم آزمایش است. از زندگانی در عذابیم گویی بر آتش کبابیم نه بیداریم و نه در خوابیم. بزرگ چیزی از ما فوت شد. عمر گذشت و وقت موت شد.

الهی نه دربندم نه آزادم. از تو نه رنجورم نه دلشادم، در سخاوت چون باد باش که بر هر کس برسی اما در صحبت، وحشی باش که با هر کس نیامیزی، قرآن از دوست یادگار است چون دوست حاضر است با یادگار چه کار است.

الهی «یحبهم» تمام است «یحبونه» کدام است، هر که نه عاشق است مستور است روز را چه کند آن که شب کور است، تو در نام توانگری و در کیسه دانکی نه، از خراب خراج می‌خواهند زهرهٔ بانگی نه. بهشت به بها نه می‌دهند به بهانه می‌دهند، نشان زهد سه چیز است کوتاه گرفتن امل، حقیر دیدن عمل، نزدیک دانستن اجل.

در هر کاری یاری طلب کن، سرمایهٔ عمر توحید را شناس و تقوی را بنیاد آن. اعتقاد پاک را گنج بی‌زوال شمر، به صبر بلندی جوی.

طاعت حق را غنیمت شمار، دنیاپرست مباش که خدای تعالی را پرستیده باشی. سلاح از علم ساز، از راستی شفیع‌انگیز. نجات نفس در عبادت جوی. سخن از عبادت گوی. همه وقت مرگ را یاد دار.

گذشتن از خود رسیدن به حق دان، نفس را مراد مده که بسیار خواهد. به زاهد جاهل اعتقاد مکن. خویشتن‌شناسی را سرمایهٔ بزرگ دان، بر طاعت حریص باش. تقوی را حصن حصین شناس. از دشمن دوست‌نما حذر کن، از نادان مغرور اجتناب نمای، ناشنیده و نادیده مگوی، مردم را به افراط منکوه و مستای. آن که به گوش شنیده‌ای هوش دار. راست گوی و عیب مجوی، راستی که به دروغ ماند مگوی اگر چه زیان رسد، در جواب تعجیل منمای. قول از راستی باز مگیر، تا نپرسند مگوی، تا نجویند مرو، مفروش آنچه نخرند، در گذار تا در گذارند از خود لاف مزن بلا را نتیجهٔ هوا دان، آنچه ننهاده‌ای برمگیر، ناکرده کرده مشمر، دل را بازیچهٔ دیو مساز، هر چه بر خود روا نداری بر دیگران روا مدار، بندهٔ حرص مباش، خفتهٔ غفلت مشو، نان همه کس را مخور. نان از هیچ کس دریغ مدار از درویشی مترس، از توانگری مناز، از دادهٔ خدای تعالی خور تا کم نشود، سرمایه به آرزوی سود بسیار از دست مده، سودی که در آخرت دارد بگذار، امانت نگهدار تا توانگر باشی، عافیت به فرمان نفس از دست مده، از دشمن خانگی بیشتر ترس، از عاجز نو کیسه وام مخواه، با نشناخته همسفر مباش. اندک خود را به از بسیار دگران

دان. تا بتوان نیاز خود را بر خلق عرضه مکن، منت بدار منت منه، مردم آزاری بر خود راه مده، خویشتن را بندهٔ چیز کسان مساز، حاجت روایی را کار بزرگ شمار. عقوبت به اندازهٔ گناه کن به هر جای که باشی خدای را حاضر دان، گستاخ مرو. عورتان را بر مردان استوار مدار، از عادت فرومایگان پرهیز کن، عهد را با وفا رسان، وقت را غنیمت دان، دوستی دلها درستی و کم آزاری است، خود را از حال خود غافل مساز. تا از محاسبهٔ خود نپردازی در دیگران شروع مکن، مگو آنچه نتوانی شنید، سعادت دنیا و آخرت در صحبت دانا شناس. توانگری که ز درویشی ایمن بود قناعت است، از دوست به یک جفا مگرد، دوست را در خشم آزمای، مصاحب را در وقت نیستی تجربه کن.

بدان که خیر نیست مگر در صحبت سه تن: عالمی که تو را از عیب تو باز دارد و بر پرهیز آرد. درویشی که در صحبت او متواضع باشی و به خیرات پیوندی. صاحب دلی که بر سر وی ابر رحمت بارد مگر از آن چیزی بر تو بارد.

ایمان بر سه وجه است بیم است و امید است و مهر است، بیم چنان می‌باید که تو را از معصیت باز دارد، امید چنان می‌باید که تو را به طاعت آرد و مهر چنان می‌باید که در دل تو تخم محبت کارد.

الهی اگر چه دور می‌دانند نزدیک‌تر از جانی، هر نشانی که دهند بر تو ارزانی. مزدوران از تو به مزد راضی و عاصیان خجل از مستقبل و

ماضی، به روز خنده و به شب خواب و دل در جمع اسباب، اگر مشتاق نیازمندی کو طریق نیازمندی، از جان به تن چرا خرسندی، و دل خود را چرا چنین می‌پسندی.

الهی ما را از سه چیز نگاه دار از محرومی در وقت بار و از مناقشت به روز شمار و از خجالت به وقت دیدار.

الهی سه چیز ما را کرامت کن: صحت تن و فراغت دل و صفای وقت.

داری بخور و بخوران تا نمیری همچو خران. کفر از اسلام پیش و هوا از کفر بیش. خداپرست، درویشِ توانگر و هواپرست توانگرِ درویش.

الهی اگر من توانستمی که از جرم بگذشتمی خود به اول جرم برنداشتمی، چون جرم من منم توبهٔ من چیست؟ چون عذر پذیرفت در همه عالم چون من کیست، چون حاضر است به ادب زی. چون ناظر است به طرب زی. وابستهٔ او را علت نیست، ناوابستهٔ او را حیلت نیست. از بوده نالم یا از نابوده؟ از بوده محال است و از نابوده بیهوده. عدل او پنهان است و فضل او آشکار. او هم گوید که برخیز و هرگاه که قصد کنم به گستاخی سرم کوبد که مگریز.

یکی را دوست می‌خواند و یکی را میراند و کس سّر قبول ورّد او نداند، ابلیس را از آسمان میرانند، ابوبکر را از بتخانه می‌خوانند، ابلیس در آسمان زندیق شد، ابوبکر در بتخانه صدیق شد، این کار

هدایت است تا باکه عنایت است.

الهی بنده جرم کرد و خسته دل و آلوده دامن شد. منادی کرم آواز داد که نصیب مؤمنان مغبونان باش رحمت سبقت گرفت فضل و کرم ضامن شد، لاجرم سگی آن سبع را ثامن شد.

الهی اگر تن محروم است دل مطیع است و اگر بنده گنهکار است کرم تو شفیع است.

الهی ما را خواستی و ما آن خواستیم که تو خواستی. ما را بیاراستی چنان که خود خواستی.

الهی من چه اهل خواست و در خواستم، از نیک و بد خویش بکاستم. سّر عنایت به دست کفایت نه من پیراستم. اگر گنج عزّ خود در خرابی عجز من نهی من بدین راستم، کریما روز آخر، حق خویش مخواه چون من در روز اول بود خویش نخواستم. هر بنده‌ای که بندگی کند آزادی یابد. کمال مرد در بندگی است و عزت وی در تواضع و افکندگی است. یار نیک بهتر از کار نیک، یار بد بدتر از مار بد، یار نیک تو را به عذر آورد یار بد تو را به عجب آورد، یار نیک تو را به ایمان برآورد و یار بد تو را از ایمان برآورد. نعوذ باللّه. اگر یار نیک داری طرب کن اگر نداری طلب کن. صحبت با صالحان دار که صحبت را اثر است. مس در صحبت کیمیا افتاد زر گشت. هستهٔ خرما به دست دهقان افتاد درخت پر بر گشت و آنگاه به دست هیزم کش افتاد خاکستر گشت. اما دیدهٔ پاک باید تا پاک بیند. جوهری

استاد باید که دُر از سنگ ریزه چیند. دانی که دیدهٔ سر را که نگاه دارد؟ آن که دیده را در سر نگاه دارد و جز بر دوست نگمارد. اگر تو خود را بشناختی از شادی و نشاط بگداختی. اگر صحبت خود را در یافتی با هر دو عالم نپرداختی.

الهی هر که پنداشت که تو را به خویش شناخت نه تو را و نه خویش را شناخت، بدان که تن خدمت را به دل رساند و دل معرفت را به جان، پس از شناخت و خدمت میاسای یک زمان.

الهی نظر خود بر ما مدام کن و این شادی خود بر ما تمام کن. ما را بر داشتهٔ خود نام کن، به وقت رفتن بر جان ما سلام کن. صدیقان از گناه پشیمانند و از طاعت خجل، عذر بر زبان دارند و تشویر در دل، گیتی فانی و تباه و مولی دوست و همراه، بندهٔ آنی که در بند آنی، مهر از کیسه بردار و بر زبان نه. مهر از درم بردار و بر ایمان نه.

الهی برین بساط پیاده مانده‌ایم، رخ به هر که می‌آریم اسب بر ما می‌دواند، از آن که فرزین طاعت ما کج می‌رود. در آن ساعت که در شامات اجل مانده باشیم و دو اسبه رخ به دار بقا نهاده و فرزین ارادت در بند حیرت از مرکب علم و عمل پیاده مانده از پیل دیو صورت‌مان در امان دار، توانگران به زر و سیم نازند و درویشان قوت از «نحن قسمنا» سازند.

یافت رضای حق در سه چیز است اول شکستن هوا دوم از پیش

برداشتن سوا سوم کمک کردن نام[1] و نوا.

درویشی چیست ظاهری بی‌رنگ و باطنی بی‌جنگ، درویشی نه نام داردو نه ننگ، نه صلح دارد و نه جنگ، دنیا را بر خلق باش و زنده می‌باش. خوش باش و درون کس مخراش. آنچه در پیشانی پیر پنهان است آن نهان به از هر دو جهان است، نظر پیر کیمیاست، وجود مرید را زر کند چشم پیر اژدهاست، دل مرید را زیر و زبر کند.

الهی شراب شوق در جان منصور حلاج افزون شد، آن شراب در آن نگنجید به سر بیرون شد، ابلیس از آن جرعه‌ای بیافت جاوید ملعون شد. به جرعه‌ای از آن شراب اویس قرنی میمون شد.

الهی کسی که تو را عمری خواند نسزد که امیدش واماند. دل در خلق مبند که خسته شوی، دل در حق بند تا رسته شوی، اگر پایداری در بند او دار و اگر سری داری در کمند او آر، دوست دریاست باقی همه جوی، اگر در جویی از دریا جوی.

عبداللّه گنجی بود پنهانی کلید او به دست خرقانی، ناگاه برسیدیم به چشمۀ زندگانی، چندان وا خوردیم که نه عبداللّه ماند نه خرقانی. درخت را آب و طفل را شیر باید. شریعت را استاد، طریقت را پیر باید.

الهی نه ظالمی که گویم زینهار، و نه مرا بر تو حقی که گویم بیار. کار تو داری میدار این بر داشتۀ خود را فرو مگذار، درویش آب در

۱-نان و نوا.

چاه دارد، و نان در غیب، نه تمنا در سر و نه زر در جیب، جوینده گوینده است و یابنده خاموش. گفت نوشی است همه زهر؛ و خاموشی زهری است همه نوش. هر چه به زبان آید به زیان آید، نفس بت است و قبول خلق زنّار، جمله حقیقت بگفتم به یک بار. محبت با محبت قرین است، عاشق را بلا در پیش و دیگران را در کمین است. توحید آن نیست که او را یگانه دانی، توحید آن است که او را یگانه باشی. آنچه تو راست ندانم روزی کیست و آنچه روزی توست ندانم در دست کیست.

الهی اگر من بمیرم در مملکت خلل آید و مرا دیر از این جهان به دل آید که من در مملکت بکارم و از دو گیتی یادگارم. از حسین منصور حلاج پرسیدند که محبت چیست؟ گفت: «اولها حبل و آخرها قتل» اول رسنست و آخر دار. اگر سر این داری دار و اگر نه در گذار.

الهی آمرزیدن ابوبکر و عمر چه کار است رحمتی که گر همه را نرسد چه مقدار است[1]. اگر بر آب روی خسی باشی و اگر بر هوا پری مگسی باشی دلی به دست آر تا کسی باشی. در ظاهر کعبه [ای] بنا کرد که آب و گل است و در باطن کعبه [ای] بنا کرد که جان و دل است، آن کعبهٔ احجار است و این کعبهٔ اسرار است، آن کعبهٔ طواف

۱ـ یعنی رحمتت باید برای همگان، عام باشد، نه تنها مختص مقربان دربارت همچون ابوبکر و عمر رضی الله عنهما.

اصناف خلایق است و این کعبه مطاف نظر خالق است. آن کعبه بنای ابراهیم خلیل است و این کعبه بنای رب جلیل است. آنجا مروه و صفاست اینجا مروت و وفاست. آنجا محل صفات است اینجا تجلی ذات.

رباعی

در راه خدا دو کعبه آمد منزل
یک کعبهٔ صورتست یک کعبهٔ دل
تا بتوانی زیارت دلها کن
کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل

یار باش بار مباش گل باش خار مباش

الهی دیده‌ای ده که دشمن بیند افکار شود، چون دوست بیند هزار شود. یکی چهل سال علم آموزد و چراغی نیفروزد یکی سخنی گوید و دل خلقی بسوزد. دشوار است دشوار است تا از خود نرهی کار است. ای از یک قطره منی در ترازوی قدرت چند منی، هان گمان بد نبری که از گمان خود برنخوری، سخن حلاج شنیدم نه قبول کردم و نه انکار، من نه صرافم مرا به قبول و انکار چه کار. هر که خواست بار او از دل ما برخاست. همه از روز پسین پرسند من از روز پیشین. هر که بر خود بندد بر خود خندد.

الهی نواختهٔ طور را می‌گویی که بدان چشم که در توانگران می‌نگری در درویشان نگر، کریما تو اولی‌تری که بدان چشم که در

مطیعان نگری در مفلسان نگری.

نان از سگ دریغ نیست صحبت از بایزید دریغ است. دنیا دشمن می‌داری به خور تا نماند؛ و اگر دوست می‌داری بده تا بماند. حق تعالی دنیا را بیافرید و قومی بیاراست و گفت ای جوانمردان، دو گیتی از آن ماست یکی را همت بهشت و یکی را همت دوست، فدای آنم که همه همتش اوست. آنها که الٰه را بشناختند به عرش و کرسی نپرداختند. از آسمان کلاه می‌بارد اما بر سر آن که سر فرو دارد، در رنگ و پوست منگر در نقد دوست بنگر. هر روز که برمی‌آید ناکس ترم، چندان که می‌دوم واپس‌ترم. هر که در آمیخت در آویخت در شغل افتاد و از عافیت بگریخت. مرا دل از بهر تو به کار است، وگرنه چراغ مرده را چه مقدار است. چه کنم تا بیاسایم، خون دل از دیده بپالایم. نه کلید من دارم که در بگشایم، کریم نیستم؟ بر خود ببخشایم (قال النبی علیه الصلوة و السلام)، «اِذَا اَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ خَیْراً، اَبْصَرَهُمْ بِعُیُوبِ اَنْفُسِهِمْ. دَعْ مَا یُرِیبُکَ اِلیٰ مَالاٰ یُرِیبُکَ». شک بمان یقین بگیر، نفس تو یقین است و عیب دگران شک، اگر مردی عیب پوش باش نی عیب پاش، در این ره نوحهٔ یعقوب باید یا نالهٔ مجنون با دلی پر از درد با دامنی پر از خون، مست باش و مخروش، گرم باش و مجوش، شکسته باش و خاموش که سبوی درست را به دست گیرند و شکسته بر دوش، خدای می‌بیند و می‌پوشد و همسایه نمی‌بیند و می‌خروشد.

الهی اگر چه بهشت چو چشم و چراغ است بی‌دیدار تو درد و داغ است.

ای درویش بهشت و دوزخ بهانه است مقصود خداوند خانه است، جمعی را به دوزخ روانه کنند جمعی را به بهشت آشیانه کنند پس دوستان خود را از هر دو کون و مکان بیگانه کنند، سیل بر بالا و من در هامونم همدرد داند که من چونم.

درویشی چیست خاککی بیخته و آبکی برو ریخته. نه کف پا را از او دردی و نه پشت پا را از او گردی.

این کار بی نشانی است نام این کار زندگانی است

الهی هر که را داغ محبت نهادی خرمن وجود او را به باد نیستی بردادی.

الهی جز تو که داند؟ هر که تو را شناسد کار او باریک، هر که تو را نشناسد راه او تاریک. تو را شناختن از تو رستن است و به تو پیوستن از خود گذشتن است، قول بی عمل جز پیچ پیچ ندهند از قول به عمل آی که به حدیث هیچ ندهند، چون خدای تعالی این جهان را در محل حجاب بداشته بود و چندین نقش حجاب بنگاشته بود، محققان گفتند هر چه به خود قائم نباشد دائم نباشد، و هر چه به خود ثبات ندارد حیات ندارد، غواص بهر دُر، خشک نجوید، دهقان از بهر تخم زمین شوریده نپوید. نقش دنیا دیده رنگین کند چون دیده رنگین شد، دل سنگین کند. لاجرم چون هوا را به ریاضت دور

کردند، نفس را به مجاهده مقهور کردند.

درون پرده‌ها به هر چه خواستند شتافتند، به هر چه شتافتند نیافتند. اما آنها که اصحاب ضلالت و ارباب جهالت بودند بنمودند آنچه نمودند بر نقش گرمابهٔ عشق باختند و بر شیر شادروان کمند انداختند. چون در نگری نه از طریقت اثری و نه از حقیقت خبری، نه از فعل جفا ندمی و نه در راه وفا قدمی. هر یکی بغتهٔ مغلوب شده، به وجود خویش از دیدن محجوب شده (نغوذ باللّه من سخط اللّه)

اولیای خدای تعالی دو کار نکنند به حیله زندگانی نکنند به گزاف نگویند به راحت نخورند به اختیار ننشینند و خصمی خلق نکنند و بر آفریدگار انکار نکنند و خاطر ایشان از کام ایشان فراز نباشد و از توبه به عصیان نپردازند، و بر خدای تعالی هیچ نبندند و به قهقهه نخندند. و ایشان را چهار طمع نباشد به خلق: طمع مال، و طمع جاه و طمع دعا و طمع نسا، زاهد به زهد نازد عارف به دوست. صوفی را چه گویم صوفی خود اوست.

الهی به شرک از شرک رستن نتوا ن، به نجاست نجاست شستن نتوان. از مرشد پرسیدند که تصوف چیست؟ گفت: افکندن دام و برکندن کام. شریعت چیست؟ بی‌بدی. طریقت چیست؟ بی‌ددی. حقیقت چیست؟ بی‌خودی. معدن زر کانست، معدن خدا جان است، زر می‌طلبی کان کن، حق می‌طلبی جان کن.

ای حلاج آنچه تو گفتی من پیش گفتم، به صد بار بیش گفتم. تو

در عبارت آوردی من در اشارت بنهفتم، تو در شریعت به خود بیاشفتی و من بر خود نیاشفتم لاجرم تو در مسند بلا افتادی و من در مهد عنایت خفتم.

الهی چه درد بود از این بیش، معشوق توانگر و عاشق درویش.

الهی هر که با تو سازد گویند دیوانه است و هر که با خود سازد گویند بیگانه است.

الهی دانستم که این کار نه کار من است و آمدن در این راه نه به پای من است. تو گفتی رأی تو نیست رأی من است.

حقیقت بی شریعت زرق و از حق دوری است. شریعت بی حقیقت حرفت است و مزدوری است.

الهی همه نادانند و هم ناتوانند، از بام برانی از در آییم و اگر بخوانی در آرزوی آنیم، فراقی کوه را هامون کند، هامون را جیحون کند. جیحون را پر خون کند. دانی که با دل این ضعیف چون کند. اندرون گور همه حسرت است، و بیرون گور همه عبرت است، میان حسرت چه جای عشرت است.

الهی به فضای محبت می‌خوانی، و به کبریای عزت می‌رانی، من نمی‌دانم که تو چه می‌دانی.

الهی دین اهل دعوی در نفاق شد، و جان اهل معنی در اشتیاق شد. ای دوزخ سر تو ندارم از خود خبر مده، و ای بهشت مهر تو ندارم درد سر مده.

الهی چون دل تو دادی بیش ازینم جگر مده، ای جوانمرد صد بار آب و خاک شوی به از آن که یک بار در سپند خود هلاک شوی، دنیا همه تلبیس است و محب او به تراز ابلیس. ای بسانا کامی که از کام برآید، ای بسا کام که از ناکامی می‌زاید، باد طائف باید و آب دریا [تا] پوست میش ادیم شود، نظر شیخ باید و نیاز مرید تا شخص مستقیم شود.

الهی چون بیگانگان نگویم که کجایی، و چون مزدوران نگویم که کرایی.

الهی اگر حساب تو با مایه داران است، من درویشم، و اگر با مفلسان است من از همه بیشم، و با این همه با دست تهی و با دل ریشم. طمع از هر که کردی اسیر او گشتی و منت بر هر که نهادی امیر او گشتی.

بیت

با هر که عطا کردی گشتی تو امیر او
وز هر که عطا جستی گشتی تو اسیر او
یک من نان از یک منّان طلب که از این دو
نان به سنان دو نان حاصل نتوان کرد

قطعه

دلا چون ز دو نان بریدی طمع
ز قوت کسان قوت جان مخواه

سنان خور تو جان من و هیچ وقت

ز درگاه دو نان یکی نان مخواه

الهی از آن خوان که از بهر پاکان نهادی نصیب من بینوا کو؟ اگر نعمتت جز به طاعت نباشد پس این بیع خوانند لطف و عطا کو؟ اگر در بها مزد خواهی ندارم و گر بی‌بها دهی بخش ما کو؟ اگر از سگان توأم استخوانی و اگر از کسان توأم مرحبا کو؟ زاد برگیر که سفر نزدیک است از ندامت چراغ افروز که عقبه بس تنگ و تاریک است، بی‌نیازی را از خلق تاج کن و بر سر نه، سرانجام خود را چراغی در بر نه، یک ذره شناخت به از دو عالم یافت. طالب دنیا رنجور است و طالب عقبی مزدور است، ایمن منشین که هلاک شوی ایمن آن زمان شوی که به ایمان در زیر خاک شوی، آن راکه تو خواهی آب در جوی او روان است، و آن راکه نخواهی چه درمان است به عاریت نازیدن کار زنان است از دیدهٔ جان دیدن کار آنان است و این کار مردان است.

الهی از کوی جفا گذر کردم و از راه وفا حذر کردم چه کنم اقتدا به پدر کردم، چشم نگاهدار تا دل به باد ندهی و زبان نگاهدار تا سر به باد ندهی و وضو، نگاه دار تا نماز به باد ندهی. پیکار کنی به که بیکار باشی. پیوسته سه چیز از سه چیز به فریاد است ایمان از حرص جان ... از زبان دل از دیده. خلعت در سحر بخشند و تو خوش خفته‌ای. بیداری از مجلس آید و تو رمیده‌ای. حکمت از شکم

گرسنه خیزد و تو سیر خورده‌ای. در آن محله که محبت جای گیرد عافیت بگریزد. محبت گلی است محنت و بلا خار آن، کدام دل است که نیست گرفتار آن. عشق چیست شادی رفته و غم مانده. عاشق کیست، دم فروشنده و جان بر آمده.

الهی شادی نمی‌شناختم، می‌پنداشتم که شادم اکنون مرا چه شادی که شایدشناسی را به باد دادم.

الهی چون بدانستم که توانگری درویشی است، دوست درویشم چون وعدهٔ دیدار دوست کردی غلام دیدهٔ خویشم.

الهی هر کس از آن که ندارد مفلس است و من از آن که دارم. هر کس از آن که نمی‌آرد خجل و من از آن که می‌آرم، هر کس از کشته به رنج، و من از آن که می‌کارم. هیچ عاشق از معشوق داد نجوید و هیچ دوست‌دار عیب معشوق نگوید. تجلی از حق ناگاه آید اما بر دل آگاه آید، ساقی منجلی شد از شراب یک قطره پس نظارهٔ جمال ساقی سامان نگذارد با هیچ کس دیده بر اصل دارد، او در دیدهٔ خود خوار است آن که ترا دید وی را با هشت بهشت چه کار است.

خوش آمد دیده بلای دل است، بلای دل از پا بست آب و گل است. آنجا که دوستی است از غیب نثار است، و آن سلالهٔ طین را با دوستی چه کار است. تیمّم روا نیست به خاکی که دروگرد نیست. تقرب روا نیست به مردی که درو درد نیست.

الهی زور کردن بر ضعیفان نه صفت کریمان است، و باریک شماری دوستان نه در خور بی‌نیازان است.

الهی تو گفتی «ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَة» رحمت فراوان است، الهی بهرهٔ ما از رحمت چیست و اگر بویی از آن ما را رسد در عالم چو ما کیست.

الهی تا چند این بند در بند. عاشق در هزار بلا و معشوق ناخرسند.

الهی طاعت اگر چه بسی نداریم اما در دو جهان به جز تو کسی نداریم، به بازار به گاه؛ و نماز بیگاه؛ دنیا آبادان و دین تباه. نه شرم در جوانی و نه پشیمانی در پیری. از کودکی تا پیری همه ناپاکی و دلیری. عمری بکاستی و عذری نخواستی. از روی راستی نروی به راستی. مرگ در کمین و مقام تو در زیر زمین و بازگشت تو به رب العالمین و تو خواجه. همین و همین و همین.

الهی اگر پرسند که این چه زاری است؟ گویم که این چه خواری است مرا صنعت حق ناگذاری است نه ترا صنعت بردباری است؟ ای نوازندهٔ غریبان من غریبم این درد را دوا کن چون تویی طبیبم، باش تا محنت دنیا بسر آید و تخم عنایت برآید، شام جدایی فرو شود و صبح وصال برآید، در سعادت گشاده شود بخت ازلی به در آید.

ملکا این آشنایی ات پاینده است که رهی در این اندیشه عمر بگذاشت اگر آشنائیت نیست رهی مغبون که برداشت و اگر پنداشت است پنداشت بر رهی که گماشت.

الهی جز از درگاه تو درگاه نیست، و جز از تو بر تو راه نیست، دریاب رهی را که جز تو پناه نیست.

ای همه تو بس، با تو هرگز کی پدید آید کس. از خاک چه آید و آنچه از خاک آید چه را شاید. رهی بیچاره و عنایت تو عزیز یا به کرم دست گیر ورنه از او مخواه هیچ چیز. من به قدر تو نادانم و سزای تو را ناتوانم و در بیچارگی خود سرگردانم و در دست پراکندگی حیرانم، چون منی چون بود من چنانم.

الهی بی تو جای شادی نیست و جز از تو روی آزادی نیست، فضل تو را کران نیست و شکر تو را زبان نیست.

الهی هر دلی که تو را شناخت خود را نه پسندید و هر که مهر تو چشید هرگز با جز از تو نیارامید. هر که به تو رسید اندوهان وی برسید، ای همه تو و همه صفات تو کرم برگیری سزاواری و من سپاسدارم ور برانی جز تو فریاد رس ندارم. ای نکو گفت و نکو خواست مرا بنواز که کار تراست.

الهی نه زندگانی است این عذاب است
هر لحظه بلایی در دمی که این خرابی است

الهی همه عالم در تو گم و تو در هر دلی پیدا، در قربت تو هر کی نگنجد و تو از همه جدا. عالم شریعت مر حقیقت را آشیانه است. بی علم شریعت به حقیقت رسیدن دروغ و بهتان است. روزه صرفه نان است، حج تماشای جهان است، نماز کار کنده پیران است، ظلی

به دست آر که کار آن است.

الهی نه از کشتهٔ تو خون آمد و نه از سوختهٔ تو دود، زیرا که کشتهٔ تو به کشتن شاد است و سوختهٔ تو به سوختن خوشنود. جز راست نباید گفت اما هر راست نشاید گفت. کار آن است که در قبول ازل است به طاعت چه مدخل وز معصیت چه خلل است. چون سعادت و شقاوت موقوف ازل است از خود فانی شو و از دیگران واشو. محبت در زد محنت جواب داد ای من غلام آن که جمله فرا آب داد.

رباعی

اندر ره حق جمله ادب باید بود
تا جان باقیست در طلب باید بود
در یک دم اگر هزار دریا بکشی
کم باید کرد و خشک لب باید بود

الهی نه محتاج جایی و نه آرزومند مکان، جای تو پیداست در میان جان. جان جانی یا در میان جانی، جان زنده به چیزی است که تو آنی.

الهی چون با توأم از جملهٔ تاجدارانم، تاجم بر سر. و چون بی‌توأم از جمله خاکسارانم، خاکم بر سر، نعمت بی‌شکر غرور این جهانی است و بلای بی‌صبر عذاب جاودانی است. طاعت بی‌اخلاص، ضایع کردن نه زندگانی است، صحبت خلق درد است دوای او تنهایی، نه

ما را با خلق صحبت و نه از حق جدایی. رویی که در حق نگرد کی گرد گیرد؟ عزتی که او دهد کی نقصان پذیرد. اگر دست عارف به حور عین رسد طهارت معرفت او شکسته شود و اگر درویشی غیر او هر چه خواهد در اجابت بر او بسته شود.

به روزگاری رسیدم که از آن می‌ترسیدم، در آدمی آویختم که از او می‌گریختم. «التعظیم لامر اللّه» یعنی سرا فراشته بنه به سجود و «الشفقة علی خلق اللّه» یعنی زر انباشته بده به جود (ع) هر که این هر دو ندارد عدمش به زوجود.

الهی همه او کند در کردن داد کند دانی چه می‌ارزی بنگر که چه می‌ورزی، کار نه روزه و نماز دارد، کار شکستگی و نیاز دارد. دوست خواست قدرت بنماید عالم آفرید، خواست که خود را نماید آدم آفرید. خرقه و ژنده با دل پراکنده، جل دیبا بود به سگ افکنده.

عبدالله انصاری ﷺ در سال ۴۸۱ هجری / ۱۰۸۷ میلادی در هرات فوت شد.

پایان



شابک ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۹۶-۲
ISBN 978-964-8688-96-2